

دست جنایتکار رژیم اسلامی از خونریزی باز نمی ماند:

اعدامها ادامه دارد

هشدار به همه هم میهنان، همه سازمانهای انقلابی و کلیه جریانهای دموکراتیک و آزادیخواه و مراجع بین المللی و افکار عمومی جهانی

رژیم جمهوری اسلامی، در اواسط اردیبهشت ماه گذشته، ۱۷ تن دیگر از فرزندان خلق کرد را در سقز و دیگر شهرهای کردستان اعدام کرده است. اسامی ۵ نفر از این جانبباختگان تاکنون معلوم گردیده است: علی اشرف مرادی (از رفقای سازمان فدائی) - جمال چراغ ویسی - ناصر جلالی - نادر دشتی و ناصر سبحانی.

رژیم اسلامی، طبق معمول، از اعلام خبر این اعدامها خودداری کرده و حتی دلیل ظاهری و یا بهانه ای این کشتار را نیز اعلام ننموده است. برپایه اطلاعات بدست آمده، رفیق علی اشرف مرادی حدود سه ماه پیش از جانب مزدوران رژیم دستگیر شده و در فاصله کمتر از یک ماه اعدام

در صفحه ۲

"آزادیخواهی"

لیبرالهای نیمه قانونی

در جامعه بحران زده ماه، حرکت طیف لیبرالهای نیمه قانونی که عمدتاً متشکل از "نهضت آزادی" و نیروهای پیرامونی آن می باشد یکی از شاخصهایست که درجه بحران اقتصادی - اجتماعی و شدتگیری تضادهای درونی رژیم را نشان میدهد. به تجربه دیده شده که این طیف، زمانی که تضاد جناحهای رقیب در درون رژیم اوج میگیرد و از این طریق میدان عملی برای آنان ایجاد میشود سکوت را شکسته و با اعتراض علیه استبداد حاکم برقراری دموکراسی را در جامعه طلب میکنند. اگر چه در رژیم جمهوری اسلامی هستند کسانی که پایان دادن بهرگونه فعالیت این طیف را خواستارند اما افراد و عناصر زیرکتر و با "سیاست تر" آخوندها به آنان بشایه سوپاپ اطمینانی نگاه میکنند که گاهی عملکردشان برای کاهش فشار و یا نشان دادن اینکه در جمهوری اسلامی نیز "دموکراسی" وجود دارد و "به نیروهای مخالف رژیم اجازه انتقاد داده میشود" ضروریست. بیشک در لحظه کنونی، انتقادات آنان به سیاستهای ارتجاعی رژیم حاکم هر قدر هم که محدود باشد از جهت افشای رژیم در رشد مبارزه مردم علیه ارتجاع مفید و غیرقابل چشم پوشی است و سرکوب حرکت انتقادی آنان محکوم می باشد. اما خصلت نیم بند و سازشکارانه آزادیخواهی آنان آنچنان برجسته است که در هر یک از اطلاعیه ها یا نامه های سرگشاده شان به مقامات رژیم فوراً چشم میزند بعنوان مثال نامه سرگشاده اخیر ۹۰ تن از اعضای "نهضت آزادی" و نزدیکان به این جریان را در نظر بگیرید. این نامه به چه کسی نوشته شده و نویسندگان آن چه مطالباتی را می خواهند بدست آورند و چگونه؟

نامه سرگشاده به رفسنجانی یعنی رئیس جمهوری اسلامی نوشته شده و در آن ضمن افشای گوشه هایی از حقایق مربوط به اقدامات سرکوبگرانه و سیاستهای ویرانگر رژیم، از وی خواسته شده برای بقیه در صفحه ۲

دیدگاه دموکراتیک و اتحاد عملها

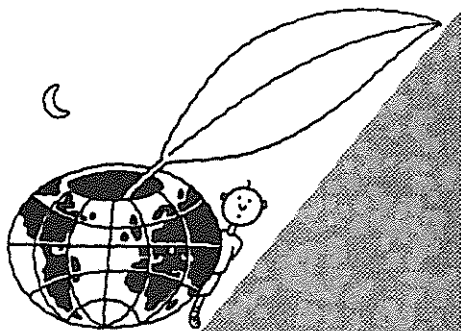
رژیم جمهوری اسلامی باز در همین سال حکومت تکلیف خود را از سر می گذراند. بدون شک عوامل متعددی در حفظ و تداوم این حکومت مستعد نقش داشته اند که در میان آنها تفرقه و پراکندگی نیروهای مترقی جامعه مهمی داشته است. گرچه در یکساله اخیر گامهای مثبتی در راستای غلبه بر این ضعف توسط نیروهای اپوزیسیون برداشته شده است. ولی تا زمانی که دیدگاه غیر دموکراتیک، ناظر بر سیاست اتحادها در میان این نیروها دستخوش تغییر و تحول اساسی نشده، نمی توان صحبت از اتحادهای سیاسی امیدوارکننده و بادوام میان آورد. گرچه امروز کمتر جریانی را می توان سراغ داشت که به ضرورت همکاری و اتحاد عمل نیروهای دموکراتیک در حرفه پایبندی نکند. اما بنظر میرسد، تحقق عملی آن به تلاشهای زیادی بستگی دارد. البته گامهایی در این راستا برداشته شده است که با درک همین ضرورت و از همین جا ناشی میشود. ولی از آنجا که بنیاد این دیدگاه هنوز تقریباً دست نخورده باقی مانده است، گامهای ناچیز برداشته شده نیز شکننده بوده و نمی تواند اعتماد برانگیز و پایدار باشد. سیمای رابطه جریانات سیاسی با همدیگر آنچه تمام نمای وضعیت است که از مدتها پیش در رابطه با

بقیه در صفحه ۱۲

مطلب زیر توسط رفقای که قبلاً تحت عنوان "بسوی وحدت" فعالیت می کردند، در رابطه با اعلام نظرات و بیوستن شان به سازمان فدائی تهیه شده که عیناً جهت اطلاع خوانندگان درج می کنیم.

بیانیه وحدت

در صفحه ۱۰



۱۱ خرداد روز جهانی کودک

درواه کار مکن آزادی مبارزه کنیم

سپری کرده و به آغوش خانواده و جامعه برمی گردند، بازهم در خطر کین مجدد دژخیان رژیم قرار داشته و از کوچکترین تامین و تضمین جانی برخوردار نمی باشند.

از زمان انتشار گزارش ماشااتگرانه و توجیه آمیز نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر، نیز این خطرات احساس می گردید. ما در آن هنگام متذکر شدیم که رژیم اسلامی از هرگونه نرمش وانماض مراجع بین المللی در مقابل جنایاتش علیه حقوق انسانها و مردم ایران، بهره گرفته و جری تر شده و به اقداماتش ادامه خواهد داد. کشتار ۱۷ نفر دیگر و اعدام های دیگر که به قول مسئولان رژیم در راه است؛ و ترورها و همه اقدامات سرکوبگرانه رژیم طی ماههای گذشته، حکایت از تداوم سیاستهای ضدانسانی و جنایتکارانه رژیم دارد. سکوت یا مباحث دولتهای جهان بویژه دولتهای اروپایی که در تلاش و مسابقه برای بستن قرارداد های بزرگ اقتصادی و مالی با رژیم جمهوری اسلامی، چشم و زبان خود را می بندد، راه را برای خودسری ها و خودکامگی هادر عرصه نقض و پایمال نمودن ابتدائی ترین حقوق انسانی و دموکراتیک مردم ما هموارتر می سازد.

گارتناهی سرکوب و کشتار رژیم سیاه است و هر روز سیاه تر می شود؛ دست رژیم به خون هزاران تن از زندانیان و مبارزان و فرزندان این سرزمین آغشته است و هر روز نیز آلوده می شود؛ اما تکرار جنایات رژیم نباید به هیچوجه موجب "عادی شدن آنها در انظار عمومی و افکار جهانی گردد. تکرار و تداوم اخبار تکان دهنده کشتار و اعدام در این هفته یا آن ماه، در این منطقه یا آن زندان، نایبست به نوعی "بی تفاوتی" یا "بی اعتنائی" منتهی گردد، هرگونه وقفه ای در افشاکری و مبارزه و بسیج افکار مردم مبین و نیروهای سیاسی مترقی و آزادیخواه و مراجع و محافل جهانی، به ادامه و استمرار جنایات و تبهکاری های رژیم اسلامی کمک خواهد کرد.

تلاش و مبارزه ای همگانی، همکاری همه نیروهای سیاسی دموکراتیک و آزادیخواه برای سازماندهی وسیعترین اعتراضات در داخل و خارج کشور، برای حمایت از مبارزات و مقاومت های زندانیان سیاسی و خانواده های آنان و به منظور وادار ساختن دولتها و مراجع بین المللی برای شکستن سکوت و محکوم کردن واقعیت اینجه کشتار و جنایت و اقدامات سرکوبگرانه ای که بوسیله رژیم جمهوری اسلامی انجام می گیرد، وظیفه همه سازمانها و جریان های انقلابی و ترقیخواه و دموکراتیک است. خطر تداوم اعدام و کشتار جدی است و این خطر تلاش هشدار دهنده وسیع و مستمر همه ما را ایجاب می کند.

امری، "عادی" می یابد، در شرایطی که دعوای درونی حاکمیت شدت بی یابید، ریختن خون تازه ای از زندانیان سیاسی و فرزندان خلق بهانه و مستسکی برای "حفظ وحدت کلمه" است، برای تهدید و ارباب توده های ناراضی و برای زهر چشم گرفتن از مبارزان در بند، اعداها وسیله "مناسی" است، برای انتقام گرفتن از مبارزات مردم و نیروهای سیاسی در داخل و خارج کشور، اعدام و ترور ابزار "مطلوب" رژیم است.

بر پایه آنچه عملکرد این رژیم جنایتکار طی سالهای گذشته نشان داده و با توجه به سیاست جاری رژیم در حال حاضر و مخصوصا اعدام ۱۷ نفر در ماه گذشته، خطر تداوم کشتار و اعدامها بطور جدی محسوس و آشکار است، و تلاش همه جانبه برای توقف و جلوگیری از این کشتارها به هر طریق ممکن یک ضرورت وقفه ناپذیر است.

در وهله اول، و بنا به تجربه گذشته، جان زندانیان سیاسی و مبارزان در بند در خطر است. رژیم تبهکار آنان را در واقع به عنوان گروگان می نگرد و به هر بهانه آماده قتل و اعدام گروهی از آنانست. در مرحله بعدی، و باز بنا به سابقه شوم این رژیم، جان زندانیان سیاسی آزاد شده در خطر دستگیری مجدد، شکنجه و آزار و حتی اعدام قرار دارد. زندانیان سیاسی که پس از تحمل سالیان طولانی اسارت و زندان بدون محاکمه و یا با محاکمات فرمایشی، دوران "محکومیت" خود را



هورار

بقیه اعدامها ادامه دارد

می گردد. علی اشرف در فاصله سالهای ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶ به زندان محکوم شده و پس از گذراندن دوره محکومیت به کار و زندگی شرافتمندانه و عادی در کنار خانواده خود بازگشته بود.

علاوه بر اعدام ۱۷ نفر در کردستان، اخبار و گزارشهای دیگری نیز از اعدامهای انجام شده و یا در شرف انجام واصل گردیده است. یک مورد اعدام زندانی سیاسی در تهران و مورد دیگری در آذرشهر گزارش شده است. ۸ نفر از زندانیان سیاسی زن، طبق تهدیدات خود مسئولان رژیم در معرض خطر جدی قرار دارند و سازمان عفو بین المللی نیز اخیرا بیانیه هشدار دهنده ای راجع به این زندانیان منتشر ساخته است. به گفته مقامات رژیم اسلامی، گروه دیگری از افسران ارتش نیز به "اتهام" جاسوسی در آستانه اعدام قرار دارند. علاوه بر اینها، هر روز یا هر هفته اخبار مربوط به اعدام "قاچاقچیان" و "اشراز" از جمله در شیراز و سیستان و بلوچستان، در روزنامه های تحت کنترل حکومت منتشر می گردد.

از سوی دیگر، ترور مبارزان و مخالفان رژیم در خارج از کشور، که آخرین آنها تا به امروز ترور ناجوانمردانه دکتر کاظم رجوی بوده است، جنبه دیگری از سیاستهای سرکوبگرانه این رژیم است که بویژه در ماههای اخیر رواج و دامنه بیشتری یافته است.

رژیم حاکم بر ایران تاب تحمل هیچگونه مخالفت و مقاومتی را ندارد. سرکوب و کشتار تنها "منطق" سران این رژیم در برابر مخالفان و مبارزان سیاسی است. اعدام ۱۷ تن از فرزندان خلق و اعدامهای دیگری از زندانیان سیاسی که رژیم در تدارک انجام آنست، بروشنی بیانگر این سیاست ددمنشانه و ضدانسانی مسئولان رژیم اسلامی است. دست جنایتکار این رژیم از خونریزی باز نمی ماند. رژیم حاکم برای ادامه حیات شوم خود ضحاک وار خون می طلبد. کشتار و اعدام سیاست جاری و مستتر این رژیم تبهکار است. تغییرات زیادی در این و یا آن سیاست رژیم در عرصه خارجی یا داخلی رخ داده و یا می دهد، اما سیاست سرکوب و کشتار گمان و همچنان ادامه می یابد. جریان کشتار و سرکوب مخالفان که فاجعه ای بی سابقه قتل عام بیش از یکپاروپانصدتن از زندانیان سیاسی در دوسال قبل یکی از نقاط اوج آن بوده، روندی مداوم در حکومت اسلامی است. رژیم حاکم برای حفظ و نگهداری بنیان متزلزل خود، سرکوب و کشتار را

بقیه، "آزادیخواهی" لیبرالهای غیرقانونی

جلوگیری از آنها اقدام کند. گویا این خود "جناب آقای رئیس جمهور" نیست که چنین سیاستهایی را پیش می برد و از مسئولان اصلی جنایات رژیم علیه مردم محسوب میشود. گویا این رفسنجانی نبود که دستور قتل غام جنایتکارانه هزاران زندانی سیاسی بیدفاع را در سال ۶۷ صادر کرد و گویا این او نیست که در بالاترین مقام قوه مجریه یکی از مسئولان اصلی برقراری شوهرترین و سیاهترین رژیم استبدادی در کشور ماست، رژیم فاسد و خودکامی که فلاکت و فقر بی سابقه ای را بر اکثریت وسیع مردم تحمیل کرده، بی محابا به

لگدمال کردن ابتدائی ترین حقوق مدنی و سیاسی توده ها ادامه می دهد و شکنجه و اعدام آزادیخواهان مبینان جزء تفکیک ناپذیر شیوه حکومتی اش محسوب میگردد. تحت حاکمیت چنین رژیمی، بجای دعوت از مردم برای مبارزه علیه آن، ایجاد این امید بی پایه که میتوان برای بهبود اوضاع به رفسنجانی امیدوار بود در حکم خاک پاشیدن به چشم مردم و متوهم کردن اذهان عمومی است. هیچ تغییر مثبت و ملموسی ولو در چارچوب رژیم جز از راه مبارزه مردمی امکانپذیر نبوده و جز از راه تداوم این مبارزه قابل دوام نیست. اما لیبرالها عمدتا به "بالا" چشم دوخته اند

و آنجا هم که سخن از مبارزه مردم بمیان میاورند پیشاپیش به آنان هشدار میدهند که یا را از چارچوب قانون فراتر نهند. کدام مبارزه و کدام فعالیت از دید سردمداران جمهوری اسلامی قانونی است؟ هیچ.

آزادیخواهی لیبرالهای محترم ما آنچنان است که در نامه سرکشاده شان نه کشتار و شکنجه زندانیان سیاسی و ترور مخالفین و نه به سرکوب خلقها و بویژه خلق کرد حتی اشاره ای هم نکرده اند، بعلاوه از نظر آقایان تالانگریباو ددمنشهای رژیم علیه مردم به "سیاستهای

بقیه سیاست امریکا وستیز "کله گردها و کله تیزها"

این نگرانیها دیگر تقریبا محلی از اعراب ندارد. بحران اقتصادی موجود در ایران نیز که گریبانگیر رژیم است در شرایط کنونی جز با پشتیبانی فعال غرب قابل تخفیف نیست و شرق نمیتواند نقش چندانی در آن داشته باشد.

تا جائیکه مساله به حکومت جمهوری اسلامی و تعادل قوای درونی آن مربوط میشود، وضعیت کنونی بگونه‌ایست که امکان تغییر تعادل قوا، با توجه به وجود خامنه‌ای بعنوان رهبر و ولی فقیه، به سود جناح "تندروها" قابل تصور نیست. بعد از مرگ خمینی، انتخاب شدن خامنه‌ای به جانشینی وی، و بعد قرار گرفتن رفسنجانی در مقام رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر رژیم، این جناح علیرغم آنکه مهره‌های موثری نظیر احمد خمینی، کروی و محتشی را در رهبری خود داشته و بر اکثریت نمایندگان مجلس متکیست و بنابراین قادر به جلوگیری از پیشرفت سیاست جناح رفسنجانیست؛ اما دیگر شانس زیادی برای تسلط بر حاکمیت ندارد.

از جهت ناراضیتهای عمده مردم که دامنه‌اش در نتیجه سیاست سرکوبگرانه رژیم و رشد بحران اقتصادی و روشن انواع رشوه‌خواری و فسادهای مالی بیش از پیش گسترش میابد، در صورت بروز جنبش اعتراضی گسترده و مداوم توده‌های آمریکا عمدتا به لیبرالها چشم‌امید دارد تا بتوانند با کنترل و بهره‌برداری از آن دستکم با همکاری جناح رفسنجانی، سر "تندروهای بنیادگرا" را زیر آب فرو کنند و جمهوری اسلامی را بست یک جمهوری "معقول و سربراه" سوق دهند.

اینهاست دلایل آنکه چرا آمریکا در مقطع کنونی، برغم آزادی دو گروهان و وعده‌های رفسنجانی درباره آزادی بقیه گروهانهای آمریکایی و فراتر از آن مطرح شدن خواست "مذاکره مستقیم" آنهم از سوی معاون رئیس‌جمهور، روی خوشی به رفسنجانی نشان نمیدهد، و گرچه با دادن وعده‌ی تحقیق در مورد دیپلماتهای ربوده شده جمهوری اسلامی در لبنان و بازپرداخت بخش ناچیزی از مطالبات مالی ایران در فکر آنستکه رفسنجانی را بگلی از خود ناامید نسازد، اما در عین حال اعلام میکند که جمهوری اسلامی همچنان از نقطه نظر آمریکا در لیست رژیمهای تروریست قرار داشته و درست در آستانه‌ی "روز قدس"، "اورشلیم را بعنوان پایتخت اسرائیل" برسیست می‌شناسد و یا همزمان به فرمانده ناوچنگی‌ایکه هواپیمای مسافربری ایران را - بر فراز آبهای خلیج فارس سرنگون کرده نشان افتخار میدهد؛ از دیدگاه رهبران گاخ سفید فشار اقتصادی غرب موثرترین حربه در برابر جمهوری اسلامیست. خود بحران اقتصادی در ایران که دائما ژرفش بیشتری می‌یابد و دولت رفسنجانی را بسوی درماندگی و استیصال کامل سوق میدهد کافیهست تا اگر قرار است رفسنجانی و متحدین‌اش تحولی کیفی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایجاد کنند از آن استفاده کرده و با تکیه بر وخامت اوضاع رژیم بنحوی "کله تیزها" را از گردونه خارج کرده و یا مجبور به سکوت و عقب‌نشینی نمایند. حيله‌گری رفسنجانی در ماجرای "ایران گیت" قابل چشم‌پوشیست اما نباید اجازه داد که او آنرا احتمالا تکرار کند. نباید راه امتیاز دادن و معامله را تماما بست؛ اینکار از

لحاظ سیاسی رفسنجانی را در برابر حریفان‌اش آچمز میکند اما در عین حال نباید امتیازاتی باو داد که بتواند با آنها، در شرایطی که قافیه را تنگ می‌بینند، با جناح رقیب به سازش بنشیند. این سیاست در ضمن "قدر قدرتی" آمریکا را که در ماجرای رسوایی "ایران گیت" بطور جدی خدشه دار گردیده، در صحنه بین‌المللی احیا میکند این است درسی که جرج بوش در رابطه با جمهوری اسلامی از تجربه سلف خود رونالد ریگان فراگرفته است.

اما شلگ‌ها و دهن‌کجی‌های جرج بوش، برای رفسنجانی دور از انتظار بود. موضع تحقیرآمیز بوش ویرا ناگزیر کرد که "سابقم" نظاره‌گر تاخت‌وتازهای پر گردوخاک "تندروها" باشد. حملات تند و تیز ایان علیه مهاجرانی و طرفداران "مذاکرات مستقیم" بیشتر متوجه خود رفسنجانی بود و در واقع "به تخته میزدند که در بشنود". این وضعیت دخالت رهبر و ولی فقیه خامنه‌ای را اجتناب‌ناپذیر میکرد تا بنحوی قضیه را رفع و رجوع کرده و رئیس‌جمهور را از تنگنا خارج کند. بدین جهت او در سخنان خود ایجاد رابطه با آمریکا را منتفی دانست و طرفداران آنرا



"ساده لوح یا مرعوب" خطاب کرد. این موضع‌گیری خامنه‌ای بنوعی اعلام رسی عقب‌نشینی جناح "میانروها" و توقف مجدد پروسه‌ایست که این جناح در رابطه با آمریکا آغاز کرده بود.

حتی اگر در شرایط کنونی جناح رفسنجانی باین سیاست روی آورد که مساله گروهانها را از مساله رابطه با آمریکا جدا کرده و به آن صرفا بمتابه موضوع یک معامله مستقل و جداگانه برخورد کند بازهم آزادی گروهانها جز در یک پروسه پیچیده و طولانی مدت امکان‌پذیر نیست. آزادی شیخ عبید و چندصد زندانی حزب‌اللهی در اسرائیل کمترین بهائی است که گروههای حزب‌اللهی در ازای آزادی گروهانهای آمریکایی مطالبه می‌کنند در حالیکه اسرائیل حاضر نیست بدون در نظر گرفتن پارامتر اسرای نظامی اسرائیلی در لبنان و بدون آزادی آنها، به چنین معامله‌ای تن دهمد. علاوه بر این مساله صرفا گروهانهای آمریکایی نیست بلکه مساله کل گروهانهای غربی و بویژه گروهانهای انگلیسی مطرح است.

اکنون که مساله گروهانهای آمریکایی به پشت صحنه منتقل گشته، رفسنجانی میکوشد با کارت گروهانهای انگلیسی به بازی خود ادامه دهد و راه خروجی برای بن‌بستی که دولت‌اش در آن گرفتار است پیدا کند. تلاش او ایجاد روابط گسترده

اقتصادی با کشورهای عضو بازار مشترک است. خامنه‌ای نیز در سخنان خود در ارتباط با "مذاکره مستقیم" بر ضرورت گسترش روابط با کشورهای اروپایی تاکید کرد. اما در اینجا مشکل رفسنجانی تنها گروهانهای انگلیسی نیست بلکه علاوه بر آن و شاید بسیار مهمتر از آن، او با "مساله سلمان رشدی" و فتوای خمینی در رابطه با قتل وی نیز مواجه است. و روشن است که بدون حل این دو مساله، ایجاد تغییری کیفی در مناسبات جمهوری اسلامی با اروپای غربی خصوصا در حوزه اقتصادی که نیاز مبرم دولت رفسنجانی است، ممکن نیست. اخیرا تلاشهای زیادی از سوی مقامات وزارت امور خارجه رژیم برای کشودن باب مذاکره با دولت "تاچر" بر سر مسائل یادشد بعمل آمده است اما "تاچر" ظاهر خواهان آزادی بدون قید و شرط گروهانهای انگلیس و لغو فتوای خمینی در مورد سلمان رشدی است. هیئتی هم که اخیرا از سوی وزارت امور خارجه رژیم به اروپا سفر کرده بود، بعد از مذاکره با نمایندگان بازار مشترک اروپا (که همان شرایط انگلیس را برای گسترش روابط با ایران مطرح نمودند) دست‌خالی به ایران بازگشت. و بدنبال آن حسین موسوی یکی از رهبران سرشناس حزب‌الله لبنان اعلام داشت که چنانچه انگلیس سلمان رشدی را اخراج کند، حزب‌الله لبنان گروهانهای انگلیسی را آزاد خواهند کرد. بدین ترتیب سعی میشود با یک تیر دو نشان زده شود، یعنی هم مانع فتوای خمینی از سر راه مناسبات ایران و انگلیس رفع گردد و هم مساله گروهانهای انگلیسی حل شود. اما حتی اگر "تاچر" بخواهد به چنین راه‌حلی روی بیاورد مشکل بتوان قبول کرد که وی قادر باشد آنرا برحله‌ی اجرا بگذارد. اخراج سلمان رشدی با توجه به جهت‌گیری افکار عمومی در راستای حکومت فتوای خمینی و دفاع از حق سلمان رشدی که در واقع دفاع از آزادی عقیده و ارادی بیان برای یک نویسنده محسوب میشود، با اعتراض وسیع بین‌المللی علیه دولت "تاچر" مواجه شده و بسادگی نمیتواند برحله‌ی اجرا درآید. مساله‌ی گروهانهای غربی و سلمان رشدی که فضای سیاست خارجی رژیم بی‌زمان زیادی تحت‌تاثیر آن قرار دارد بیش از پیش با تعادل قوا و نتیجه ستیز میان جناحهای رژیم بستگی یافته است و حل آنها بدون برقراری تعادل قوای جدید میان نیروهای متخاصم درونی رژیم مشکل بنظر میرسد. هرچند که سیاست آمریکا و دول غربی تاثیرات قابل توجهی در این امر داشته و حتی در شرایطی میتواند به عامل تعیین‌کننده آن تبدیل گردند، مثلا در صورت بروز تغییراتی در معادلات سیاسی منطقه ممکنست آمریکا تغییراتی را در سیاست خود نسبت به مساله‌ی گروهانها ایجاد کند و اسرائیل را برای آزاد کردن شیخ عبید و زندانیان حزب‌اللهی زیر فشار قرار دهد، در این حالت حل مساله‌ی گروهانهای آمریکایی بدون تغییری ملموس در مناسبات درونی رژیم بهیچوجه بعید نیست. برای اجتناب از ساده‌انگاری تاکید روی یک نکته دیگر نیز مهم و ضروریست؛ بی‌شک بدون حل بحران گروهانها و مساله سلمان رشدی پیشروی سیاست خارجی دولت رفسنجانی در رابطه با غرب ممکن نیست اما حل این مسائل ضرورتا بمعنای از بین رفتن تناقضات بین رژیم جمهوری اسلامی و غرب نیست.



وقتی که دزدان سوابق همدیگر را رو می کنند

"موسسه رجاء" تغییر می دهد

شرکت دخانیات، سیگارهای قاچاقی خارجی را که کشف و ضبط شده، به شرکت "شاهد" وابسته به بنیاد شهید می فروشد. این شرکت، سپس سیگارهای مزبور را با واسطه دو بنیاد "فرهنگی" و "غیرانتفاعی" به بازار سیاه سرازیر می نماید. این طریق، و از جیب مردم، نهایتا مبالغ کلانی به جیب شرکتها و بنیادهای فوق و گردانندگان آنها واریز می گردد.

در جریان این جنگ تبلیغاتی جناحها، ماجرای برخی پرداختهای مالی و خاصه خرجیها در مجلس نیز رومی شود. احمدتوگلی در روزنامه رسالت مورخ ۲۹/۲/۶۹ می نویسد که "آقای بیات نایب رئیس مجلس در هفته وحدت به برخی از نمایندگان به ازاء هر نفر یک میلیون ریال پرداخته است و یا شب عید به عدهای از نمایندگان بین یک میلیون تا پنج میلیون ریال پرداخت صورت گرفته است". حجه الاسلام بیات در پاسخ آن (در ۲۹/۲/۶۹) مدعی می شود که این پرداختها "به خانواده شهدا و امور فرهنگی و امثال ذالک از طریق نمایندگان معظم مجلس به صورت سنت حسنه که مدتهاست ادامه دارد و... از طرف ریاست معظم مجلس انجام می یابد. و قبلا از طرف جناب آقای هاشمی (رفسنجانی) در موارد زیادی انجام می یافت!"

دعوی "بیست سئوالی"!

هادی غفاری، از سردستان معروف چماقداران حزب الهی و نماینده مجلس رژیم (و همچنین نماینده ناظر بر خریدهای خارجی اقلام عمده دفاعی) نیز از این بساط غارتگری دولتی و خصوصی برگزیده شده است. وی نیز از چندسال قبل دگانی "غیرانتفاعی" برای "امور فرهنگی و اسلامی" به نام بنیاد "الهادی" تاسیس نموده و تحت این عنوان به فعالیت های گوناگونی دست زده است؛ به عنوان مامور خرید اسلحه و تجهیزات برای سپاه پاسداران از دادگاه انقلاب اسلامی در یک مورد حدود ۵۰ هزار دلار دریافت کرده، حساب در بانک سویس باز کرده و به معاملات خارجی پرداخته، ساختمانیهای صادر شده را در اختیار گرفته و کارخانه های جوراب آسیا (استرالایت) و دیگر زودپز "سب" و... را تصاحب نموده است. در سال ۶۴، به تأیید خدینی و به دستور موسوی نخست وزیر، ۳۰ درصد از سهام کارخانه جوراب آسیا (که طبق قانون "حفاظت صنایع" مصادف شده و در دست بنیاد مستضعفان بود) به بنیاد "الهادی" واگذار می شود و در سال بعد نیز ۲۰ درصد دیگر از سهام به این بنیاد منتقل می گردد. در سال ۶۷، باقیمانده ۵۰ درصد سهام این کارخانه هم که متعلق به سازمان صنایع ملی بوده به مبلغ ۱۱ میلیون تومان به بنیاد "الهادی" فروخته می شود، در حالی که سود این کارخانه در همین سال بالغ بر ۱۷۸ میلیون تومان بوده است! پس از انتشار گزارش فعالیت های بنیاد هادی غفاری، وی در سخنرانی خویش در مجلس

ارز در روزنامه ها معرفی شد که "با استفاده از پشتیبانی مالی قوی و سفته بازی و چرخش پول و ارز، در تعیین قیمت ارز... نقش بازی می کردند" و...

"زورمداران زراندوز"

جناح مدافع بخش خصوصی، از سوی دیگر، عامل اصلی نابسامانیهای اقتصادی را سیاست سرکزگرای دولتی و "زورمداران زراندوز" قلمداد کرده که با استفاده از قدرت و امتیازات دولتی ثروتهای هنگفتی بدست آورده، و با انحصار تولید و توزیع در بخش دولتی، قدرت رقابت را از بخش خصوصی سلب کرده اند. از دیدگاه این جناح، برای مبارزه با "اخلالگران اقتصادی" باید از شرکتها و بنیادهای دولتی و مسئولان موسسات اقتصادی دولت آغاز نمود.

بلندگوهای وابسته به این جناح، گروهی از نمایندگان مجلس، مقامات قضائی، انجمنهای اسلامی بازار و اصناف تهران و روزنامه رسالت به سخن پررانی در این راستا و انتشار نمونه هایی از دزدیها و حیف و میل های شرکای و رقبای خود در دستگاه حکومتی پرداختند.

شرکت "وداد" که از جانب معاون نخست وزیر سابق، عدهای از نمایندگان مجلس و کسان دیگر تشکیل گردیده بود (و ظاهرا پرونده آن حالا به "دادگاه" ارجاع شده) با استفاده از امکانات و امتیازات دولتی و خرید و فروش اجناسی از قبیل میل گرد و چتایی در بازار "آزاد" (به جای استفاده از آنها در طرحهای دولتی) میلیونها ریال سود عاید افراد و گروههای وابسته به خود ساخته است. بنیاد "رجاء" (رشد جامعه اسلامی ایران) در سال ۶۴ توسط حجه الاسلام بیات (نایب رئیس مجلس)، طهماسب مظاهری (سرپرست سابق بنیاد مستضعفان و مدیرکل فعلی بانک مرکزی)، محسن نوربخش (رئیس سابق بانک مرکزی و نماینده مجلس، و وزیر کنونی امور اقتصادی)، معاونین سابق وزارت صنایع سنگین (در زمان وزارت بهزاد نبوی) و عدهای دیگر تشکیل شده است. سرمایه اولیه این بنیاد "یک جلد کلام اله مجید" و تاسیس آن "به منظور تحقق اصل مشارکت مردم، با استفاده از مکانیزمها و سازماندهی مناسب،..." استفاده از اعتبارات بانکی و جذب پولهای سرگردان جامعه" برای "اجرای پروژه های بزرگ" بوده است. این بنیاد قراردادهای زیادی را با بخش دولتی و خصوصی منعقد کرده، شرکت های "رجاء صنعتی"، "رجاء بازرگانی" و "رجاء عمرانی" تاسیس نموده و پولهای کلانی بدست آورده است. در یک مورد، که موافقتنامه احداث کارخانه ساخت چرخ خیاطی از وزارت صنایع سنگین کسب کرده، ضمنا اجازه یافته است که "نسبت به ورود تعدادی چرخ خیاطی برای فروش و تأمین بخشی از هزینه های ارزی اقدام نماید" و آنها را در بازار "آزاد" بفروشد. در مورد دیگر معامله ای ۱۵ میلیون تومانی با شرکت "سایپا" (سازنده رنو) انجام داده که پرونده ای سه ساله استفاده های شرکت اخیر قیلا افشا شده است. این بنیاد، در اواسط سال ۶۷، نام خود را به

دایمنه دزدی، فساد مالی و چپاولگری در دستگاه حکومتی رژیم اسلامی چنان گسترش یافته است که هر روز نمونه های دیگری از آن، به صفحات روزنامه های وابسته نیز راه می یابد. با تداوم و اوجگیری منازعات میان باندها و جناح های حکومتی، هر دسته برای خارج کردن رقیب از صحنه و یا برای بدست آوردن سهم و حصه ی افزونتر، گوشه ای از غارتگریها را برملا می سازد. سابقه فساد مالی و رواج افزایشی ارتقا و اختلاس و ثروت اندوزی در میان سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و شرکای تاجر و سرمایه دارشان، به هیچ وجه برای مردم تازگی ندارد؛ دست ناپاک و پیشینه ی سوء این سالهاست که برای توده های مردم آشکار گشته است. اما شدت رواج و گسترش فساد در ارگان حکومتی و تشدید دعوای حکومتیان به جایی رسیده است که دیگر قادر به کتمان و پرده پوشی همه ی مفاهم و خلاقاری های خویش نیستند.

در چندماه اخیر، هنگامی که طرفند های دولت رفسنجانی نیز نتوانست تخفیفی در روند سرسام آور تورم قیمت ها پدید آورد و برعکس کمبود و گرانی مایحتاج عمومی شدیداً رو به وخایت گذاشت، عوغای بگیروبیند "اخلالگران اقتصادی" و مبارزه با "تروریست های اقتصادی" بلند شد (اتحاد گار شماره ۹ اردیبهشت ۶۹). در میان این عوغا و هیاهو، یکبار دیگر صدای "کی بود، کی بود؟" از جوانب مختلف، از سوی سرمایه داران و دلالان بزرگ بازار و از طرف مسئولان دولتی و نمایندگان مجلس و روزنامه ها، برخاست و دور دیگری از مبارزه جنجالی بر سر "زاندوزان"، "مرفهین بی درد"، "سرمایه داران زالوصفت" و "زورمداران زراندوز" میان جناح ها و دستجات حکومتی آغاز شد.

طرفداران بخش دولتی، یعنی جناح "تندرو" حزب الهی گفتند که ریشه اصلی مفاسد اقتصادی و کمبود و گرانی، در فعالیت گروهی محتر و مشتی "سرمایه دار زالوصفت" نهفته است، و برای مبارزه با "اخلالگران اقتصادی" باید از همین ها آغاز کرد. در این رابطه، سخنگویان و مطبوعات وابسته به این دسته، هیاهوی تبلیغاتی خود را آغاز کرده و دسته ی مقابل را نشانه گرفت.

روزنامه ی کیهان گزارشی درباره فعالیت های شرکت های "مضاربه" ای و گلاهدراری های بسیاری از آنها منتشر ساخت. هادی غفاری، به عنوان مخبر کمیسیون بر نامه و بودجه مجلس، فهرست طولانی سرمایه داران، دلالان و شرکت های خصوصی را که از اعلام سودهای واقعی و پرداخت مالیات طفره رفته اند، اعلام کرد عیسی ولایی (رئیس کمیسیون بازرگانی) در سخنرانی ۱۹ اسفندماه گذشته اظهار داشت که "خوشبختانه ریاست محترم جمهوری با بازگذاشتن دستهای این زالوصفتان کذب ادعای آنها را به اثبات رساند و بر تز طرفداران آنها خط بطلان کشید!" در روزنامه ها و مجلس، نمونه های دیگری از سودجویی های بیسابقه ای این "زالوصفتان" مطرح شد. حائری زاده از نمونه شرکتی سخن گفت که "در یک تجارت باصطلاح حلال پارچه، ۲ میلیارد تومان سود و منفعت می برد." شبکه ای از دلالان و قاچاقچیان

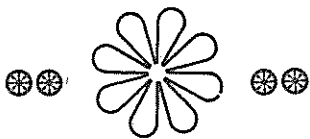
بقیه روز جهانی کودک

نیروهای نظامی جای داده شود و همه کودکانی که در نتیجه جنگ‌های نظامی مصدوم می‌شوند باید از حمایت و مراقبت بهره‌ور گردند. ۱۱

حداقل ۲۰۰۰۰۰ کودک کمتر از ۱۵ سال در دنیا خدمت نظامی "قانونی" را می‌گذرانند. بعضی از آنان تنها بخاطر معاش روزانه به اینکار رو می‌آورند. برخی دیگر به زور دولت‌ها یا تحت فشارهای ایدئولوژیک به خدمت نظام درمی‌آیند. در دوره هشت‌ساله جنگ ویرانگری که بر مردم ایران تحمیل شده هنوز ارقامی دقیق از خیل کودکان قربانی جنگ منتشر نشده است. فراموش‌ناشدنی است انبوه کودکانی که بر روی مین سرازیر شدند. بچه‌های ۱۰-۱۲ ساله‌ای که با ترنندهای خراشی آخوندها راهی ناکجاآباد فتح کریلا و قدس گشتند و تن‌های سوخته و ریزریز شده‌شان هیچگاه شناخته هم نشد. و یا آنان که از فقر جان بلب آمده، بامید پاداش و امتیاز خرد و اغلب واهی، تحت‌تاثیر معلمین "امور تربیتی"، پاسداران و کمیته‌چی‌های محله و به شوق "تفنگ‌بازی" از گلاس، مزرعه و خانه ربه‌ده شدند و در اولین رودررویی برگریزان بهار خزان شده‌ی هزار زندگی را بیادگار گذاشتند. از یادبرنی نیست هزاران کوجه و محله شهید، حمله‌ها و عزاداری‌ها و کورستان‌های بی‌انتها که عکس و نام کودکان بیشمار را چونان اوج بیرحمی و شناعت رژیم ج.ا.ی. ثبت کرده است.

کسی را خبر نیست چند کودک از جبهه برکشته نابینا و فلج و یا دیوانه شدند. اما با یک پرسه‌ی ساده در محله، روستا و شهر قدم به قدم آنان را می‌بینی اندوهگین بر صندلی چرخ‌دار و یا مه‌چور و عصا بدست کاره‌ی دیوار کورمال کورمال راه‌عبور می‌جویند. همگلسی‌های دیرروز کجا رفتند؟ حسن از ساله در فاصله‌ی دو روز بدون هیچ آموزشی تفنگ را کتان کتان بدوش می‌برد. در فتح مبین یا والفجر و یا... بود. هیاهوی گوشخراش رادیو از یک یورش "پیروزمندانه" خبر داد. بچه‌ها در گلاس کز کرده بودند و جای حسن و چند تن دیگر روی نیکت‌ها خالی.

صدها و هزارها مادر در جابه‌جای این سرزمین در حاشیه پیاده‌روها در برابر اتوبوسهای مرگ که کودکانشان را به سوی فنا می‌برد آرام می‌گریستند و صدها و هزاران دیگر بر سرزنان و شیون‌کنان از این بیمارستان به آن یکی و از پزشک قانونی و ستاد زخمی‌ها سراغ فرزند گم‌گشته خود را می‌گرفتند. شهر و محله مراسمی به خود ننیدد جز عبور دردآلود تابوت‌ها و آمبولانس‌ها. ایران نبود؛ ماتکده بود لبریز از مرگ و هراس.



موقعیت ایشان را؛ نسبت به قبل؛ تضعیف کرده است اما هنوز در مجلس، وزارتخانه‌ها، نهادها، بنیادها و شرکت‌های دولتی از قدرت وسیعی برخوردارند و به دزدی و چپاولگری خود ادامه می‌دهند. تعیین تکلیف نهائی هر کدام از این جناح‌ها و نقش هر یک از آنها در قدرت، اکنون بیش از هر زمان دیگر به تحولات و صف‌بندی‌های سیاسی درون رژیم گره خورده است.

اسلام آرزو خاطر می‌کند بپرهیزیم. علی‌اکبر ناطق‌نوری هم نگرانی خود را از ادامه این درگیری‌ها ابراز کرده و "از نمایندگان مجلس و ارباب جراید و روزنامه‌ها" می‌خواهد که به "درگیری‌های اخیر ادامه ندهند" و "بیش از این، این نوع مسائل به سطح جامعه کشانده نشود".

دعوا بر سر قدرت و تقسیم غنائم است

مسئله فسادمالی که مسئولان رژیم از کشاندن آن به "سطح جامعه" هراسان می‌شوند و ماجرای غارتگری‌های بی‌سابقه سرمایه‌داران و تجار بزرگ و شریکان حکومتی آنها، البته محدود به نمونه‌های مذکور در بالا نمی‌شود. قبل از این نیز، نمونه‌های فراوان دیگری افشا گردیده و پس از این هم، به‌رغم همه مصلحت‌جویی‌ها، برپا خواهد شد. تنها یک مورد آن "بنیاد مستضعفان و جانبازان" - بزرگترین موسسه اقتصادی کشور - است که هر دو جناح سهمی در زدوبندها و حیف‌ومیل‌های وسیع آن دارند و شرح دزدی‌ها و مفاصد درون این یک موسسه خود حکایتی است بس طولانی.

کشکش‌های میان دستجات مختلف درون حکومتی که طی ماه‌های اخیر، بویژه در عرصه اقتصادی و در مورد سیاست‌ خارجی تشدید گردیده، اساسا برای بدست آوردن سهم بیشتری از غنائم غارتگری منابع ملی و دسترنج توده‌ها و برای کسب و یا حفظ موقعیت برتر در اقتصاد و در قدرت سیاسی است. کشاکش میان بورژوازی تجاری و بورژوازی نوخاسته بوروکراتیک که از سالها پیش ادامه دارد اکنون شدت و اوج بیشتری یافته است. بورژوازی تجاری که در پرتو شرایط بسیار مساعد بویژه جنگ و سیاست‌های اقتصادی تاجرنواز رژیم طی ده‌سال گذشته سرمایه بسیار کلانی را به‌چنگ آورده است، اکنون مترصد دستیابی به سهم بیشتر و نقش افزونتر در قدرت سیاسی است. تغییرات انجام‌گرفته در صف‌بندی‌ها و تقسیم پست‌های عمده رژیم پس از مرگ خمینی، موقعیت این جناح و میل آن را برای نیل به هدف مذکور تقویت و تشدید نموده است. مجلس رژیم یکی از ارکان عمده حکومتی است که این جناح هنوز نتوانسته است در آنجا غلبه یابد. بی‌جهت نیست در دور جدید درگیری‌ها، حملات بیشتری علیه مجلس، هیات‌رئیس و نمایندگان آن جهت‌گیری شده است. علاوه بر این، انتخابات مجلس خیرگان (در همراه) و انتخابات میاندوره‌ای در پیش است. گذشته از اینها، طرح سیاست‌ها و پیشنهادهایی نظیر "طرح مجازات اخلاک‌گران در اقتصاد کشور" از جانب "تندرو"های مجلس، مغایر منافع این جناح است که خواهان آزادی عمل هرچه وسیع‌تر بخش خصوصی و "امنیت" کامل سرمایه‌های بزرگ است.

بورژوازی بوروکراتیک که در خلال سالهای گذشته با بهره‌جویی از امکانات و امتیازات وسیع دولتی، با چنگ‌اندازی بر منابع ملی، با سواستفاده از موقعیت سیاسی و بالاخره با ارتشا و دزدی آشکار و پنهان، ثروت‌های خصوصی عظیمی در دست خویش و یا وابستگان و دارودسته خودش انباشته است، خواهان حفظ این موقعیت "طلائی" و تحکیم آنست. اغلب وزیران، مدیران، نمایندگان و مسئولان عمده حزب‌اللهی و مکتبی طی سالهای اخیر غنائم سرشاری به چنگ آورده‌اند و موقعیت فعلی سیاسی و اقتصادی را به سهولت از دست نخواهند نهاد. اگرچه برکناری دولت موسوی و تحولات بعدی، تا حدودی

درصدد پاسخویی برآمده و می‌گوید که همه فعالیت‌های این بنیاد "غیرانتفاعی" بوده و انتقال اموال دولتی به آن با نظر "امام" و "دولت خدمتگزار" صورت گرفته و "گلا" این موسسه (بنیاد) وقف است. گردانندگان روزنامه رسالت در برابر اظهارات و حملات متقابل هادی‌غفاری، "بیست‌سؤال" از وی در مورد چگونگی ثبت، میزان سرمایه اولیه و فعالیت‌های مالی و هزینه‌های بنیاد مذکور را مطرح می‌کنند و از جمله به یک معامله ۱۰۰ میلیون تومانی یک "گاو‌داری بزرگ در سنجان" اشاره می‌نمایند. قضیه خرید و فروش و یا واگذاری این "گاو‌داری

عظیم"؛ به نوبه خود، یکی از علل اوجگیری دعواهای دو جناح و ماهیت هر دو آنها را برپا می‌سازد؛ در سال ۶۶، وزارت کشاورزی می‌خواهد گاو‌داری مذکور را به متقاضیان خصوصی یا دولتی بفروش رساند. در جریان مزایده فروش، سازمان اقتصادی (وابسته به جناح روزنامه رسالت) مبلغ ۲۵۰ میلیون ریال پیشنهاد می‌دهد. سرمایه‌دار بزرگ دیگری به نام محمود درخشانی ۹۰۰ میلیون ریال و بنیاد "الهادی" ۱۰۰۰ میلیون ریال این بنیاد برنده مزایده شده و "سازمان اقتصادی اسلامی" را در این معامله شیرین ناگام می‌گذارد. بعدا سپاه پاسداران که دارای سنبه‌ی پرزوری بوده وارد معرکه شده و به تصویب هیات دولت می‌رساند که این گاو‌داری به سپاه واگذار گردد.

در ادامه‌ی این رسوایی‌های فسادمالی و اخلاقی، هر دو طرف منازعه در وقاحت هم‌گویی سبقت را از همدیگر می‌ریابند؛ هادی‌غفاری "جوابیه‌ای" به سؤالات رسالت ارسال و تهدید می‌نماید که "او را وادار به طرح و افشاکردن مسائلی مستند که مطرح‌کردن آنها شاید به صلاح نظام جمهوری اسلامی ایران نبوده و باعث استفاده بیگانگان گردد ننمایند". روزنامه رسالت از چاپ "جوابیه" خودداری، و روزنامه جمهوری اسلامی آن را منتشر می‌کند. سپس رسالت هم آن را چاپ کرده و "۱۳ سؤال جدید" بر سؤالات قبلی خود از هادی‌غفاری می‌افزاید. در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۳ نفر از نمایندگان مجلس وابسته به جناح "تندرو" نامه سرگشاده‌ای به سیداحمد خمینی نوشته و در آن ضمن حمله به "تزویست‌های اقتصادی" و "تزویرگران" روزنامه رسالت و اعلام مخالفت با "عمده‌کردن خلاف‌ها و سوء مدیریت‌های دولتی... برای سرپوش‌نهادن بر جنایات زالوصفتان اخلاک‌گر"، از سیداحمد می‌خواهند که "در صورت مصلحت، نامه مبارک حضرت امام پیرامون خط مشی ویرانگر این نشریه (رسالت) را در اختیار مجلس شورای اسلامی و افکارعمومی قرار دهند".

سرانجام، عده‌ای از سردمداران و مسئولان حکومتی از هر دو جناح که ادامه این وضع را موجب رسوایی بیشتر هر دو طرف و به زیان کلیت رژیم حاکم می‌بینند، اعلام "اتش‌بس" می‌دهند. خانه‌های باردیگر طرفین را "به حفظ وحدت" فراخوانده و آنها را به تبلیغات دشمنان رجوع می‌دهد که "هی می‌گویند اختلاف است اختلاف است اختلاف است". جیبی‌اله‌عسکراولادی، از سردستان جناح "رسالت" از در نصیحت وارد شده و می‌گوید: "ما باید توجه داشته باشیم که اگر حرف قابل‌اثباتی هم علیه یکدیگر داشته باشیم، از مجاری قانونی دنبال کنیم و از ادامه اختلافاتی که دشمن را شاد و دوستان و برادران ما را در جهان

به مناسبت ۱۱ خرداد روز جهانی کودک

میثاق بین المللی درباره حقوق کودکان

روز بیستم نوامبر ۱۹۸۹ سازمان ملل، پس از ۱۰ سال بررسی و کار روی پیش نویس، در چهل و چهارمین مجمع عمومی خود با توافق آرا میثاق بین المللی مربوط به حقوق کودکان را به تصویب رساند. این میثاق، تکامل یافته اعلامیه ۱۹۵۹ در مورد حقوق کودکانست.

میثاق مشتمل بر ۵۴ ماده و دربرگیرنده حقوق کودکان در عرصه های مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. کودک به هر انسان کمتر از هجده سال اطلاق می گردد مگر آنکه قوانین ملی سن کبیر شدن را کمتر تعیین نماید.

هر کودک می بایست از حقوق پایه یعنی داشتن نام، ملیت و خانواده برخوردار باشد. علاوه بر این، حقوقی اجتناب ناپذیر برای رشد و شکفتگی کودکان پیش بینی شده که عبارتست از آموزش، تفریحات، سلامت، امنیت اجتماعی و سطح زندگی، مسئولیت دولتها و موکدا در رابطه با این حقوق کودک است. تامین امکانات و شرایط حداقل تحمیلات اجباری و مجانی برای تمامی بچه ها و نظارت بر حضور دائم بچه ها در مدرسه و عدم ترک تحمیلات ابتدایی.

حقوق اصلی دیگری که می بایست توسط دولتها تامین شود، امنیت اجتماعی و خدمات پزشکی و درمانی است. در این چارچوب، میثاق مبارزه برای لغو سنت های زیان رسان به کودکان را مورد تاکید قرار می دهد. دسته دیگری شامل موادی است درباره حمایت از کودکان علیه بهره برداری و تجاوز به آنان خواه در عرصه های گار، جنس موادمخدر، فروش و یا دزدی و جنگ.

و بالاخره دسته ای دیگر از مواد، ضمانت آزادیهای اصلی کودکان مانند آزادی اندیشه، بیان و نظر اجتماع، داشتن زندگی خصوصی و مذهب است.

لیکن واقعیت آنست که بین مواد این میثاق و آنچه در جابه جای این دنیا به کودکان می رود دنیائی فاصله است. ما برای نمونه برخی مواد را همراه با واقعیت های جاری در این نوشته می آوریم:

خشونت دولتها نسبت به کودکان

ماده ۳۶- شکنجه و محرومیت از آزادی؛ ممنوعیت شکنجه و آزار، رفتار ستمگرانه، غیر انسانی یا تحقیر آمیز؛ اعدام، محکومیت به حبس ابد، توقیف یا دستگیری غیر قانونی یا دلبخواه، کودک می بایست از زندانیان بزرگسال جدا؛ با خانواده اش در تماس بوده و بسرعت در دسترس مددکار قضائی یا هر مددکار مناسب دیگری قرار گیرد.

گزارش عفو بین المللی در سال ۱۹۸۸ نشان می دهد هزاران کودک در جهان قربانی زندان سیاسی، شکنجه و محکومیت به مرگ میشوند. چرا کودکان را شکنجه می کنند و یا وادارشان می نمایند در شکنجه والدینشان همکاری کنند؟ تنها بخاطر وادار کردن آنان یا دیگران به اقرار!!

بعضی کودکان که همزمان با والدینشان دستگیر شده اند، در پشت میله ها بزرگ می شوند و پیر می گردند. نمونه ی باور نکردنی که از برمه گزارش شده مربوط به نور جهان است. نور جهان کوچولو

هنگام بازداشت یکسال داشت. او اکنون ۳۱ سال دارد و هنوز زندانی است.

ترکیه: طبق گزارش "سازمان بین المللی دفاع از حقوق کودکان"، شکنجه ی کودکان در این کشور بسیار رایج و دخالت قضائی بسیار نادر است. بر اساس گزارش یک استاد و مربی انگلیسی، عده زیادی از کودکان زندانی زندان "بایرام پاشا" در استانبول، در جریان بازجویی توسط پلیس مورد شکنجه و آزار قرار گرفته اند. یک دختر جوان اظهار داشت به او شوک الکتریکی داده اند و چند کودک گفتند که به کف پای آنها شلاق زده اند. یکی از آنان ۱۳ ساله، به خاطر دزدیدن مواد غذایی ۲ ماه زندانی بوده است و ۴ کودک یازده ساله به جرم کدایی از توربست ها زندانی شده اند.

اسرائیل: بنا به گزارش سه دانشگاهی شیکاگو که در اورشلیم منتشر شده، کودکان و نوجوانان فلسطینی، سرزمینهای اشغالی غزه و ساحل غربی اردن، بطور سیستماتیک مورد شکنجه قرار می گیرند. در زندانهای اسرائیل، استفاده از دوش آب سرد و جوشان بطور متناوب، خشونت جنسی، بی غذایی ممتد، آویزان کردن از دستها و کتک زدنهای شدید، شکنجه های رایج کودکان کمتر از ۱۸ سال فلسطینی است.

آفریقای جنوبی: برپایه ی آمار "کمیته حمایت از خانواده های زندانیان جنوب آفریقا"، تنها در فاصله ی ژوئن ۸۶ تا سپتامبر ۸۷، تعداد ۱۰ هزار کودک ۱۲ تا ۱۸ ساله توسط دولت به زندان افتاده اند. در این کشور علاوه بر شکنجه های روانی به منظور شکستن روحیه کودکان زندانی، انواع گوناگون شکنجه های جسمی مانند شلاق زدن، در یخچال به مدت ۲۵ دقیقه نگهداشتن، بستن و شوک الکتریکی در مورد کودکان زندانی بکار گرفته می شود.



ایران: و وقتی سخن از زندانهای رژیم ج ۱۰ است، قلم از شدت فاجعه ناتوان می ماند. در پشت دیوارهای بلند و بتونی، راهروهای تو در تو و زیرزمین های تاریک که تاکنون پای هیچ مقام و مرجع بین المللی و اصولا "بیگانه ای" بدانجا نرسیده، جنبه هزار کودک از درد و شکنجه به خود پیچیده اند؟ در انبوه پرونده ها و برگه های بازجویی دستخط کودکانی چند هزار کودک به اقرار اجباری جرائم مرتکب نشده ی خویش یا دیگران یافت می شود؟ در دادگاههای چند دقیقه ای و در برابر آخوندهای بیرحم کداین

کودگان سند محکومیت خویش را با دستهای لرزان امضا کرده اند؟ چه تعداد بودند و هستند کودکانی که نیمه ی شب از سلول فراخوانده شده و در واپسین دقایق با دل های سرشار از هراس وصیتمانه نوشته و تلفنی با خانواده وداع کرده اند؟!

گاش می شد طاعونش نماید که خانه به خانه در می نوردد و در می کند انسانهارا، و یا خشکسالی ناب که خوشه ها را نارسیده می خشکاند و یا سیل که کشتزار را می شوید و می برد، طبیعت بیرحم است در برابر نادانی و ناتوانی انسان. و انسان به حکم طبیعتش به پیش ره می برد و طبیعت را تسخیر می کند. اما نوزادانی که از مادران در حال شکنجه در زندانهای رژیم ج ۱۰، زاده شدند، آتانی که حرص می کیدن پستان مادر را چونان آرزویی ناشناخته از یاد بردند، آنان که زندگی را در گوشه ای سرد و تاریک از سلول بی مهر و بی غذا آغاز کردند، روزها، ماهها و سالها را پشت دیوار سر کردند، زنده ماندند یا نه و بهر حال نشکفته پز مردند در اندیشه و باور کودکانه شان تنها قهر و ستم شناخته شده، ستم زندانیان تپتی شده از انسانیت است. بگذار فرءاء، فردائی که خواهد رسید از هزار هزار دهان مویه مو بشنویم شرح ماجراها را، بگذار بغض در گلو مانده هزاران مادر، پدر و کودک در ترکش فریاده، ستم های رفته و ناشناخته را در سراسر گیتی جار زند و بشریت ساکت دهه ی پایانی قرن بیستم را به شرم بنشانند. آخر کدام قلب سنگ شده می تواند پیشش درد آلود دخترکی ۱۰ ساله را در زیر شلاق ببیند و ضجه های دردمندانه اش را بشنود و از خشم نلرزد. دخترکی که هنوز تا بدان حد قد نکشیده که بتوان بدرستی بر تخت شلاقش بست. گامهای لرزان آن یکی که ۱۵ سال بیشتر نداشت وقتی برای اعدام می بردنش و چهره اش که از ترس یا خشم مثل گچ سفید شده بود. دستخط آن نوجوان ۱۴ ساله که تحت نام وصیتمانه در تابلو اعلانات زندان برای زهرچشم بیشتر نصب شد و گویای هراس بیکران بود او تا جایی که نام خود را غلط نوشته بود و دیکته ی کلمات ساده ی فارسی را از یاد برده بود.

استثمار و خیم تر می شود

ماده ۳۲- گار کودکان: "دولتها مجبورند کودکان را در برابر تمام گارهایی که سلامت، آموزش و یا رشد آنانرا بخطر می اندازد، محافظت نمایند. سنین حداقل گار را مراعات و شرایط گار را دقیقاً مشخص نمایند." با تمام صراحتی که ماده ی اخیر دارا است، در روی زمین، موقعیت بچه ها در گار و خیم تر می شود. رشد جمعیتی که زیر آستانه ی فقر زندگی می کند متوقف نمی گردد. این، نشانگر فشاری روی کودکانست زیرا مجبورند در امرار معاش خانواده شرکت نمایند. اگر تعداد کودکان مدرسه های خیلی زیاد شده است، درصد جوانانی که مدرسه را در دوره ی ابتدائی ترک می کنند بطرز هشدار دهنده بیشتر می شود. در برخی کشورها این رقم به ۵۰ درصد می رسد. بحران اقتصادی جهان سرمایه داری که بدنیاال نیروی گار هرچه ارزانتر می گردد، به گار کودکان رو می آورد. مهاجرت بین المللی بدلیل اقتصادی یا سیاسی، هم چنانکه استثمار در جهان سوم، عده ی بیشتری را به

درد دل یک مادر ایرانی

تهیه شیر برای کودکان، مصیبتی بی پایان

انتظار نوبت من شد و بعد از آزمایش و دیدن بچه دیگرم که هنوز یک سال و نیمه بود و او هم شیر میخورد برایم برگه‌ای پر کردند که در آن شماره‌های متعددی قید شده بود که هر کدام مربوط به ۱۵ روز بود که من می‌بایست با دادن آن به داروخانه هر ماه شیر مورد نظر خودم را بگیرم یا خوشحالی از اینکه بالاخره من موفق از این در بیرون می‌زدم در راهرو برآه افتادم تمامی سندلیها پر شده بود و جای سوزن انداختن نبود اما من در عین خوشحالی به آن پیرزن و آن زن که چهار بچه داشت فکر می‌کردم که به در خروجی بیمارستان رسیدم. بعد یکر است به داروخانه نزدیک بیمارستان رفتم و کوبین این ماه را در آوردم و با قیافه‌ای حق بجانب به دکتر داروخانه دادم دکتر گفت خانم شیر تمام شده گفتم هنوز که چهارم ماه است یعنی چه تمام شده گفت همینکه که گفتم ما چکار کنیم به ما کم می‌دن برو شاید داروخانه دیگری داشته باشد. با قیافه‌ای افسرده کوبین را از او گرفتم در حالی که بچهام دیگر بی‌طاقتی میکرد متوجه شدم دختر بزرگم نیست صدای یکی از کارکنان داروخانه را شنیدم که گفت این بچه کیه جلو دست وپارا گرفته من هم بی‌اعتناء به نوشته ورود ممنوع با عجله رفتم که دخترم را بیرون بیاورم که چشمم به قوطی‌های شیر خشک که در گارتونها بود و هنوز باز نشده بود افتاد طاقت نیاوردم و همانطور که دست دختر بزرگم را گرفته بودم به دکتر داروخانه گفتم پس چرا میگوئید شیر نداریم پس اون چیه دکتر عصبانی شد و گفت کی گفته شما به این پشت بیائید همه آنها را فروخته‌ایم بعدا می‌آن می‌برن. دیگر طاقت نیاوردم و بیرون اوادم در حالی که قرمز شده بودم و انگار تمامی خون بدنم در صورتم جمع شده بدنم داغ شد خانی پشت سر من اوید بیرون و گفت خانم انگار شما تازه اویدین شیر بگیرین گفتم بله من امروز تازه کوبین گرفتم. با خنده گفت تازه اول گارتونه برای دادن شیر هی امروز وفردا میکنند و آدمو مجبور می‌کنن برای اینکه بچه از گرسنگی نمیره شیر آزاد بخریم آن هم معلوم نیست مال چه وقتیه و اگه بچه را مسوم نکنه شانس آوردیم خلاصه سرتو درد نیارم از بس شیرهای مختلفی هم می‌دن طفلکی بچه هر روزه مجبوره به یه شیر عادت کنه و بچه‌های کم بنیه هم که هر روز دچار اسهال هستند... هی داشت می‌گفت ولی من دیگر حواسم آنجا نبود و به بچه گرسنه بغلم نگاه میکردم و محکم اونو به خودم چسباندم و به فکر رفتم که تاوقتی بدنیا نیامده بود از خودم تغذیه میکردم و هم‌ااش نگران بودم که با وجود تغذیه ناکافی خودم بچه در چه حالی است و آیا دچار سوءتغذیه نیست و حالا که بدنیا اومده... همانطور که به قوطی‌های شیر فکر میکردم راه افتادم هوا کم‌کم تاریک میشد که به خانه برگشتم.

در راهرو عریض و طویل که با یک چراغ مهتابی کم‌سو تاحدی روشن می‌نمود قیافه‌های مختلفی به چشم می‌خورد. اما در همه چهره‌ها یک چیز مشترک بود و آن غم و غصه و ناراحتی بود. هر کدام یک بچه به بغل و یک یا دو بچه دیگر بدنیا نشان پرسان پرسان دنبال جایی می‌گشتند. کودکم با کزیه مرا به خود آورده دیدم سراسر مانتویم پر از استفراغ اوست که همه سفید می‌نموده با دستپاچی از جا بلند شدم و از خانم مسنی که در کنارم نشسته بود خواستم کمک کند و قبل از اینکه جواب او را بشنوم با دیدن حالتش بچه را به بغل او دادم و با یک دستمال پشت و روسریم را پاک کردم. دوباره بچه را بغل گرفتم و همانطور نشستم. از انتهای سالن زن و شوهری با چهار بچه قدونیم قد در حال دعوا با نزدیک میشدند. مرد میگفت: دو سه روزه از کار و زندگی افتاده‌ام از بس بالا و پائین کردم دیگه نای راه رفتن ندارم خدایا چکار کنم؟ زنش سر بیزیر و آرام راه میرفت و هیچ چی نمی‌گفت. در این موقع خانم پرستار با صدای بلند شماره‌ایی را خواند ولی کسی جواب نداده دوباره خواند و گفت: از صبح سحری ما را به تنگ می‌آن حالا معلوم نیست کجا رفته‌اند. بعدی بیاد. خانم مسن کنار دست من با آه و ناله بلند شد و رفت اما چیزی نگذشت که همراه پرستار با داد و بیداد بیرون آمد و گفت خانم بخدا دخترم سزارین کرده و الان هم توی رختخوابه و بچهاش داره از گرسنگی میمیره تورو بخدا بنویسد لااقل یک قوطی بهم بدن بخدایپول ندارم شیر آزاد بخرم عمل جراحی او کلی خرج رودستان گذاشت. هنوز حرفش تمام نشده پرستار گفت بعدی بیاد و خطاب به او گفت خانم ما مقصر نیستیم باید مادرش را ببینیم و آزمایش کنیم. من در حالی که کمی جابجا میشدم به شماره خودم نگاه کردم دیدم هنوز نوبتم نیست. آن خانم و شوهرش با بچه‌هایش خواستند داخل شوند که پرستار با اشاره دست گفت شما با بچه‌ها بیرون باشید و مادر و نوزاد را داخل برده بعد از ده دقیقه‌ای زن بیرون آمد و روی سندلی کنار دست من که خالی بود نشست. گفتم خانم چه شده؟ گفت هیچی خانم بخدا با این چهار تا بچه باید کار رختشوئی و مردم را بکنم دیگر وقتی ندارم که به بچه شیر بدهم. و حالا آادم که شیر دولتی بگیرم به من می‌که آزمایش کردیم و تو شیر داری خانه دار هم هستی باید به بچه‌ها شیر بدهی ولی خانم بخدا از شما چه پنهون من صبح به منزل همسایه‌ها می‌رم و کارهای آنها را انجام می‌دم و مجبورم این ۳ بچه را پیش دختر بزرگم بذارم و نمی‌تونم شیر بدهم. تورو خدا شما بکید من چکار کنم؟ نمی‌دانستم چی بگم ولی به دختر بزرگش که همش ده سال داشت نگاه کردم و گفتم خانم طاقت داشته باشید همه چیز درست میشه می‌خواستم دنبال صحبت‌م را بگیرم که دیدم مرد دست زنش را کشید و بچه‌ها را جلو انداخت و در انتهای راه با دعوا و ارفاعه نایدید شدند. بالاخره بعد از ساعتها

بیرون مرزهای حمایت اجتماعی متداول پرتاب می‌کند. تعداد رشد یابنده‌ای از کودکان در کوچه برای امرار معاش راه می‌افتند. تعداد اینان چقدر است؟ در سال ۱۹۷۹ مطابق آمار "سازمان بین‌المللی کار" رقم ۵۲ میلیون و در ۱۹۸۸ برابر ۴۰۰ میلیون، لیکن واقعیت از اینهم تاریک‌تر است. دو جنبه از این مشکل سبب می‌گردد توجه بیشتری به کار کودکان شود: خشونت و به خطر افتادن سلامتی آنان.

تنبیهات و خشونت‌هایی که کارفرمایان برای رام کردن کودکان بکار می‌گیرند فراتر از تصور است. برای یافتن موقعیت قابل مقایسه، باید گزارش عفو بین‌الملل در مورد شکنجه را خواند.

"استثمار وحشیانه‌ی کودکان"

برزیل: کودکان عساله و گاه کمتر، در برخی شالیزارهای شمال شرق با جبار والدینشان صبح‌ها به مجرد بیداری الکل می‌نوشند تا بتوانند روز را به شدت کار کنند. این نوشگفته‌ها در طول هفته هیچ روز استراحتی ندارند. دختران دوازده ساله یا سیزده ساله نیز باید نیازهای جنسی پسران کارفرما یا برخی کارگران را برآورده سازند. هند: نیسی از کارگران کارگاههای قالی‌بافی را کودکان، به ویژه پسران ۶ تا ۱۵ ساله تشکیل می‌دهند. در یکی از مناطق، کودکان از طریق واسطه و با انگیزه‌ی "وام رضایت" که به والدینشان داده می‌شود، به کارفرمایان تحویل داده می‌شوند. به خانواده‌ها باین وسیله قول داده می‌شود که بچه‌های کوچک بسرعت پول بدست خواهند آورد تا قرض داده‌شده را برگردانند. دست‌آخری، حقوق تحت عناوین هزینه‌ی نوآزموی، جریبه‌های مختلف و یا مسکن (در صورتی که کودک طبق قاعده‌ی معمول در روی زمین راهروهای کارگاه می‌خوابد) کسر می‌شود. کارگاههای قالی‌بافی اغلب در زیرزمین‌های نور و تاریک برپا می‌شود. شدت کار و بخصوص تنفس هوای آغشته به تارهای پشم و نخ، در نبود نور و گرما کودکان را بسرعت پژمرده و بیمار می‌سازد.

گنیا: داشتن تعداد زیاد بچه یکی از راههای ساده و استثمارگرانه کودکان در این کشور است. اغلب خانواده‌ها نمی‌توانند بدون کمک بچه‌ها گذران کنند. در فرهنگ آنان بچه "مفید" آثانی هستند که بین ۱۱ و ۱۴ سال دارند. دختر بچه‌ها باز "مفیدتر" هستند زیرا که بیشتر کار می‌کنند. بطور منطقی خانواده‌ها تاویل دارند بچه‌های بیشتری داشته باشند بچه‌هایی که به جای رفتن به مدرسه، بیشتر کار کنند، بچه‌ها فقط دهانی برای خوردن غذا دارند و دیگر هیچ و بچه‌ها شکم خود را سیر می‌کنند یا همانده‌ی غذای یک خانواده در شهر!

ماده‌ی ۳۲ - مصرف یا خرید و فروش مواد مخدر: "کودک باید در برابر استفاده از مواد مخدر، بگاریگری او در تولید و توزیع اینگونه مواد مورد حمایت قرار گیرد"

ماده‌ی ۳۴ - استثمار جنسی:

"کودک باید در برابر خشونت و استثمار جنسی مورد حمایت واقع شود. این امر شامل روسپیگری و شرکت در هر نوع تولیدات پورنوگرافیک نیز می‌گردد."

ماده ۳۵: فروش، دادوستد و ربودن:

"دولت مجبور است با تمام امکانات مانع ربودن، فروش و یا دادوستد کودکان گردد."

ماده‌ی ۳۹: جنگ‌های نظامی

"دولت موظف است خود قواعد حقوق انسانی کودکان را محترم شمرده دیگران را به انجام آن وادارد. اساسا هیچ کودک کمتر از ۱۵ سال نباید در هیچ درگیری نظامی شرکت کرده و نه در صف

ماده‌ی ۳۶: اشکال دیگر استثمار:

"کودک باید در برابر تمامی اشکال دیگر استثمار که در مواد ۳۲، ۳۳، ۳۴ و ۳۵ کنجاننده نشده است مورد حمایت قرار گیرد."

۲۰۰۰۰۰ کودک سرباز



اخبار

استرداد اراضی از دهقانان

★

در منطقه درود و ازنا، احکام استرداد زمینهای کشاورزی که در دوره انقلاب به تصرف دهقانان درآمده است، از جانب دادگاههای شرع، پی در پی صادر می شود و این اراضی به ملاکین و خوانین برگردانده می شود. در بعضی جاهای، خانهای "دورانیش" یک باره یک یا چند روستای بزرگ را "وقف خاص" کرده اند و امروزه به این بهانه، زمینهای دهقانان از دست آنها گرفته می شود.

در منطقه هشتروند، فشار و تعدی زمینداران بزرگ و خوانین و احکام دادگاههای اسلامی آن چنان تفسیقاتی را برای روستائیان ایجاد کرده که دیگر آنها هیچ گونه امنیت جانی و مالی ندارند و به همین دلیل اکثر چاره های جز فرار و در بدری و مهاجرت به شهرهای بزرگ نمی بینند. هر روز تعدادی از کشاورزان دستگیر و زندانی می شوند. بازگشت خانهای سرشناس منطقه مثل صولتی ها، سرتیپی ها، شعبانی ها و مجتهدی ها، خود نشان دیگری از قدرت گرفتن اینها و تزاید فشار بر دهقانان و روستائیان است.

در خراسان، که "آستان قدس رضوی" بخش بزرگی از اراضی کشاورزی را در تصرف دارد و به عنوان ملاک مطلق العنان این منطقه عمل می کند، اخیرا بازم عده ای از روستائیان را در ناحیه سرخس به اتهام "تجاوز" به اراضی و چاه های آب "آستان قدس" بازداشت و زندانی کرده اند.

در حالی که "هیات های ۷ نفره" مرتبا واگذاری اراضی "گشت موقت" را در اینجا و آنجا تبلیغ می نمایند، قوه قضائیه ماههاست که از تعیین نماینده خود در ستاد مرکزی هیات های مذکور امتناع و عملا کار آنها را متوقف کرده است.

قریه معروف به جلالیه (چاه بیگی) در یزد با عواید ۱۴ ساله آن که بیش از یکصد میلیون تومان قیمت دارد، اخیرا از طرف یکی از تجار یزد به نام حاجی گلشن به رژیم اهدا گردیده است! حاجی گلشن یکی از آن تجار "محترم" است که به بهای سیه روزی مردم زحمتکش، آن چنان پول و پوله ای بهم زده است که در یک قلم، این "هدیه" را به رژیم بابت دفاع از اموال بی حساب خودش داده است.

چند خبر از آذربایجان

اخیرا بخشنامه ای به ادارات آموزش و پرورش شهرهای آذربایجان فرستاده شده و در آن قید گردیده که برای توضیح و آموزش حروف زبان فارسی، از کلمات ترکی مثل "آتا" و "آتا" در کلاس استفاده نشود.

★

کباب شدن مهمانان؛ به هنگام باز شدن مرزهای ایران و شوروی در آذربایجان، عده ای از اهالی آذربایجان شوروی که برای دیدار خویشاوندان خود به آنجا آمده بودند، در اولین ساعات ورودشان توسط برادران حزب الهی و ماموران رژیم برای اقامه نماز به مسجد برده می شوند. مهمانان شوروی که با لباسهای شیک و پالتو و کلاه

مخصوص زمستانی خود به ایران آمده بودند، در اتاقی لباسهای خود را درمی آورند تا وضو بگیرند. پس از نماز وقتی سراغ کلاهها و پالتوهایشان می روند متوجه می شوند اثری از آنها نیست. پس بدون کلاه و پالتو مسجد را ترک کرده و اولین "شهید" شیرین جمهوری اسلامی را مژه می کنند!

میان دو آب؛ اخیرا سپاه پاسداران شهر میان دو آب شبانه به گورستان رفته و جسدی را خاک می کنند. بعد از اطلاع از این قضیه، چند نفری از اهالی کنجکاو شده و گودال را می کنند. در این جستجو به تعدادی جسد برمی خورند که برخی از آنها شناسایی شده و به خانواده هایشان خبر داده می شود.

★

جعفر گاتبی، یکی از موسسین کمیته ضد خلقی شهرستان میان دو آب، بعد از اعتراضات و ناآرامی های اخیر، با اسلحه کبری دست به خودکشی می زند. در سطح شهر پخش می شود که او گفته بوده که این رژیم دیگر سرپا ماندنی نیست و سرنگون می شود و مردم با ما مثل ساواکی ها رفتار خواهند کرد. پس بهتر است که خودم را راحت کنم.

★

یکی از باندهای سیاه که از ماموران سپاه و کمیته شهر میان دو آب تشکیل شده و در سطح شهر جنایات متعددی را مرتکب شده بود، افشا و تعدادی از اعضای آن دستگیر گردیده اند. شیوهی کار این باند به این صورت بوده که هرگاه کسانی با همدیگر دعوا و خصومت داشتند اینها به سراغ طرفین دعوا می رفتند و سؤال می کردند که چقدر پول حاضرند بدهند تا طرف مقابلشان را بکشند. هر کدام از طرفین که پول بیشتری می داد، طرف مقابل آن را به قتل می رساندند. افرادی که توسط این باند سیاه و کمیته به قتل رسیده اند، از جمله عبارتند از: مصطفی پاشایی و همسر باردار و پسر ۵ ساله شان و "عوض" نگهبان محله، در اسفند ۵۸ - عباس فریدی (که همسرش نیز زخمی می گردد) - پرویز شهری (کارمند مخابرات) - یک خانواده چهار نفری در روستای "سولگی تپه" میان دو آب.

برهم زدن سخنرانی مسئولان در دانشگاه تهران

در سالگرد مرگ آیت اله مطهری، ماه گذشته، از طرف مسئولان دانشگاه تهران و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، مراسمی در مسجد دانشگاه برگزار و از حجه الاسلام عبد خدائی دعوت می شود که در این مراسم سخنرانی کند. عده ای از دانشجویان وابسته به انجمن اسلامی، این مراسم را برهم زده و مانع از سخنرانی عبد خدائی می شوند. قبل از آن نیز، این گروه از دانشجویان از سخنرانی حجه الاسلام ناطق نوری جلوگیری کرده بودند. در پی این حوادث، آیت اله محفوظی نماینده ولی فقیه در دانشگاه تهران، قهر کرده و اعلام نموده است که تا روشن شدن قضیه این "اخلال گری" ها از حضور در دانشگاه خودداری خواهد کرد.

★ از میان نامه ها

"چند روز مانده به چهارشنبه سوری از خیابان فاطمی رد می شدم که یک گروه از بچه های محصل

را دیدم که در حالیکه شعار می دهند فرار می کنند. پرس و جو کردم دیدم دانش آموزان یکی از دبیرستانهای نزدیک تخت طاووس بوده اند که علیه کمیته چپی ها تظاهرات می کردند. مسئله از اینجا شروع شده که چند روز قبل بچه ها در تدارک شب چهارشنبه سوری بوده اند و در حیاط مدرسه ترقه در می کردند کمیته به داخل مدرسه می آید تا آنها را دستگیر کند، بچه ها هم از مدرسه بیرون ریخته و شروع به تظاهرات می کنند."

"..... شب چهارشنبه سوری تهران هم شب فراموش نشدنی ای بود. همه جا صدای ترقه می آمد. مردم در هر گوشه ای بوته ای روشن کرده بودند و از رویش می پریدند. تعدادی چاقو و کمیته چپی هم راه افتاده بودند و هر جا زورشان می رسید شروع کرده بودند به ضرب و شتم مردم. در شهرک غرب با چاق و زنجیر قسمتی از تاسیسات و شیشه های مجموعه های ساختمانی را شکسته بودند....."

"..... شرایط سختی داریم یکی از اونا همین گرونی بیش از حده که دم عیدی سرسام آور شده و خیلی ها کلافه شده و سعی می کنن تمام بدبختی ها و عقده های عصبی را با چاپیدن بقیه تسکین بدهند. تا کسی ها کوتاه ترین مسیر را چهار توپ می گیرند امروز صبح سوار یک تاکسی شخصی شدم که راننده می خواست بابت یک مسیر کوتاه پنج تومان بگیره بهش گفتم چرا اینقدر زیاد می گیری گفت فعلا وضعیت طوریه که ما دستمون به هیچ جا نمی رسه مجبوریم دست تو جیب هم بکنیم..... بابت همین متروبی که دارن میسازند گلی هزینه کرده اند که خدای دونه که چطور می خوان از مردم بگیرن. قبل از ایام عیدی از شرکت های خصوصی چهل هزار تومان گرفته شد برای مفروش کردن مقبره ای امام و یا حدود صد هزار تومان از مهد کودکها برای کک به بازسازی گرفته شده و از کارمندان دولت هم که مرتب مالیات های نقدی گرفته می شود."

★ افزایش عوارض شهرداری

شهرداری تهران اخیرا به بهانه ی گلکاری و تزئین میادین شهر "عوارض نوسازی" را بازم افزایش داده است. عوارض نوسازی این بار کوچکترین تعبیرات تا تکمیل ساختمان را شامل می شود. این عوارض از متری ۵ هزار تومان تا ۷ هزار تومان نسبت به محل قرار گرفتن ساختمان گرفته می شود.

★ "خواب شیاطین برای رهبری معظم"

اسلامی، یکی از مسئولان حوزه علمیه قم، در سخنرانی خود در مجلس ترحیم امام جمعه موقت زنجان، ضمن اعلام "حیثیت بی چون و چرا از آیت اله خامنه ای و دولت سازندگی آقای هاشمی" به "مردم حزب اله" استان زنجان هشدار داد که "در انتخابات خیرگان گوش به فرمان روحانیت اصیل، افرادی را که مطیع واقعی ولایت فقیه هستند انتخاب کنند. شیاطین برای رهبری معظم خوابها دیده اند که اگر کوتاهی شود ضربات جبران ناپذیری متوجه نظام و انقلاب خواهد شد"

استفاده از کامپیوتر برای مبارزه

با "بدحجابی"!

اخباری از کردستان

اخبار زیر به نقل از "رادیو صدای انقلاب ایران" - کومله، درج می‌گردد.

★

مریوان: اوایل سال جاری اهالی زحمتکش محله جنگل‌بانی در قبال اقدام مزدوران رژیم مبنی بر ویران نمودن تعدادی از خانه‌های این محله دست به اعتراض و مقاومت زده و ماموران شهرداری و شهربانی را با سنگ و چوب مورد حمله قرار داده و با شکستن شیشه اتوبویلیها و نیز سانسخت از حرکت بولدوزرها آنها را وادار به فرار می‌کنند. بدنبال این جریان و دستگیری چند نفر از ساکنین محله جنگل‌بانی، اهالی این محله با تحصن چندساعته در مقابل شهرداری خواستار آزادی دستگیرشدگان شده و با دادن اطلاعاتی نفرت خود را از اقدامات رژیم برای ویران کردن خانه‌های این محله و دستگیری ساکنین محله ابراز داشتند.

★

مریوان: مدتی قبل بر اثر تیراندازی افراد کیمته رژیم در روستای قامیشه‌له از توابع سررشو مریوان بسوی مردم به هنگام کار، یکی از زحمتکشان این روستا بنام محمدکریم جان خود را از دست می‌دهد.

★

مریوان: در تاریخ ۱۷ اردیبهشت‌ماه چند واحد از پیشمرگان کومله پس از عبور از میان دهها پایگاه و قرارگاهها و مقرهای نیروهای رژیم خود را به اطراف شهر مریوان رسانده و در ساعت ۹ شب اولین واحد پیشمرگان برای ضربه‌زدن به پایگاه حفاظتی مسلط به شهر و جهت سانسخت از هرگونه تحرک نیروهای رژیم آنها را محاصره کردند. در عین حال واحدهایی از پیشمرگان دیگر برای انجام ماموریت‌های تعیین شده و به داخل شهر رفته و هنگامی که پیشمرگان در شهر به پخش تراکت و اعلامیه مشغول بودند پایگاه حفاظتی مورد هجوم پیشمرگان قرار گرفت و پس از وارد کردن تلفاتی به دشمن همگی به محل‌های تعیین شده بازگشتند.



یاد رفیق دیانوش اعظمی گرامی باد

خبردار شدیم که رفیق دیانوش اعظمی، از فعالین جنبش کمونیستی ایران روز ۳ خرداد ماه درگذشت. دیانوش نوجوانی ۱۶-۱۷ ساله بود که به زندان افتاد. روحیه قوی، شادابی و تحرک وی در تمام مدت چند سال زندانش چشمگیر و پای ثابت مبارزات زندان بود. روزهای انقلاب همراه مردمش خروشید و سپس او را در ستاد سازمان می‌دیدید که پیوسته در تلاش است. در سالهای بعد نیز بسیار فعال بود و در انجام ماموریت‌ها و وظائفش، دشوارترین کار را با بشاشت و آغوش باز پذیرا، پس از انشعاب باآنکه تعابیل به چپ داشت لیکن با هیچ‌یک از دو طرف نرفت و به زندگی عادی خویش ادامه داد. خاطره و یادش را گرامی میداریم و درگذشت نابهنگام او را به بازماندگانش به ویژه همسر و فرزندش تسلیت می‌گوئیم.

★

مریوان: اوایل سال جاری اهالی زحمتکش محله جنگل‌بانی در قبال اقدام مزدوران رژیم مبنی بر ویران نمودن تعدادی از خانه‌های این محله دست به اعتراض و مقاومت زده و ماموران شهرداری و شهربانی را با سنگ و چوب مورد حمله قرار داده و با شکستن شیشه اتوبویلیها و نیز سانسخت از حرکت بولدوزرها آنها را وادار به فرار می‌کنند. بدنبال این جریان و دستگیری چند نفر از ساکنین محله جنگل‌بانی، اهالی این محله با تحصن چندساعته در مقابل شهرداری خواستار آزادی دستگیرشدگان شده و با دادن اطلاعاتی نفرت خود را از اقدامات رژیم برای ویران کردن خانه‌های این محله و دستگیری ساکنین محله ابراز داشتند.

★

مریوان: مدتی قبل بر اثر تیراندازی افراد کیمته رژیم در روستای قامیشه‌له از توابع سررشو مریوان بسوی مردم به هنگام کار، یکی از زحمتکشان این روستا بنام محمدکریم جان خود را از دست می‌دهد.

★

بانه: طبق اخبار رسیده رژیم یار دیگر مسئله کوچ‌دادن اهالی مرزی را مطرح نموده و از مردم روستاهای به‌ناری سورگی و خیلره‌ش خواسته است که خانه‌وگاشانه خود را رها کرده و کوچ کنند. اهالی این روستاها تاکنون در مقابل این خواست رژیم تسلیم نشده و حاضر به ترک روستاهایشان نیستند.

★

سردشت: در تاریخ ۱۹ اردیبهشت‌ماه دو نفر از اهالی زحمتکش روستای داوداوی هنگام عبور از منطقه دولتو با مینی که توسط نیروهای رژیم گار گذاشته

محصّلین قبل از ورود به مدرسه، معلّمین بایستی آخرین افرادی باشند که کلاس‌ها را بعد از کنترل کسوهای میز و پاک‌کردن تابلو و دیوارهای کلاس و حیاط ترک می‌کنند. دلیل این کار نیز پخش اعلامیه وسیع و شعاریسی‌هایی است که شدیداً رو به گسترش گذاشته است. بطور نمونه یکی از مواردی که مامورین امنیتی رژیم را کلافه کرده شعارهایی است که روی تخته سیاه توسط محصلین چهارم ابتدایی نوشته می‌شود. بزرگ‌نویسی شعار در معابر و محلات پررفت‌وآمد بوسیله رنگ‌براق و شفافی که بسیار برجسته است انجام می‌شود تاکنون برای پاک‌کردن این رنگ تمام تلاش‌های مامورین رژیم ناکام مانده است تنها کاری که توانسته‌اند انجام دهند زدن رنگ تیره‌تری روی همان رنگ است که این هم اثری کوتاه مدت دارد و دوباره شعار و تصویر مجدداً هویدا می‌شود.

در زمان قتل‌عام زندانیان سیاسی، جوانان شهر بطور وسیعی توسط شعارنویسی موفق شدند که اخبار قتل‌عام و کشتار را به اطلاع مردم برسانند. شعارهایی از قبیل زندانی سیاسی آزاد باید گردد - رژیم زندانیان سیاسی را قتل‌عام کرده است - علیه قتل‌عام زندانیان سیاسی قیام کنید - مرگ برخامنه‌ای - مرگ برجمهوری اسلامی بطور وسیعی در سطح شهر نوشته شده بود.

مسئولان رژیم اسلامی اعلام کردند که برای مبارزه با "عوامل فساد و بدحجابی" از کامپیوتر استفاده خواهد شد! با اجرای طرح "مبارزه با منکرات و بدحجابی" از ۲۰ اردیبهشت‌ماه، اسامی افراد "بدحجاب" و "بدلباس" از طریق کامپیوتر ثبت و ضبط خواهد شد و در صورت تکرار "تخلّفات" مجازات‌های سنگین‌تری اعمال خواهد کردید.

طبق مقرراتی که پاسداران و کیمته‌چی‌ها به‌اجرا درمی‌آورند، "استفاده از آرایش‌های تند، پوشیدن جوراب‌های پانیا و لباس‌های تنگ برای زنان تخلّف محسوب می‌شود و مردانی نیز که پیراهن‌های رنگابی و سفید باز بپوشند به عنوان مصداق بدلباس دستگیر خواهند شد."

در اجرای این طرح واحدهای کشتی "خواهران" و "برادران" پاسدار در معابر و خیابانها مستقر شدند. در همان روزهای اول طرح، درگیری و تشنج زیادی بین مردم و ماموران رژیم به وجود آمد و اعتراضات و تظاهرات پراکنده‌ای از جمله در مناطقی از تهران علیه این طرح صورت گرفت. جنبی، عضو فقهای شورای نگهبان و رئیس سازمان تبلیغات اسلامی گفت که در اجرای این طرح بایستی از "امت‌حزباله" استفاده شود. وی گفت که از اجرای طرح تنها به وسیله نیروهای مبارزه با منکرات نتیجه‌ی کامل، مطلوب حاصل نمی‌شود و برای موفقیت صددرصد بایست امت‌حزباله را به صحنه آورد.

زنان کارمند، با اجرای این طرح مبارزه با بدحجابی، بیش از پیش تحت فشار و محدودیت قرار گرفته‌اند. طبق دستورات ارگانهای مسئول رژیم هرجا که زنان مشغول کارند باید حجاب "به نحو احسن" رعایت شود و مسئولین باید هم در محوطه کار و حتی خارج از آن کارمندان را مورد کنترل قرار دهند.

همراه با مبارزه با "بدحجابی"، "اشاعه مفرط موسیقی و ترانه"، "آزادی مطبوعات گمراه‌کننده"، "مسافرت‌های توریستی" و... بیش از گذشته، مورد حمله و انتقاد مسئولان و روزنامه‌های رژیم اسلامی قرار گرفته‌اند.

رواج شعاری نویسی

★

خرم‌آباد - شعارنویسی در مدارس و محلات شلوغ شهر و میدان‌های معروف از جمله "میدان شهیدان"، "میدان خمینی" و اطراف "دانشگاه بهشتی" بطور وسیع انجام می‌گیرد. شعارهای مرگ بر ولایت‌فقیه - مرگ بر خانه‌های - مرگ بر رفسنجانی - نابودیاد جمهوری اسلامی، از همه چشمگیرتر می‌باشند. نیروهای امنیتی رژیم برای ایجاد جو فشار سرتاسر شهر را تحت کنترل شدید خود می‌گیرند. از طرف نیروهای حزب‌اللهی و انجمن اسلامی نیز دبیرستانها، دانشگاه و مدارس ابتدائی شهر خرم‌آباد کنترل شدیدی اعمال می‌گردد. وزارت آموزش و پرورش نیز یخشانه‌هایی برای کنترل هرچه بیشتر محصلین به مدارس و دبیرستانها ابلاغ کرده است. در این یخشانه‌ها تاکید گردیده که ضمن کنترل و بازرسی

مطلب زیر توسط رفقای که قبلاً تحت عنوان "بسوی وحدت" فعالیت می‌کردند، در رابطه با اعلام نظرات و پیوستن‌شان به سازمان فدائی تهیه شده که عیناً جهت اطلاع خوانندگان درج می‌کنیم.

بیانیه وحدت

حزب‌توده از تاکتیک و استراتژی سیاسی و برای جامعه‌عمل پوشاندن به آن از مشی سیاسی انقلابی - گارگری جدا شده و در تداوم لجاجت بیعت با "امام" به اپورتونیزم کامل سیاسی درغلطیده بود. تشکیلات حزب‌توده به هنگام فرود ضربات پلیس نه تنها بعلت علنی‌کاری خوش‌خیالانه قادر به عقب‌نشینی منظم و انتخاب فعالیت زیرزمینی نبود، بلکه شواهد بعدی نشان داد که تشکیلات مخفی (بویژه نظامی) حزب بیش از بخش علنی حزب ضربه دیده است! کنگاش در روابط درونی حزب‌توده نشانگر جدایی کامل رهبری از موازین لنینی سانترالیسم دمکراتیک بوده است.

حزب‌توده با جدایی مگانیکی بین مبارزه ضدامپریالیستی و مبارزه دمکراتیک و با هیاهو پیرامون گرایش ضدغربی حاکمیت ج.ا.م بمتابه گرایش اصیل ضدامپریالیستی به توهم‌آفرینی پیرامون ماهیت عمیقاً استبدادی رژیم جدید خدمت بی‌بدلی کرده و در تحکیم استبداد مذهبی نقش بسزایی داشته است. این خطوط فشرده مواضع ما به هنگام جدایی از حزب‌توده بود. لازم به تذکر است که این مواضع تنها متعلق به نیروهای پُر دلبدها تحت‌عنوان "بسوی وحدت" فعالیت خود را شروع کردند. این مواضع در عین حال خطوط اصلی جنبش توده‌ای‌های مبارز به هنگام مبارزه درونی با رهبری باقی‌مانده حزب‌توده بود. از جمله بابک‌امیرخسروی در اولین جزوه خود در بررسی و ریشه‌یابی انحرافات حزب‌توده به چنین نتیجه‌ای رسیده بود:

الف: فرست‌طلبی سیاسی که در شرایط مشخص آن روز به دنباله‌روی از روحانیت خط‌انامی منجر شده موجب شده بود که حزب حتی به پاره‌ای از اعتقادات گذشته خود، که حتی در برنامه حزب‌توده ایران (۱۳۵۴) منعکس شده بود، بی‌اعتنا بماند و در آنها دست‌برد و آن مفاهیمی را از مجموعه‌ی تئوری‌های متداول مارکسیستی بیرون بکشد که زمینه‌ساز تئوریک سیاست "اتحاد" و دنباله‌روی از آیت‌الله‌خینی باشد. ترجمه شتابان آثار الیانوفسکی در حول‌وحوش انقلاب‌بهم و برخی دیگر از مورخین را که از موضع نفی عملی هژمونی طبقه‌کارگر در تئوری "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" حرکت می‌کنند، در همین رابطه باید توضیح داد.

حزب‌توده ایران یک‌رشته مباحث تئوریک را که از سالهای ۱۹۶۰ به بعد و بدنبال آغاز دوران فروپاشی کامل سیستم مستعمراتی امپریالیسم، پیرامون روند انقلاب در این جوامع مطرح شده بودند و هنوز از قطعیت تئوریک و تجربه عملی لازم و کافی برخوردار نبودند، تا حد اسناد ایدئولوژیک جا افتاده مارکسیستی - لنینیستی پذیرفت و متأسفانه مغز خود راه برای تجزیه و تحلیل آنها و انطباق‌شان با شرایط مشخص اقتصادی - اجتماعی ایران، بکار نینداخت. (ص ۵) و ع بررسی و ریشه‌یابی ۱۰۰۰، برداشتی با مضامین بالا تنها منحصر به نوشته بابک‌امیرخسروی نبوده و در سایر نوشته‌های "جنبش توده‌ای‌های مبارز" مفاهیم کم‌وبیش مشابهی منعکس است. برگشت به مارکسیسم - لنینیسم اصیل در اسناد کنگره موسسان

از نقطه پیدایش تاکنون بوده است، بخش وسیعی از این جنبش را در مقابل موج عظیم بحران‌کنونی دچار سرگیجه و با بحران هویت روبرو کرده است. فرقه‌های ایدئولوژیک در جنبش چپ ایران که با انبوهی از معضلات لاینحل سیاسی - ایدئولوژیک روبرو بودند، اکنون و در برخورد با تحولات عظیم چندساله اخیر با تعویض ساده لباس بدست خود مدال "نواندیشی" بر سینه خود نصب کرده و این بار قصد دارند تا در قالبی نوین منافع تنگ‌نظرانه و کهنه خود را به جنبش انقلابی ایران تحویل کنند.

بدون تردید فورم‌اسیون‌های کهنه دیروزی که امروز در قالب "فرقه‌های نواندیش" به نمایش درمی‌آیند، بارها مشکلات رشد جنبش‌انقلابی را دشوارتر می‌کنند. دگرذیسی پرتناقض ایدئولوژیک - سیاسی در بخش اکثریت جنبش‌چپ ایران (سازمان فداییان‌خلق؛ حزب دمکراتیک مردم ایران؛ بخشی از سازمان اکثریت و بخشی از حزب توده)، فقدان شجاعت و صراحت در اکثر رهبران آنها به اغتشاش عظیم فکری در جنبش دامن‌زده و نیروی بزرگی از گذرها و اعضای این سازمانها را یا به انفعال کفانیده و یا از مبارزه موثر علیه دیکتاتوری و برای سوسیالیسم بازداشته است. از جمله خصوصیات اصلی در رهبران کنونی سازمانهای یادشده گریز از ارائه یک منظره صریحاً مشخص از جهت‌گیری‌های گذشته و حتی گذشته نزدیک خویش است. منطبق آنها چنین است:

ما را از هم‌اکنون باور کنید! از جمله متدهای موثر برای نشان‌دادن ماهیت واقعی این نوع رهبران و حرکت در جهت‌بازسازی جنبش چپ ایران، بازنگری مسیر حرکت هر گروه و سازمان جداگانه به قصد دست‌یافتن به منظره صحیحی از ماهیت اهداف و نظریات هر واحد جداگانه است. آینده یک حزب، بی‌واسطه‌ی تحلیل عناصر گذشته هیچگاه آگاهانه و هدفمند ساخته نخواهد شد. ما کوشش می‌کنیم بنوبه خود مراحل حرکت چندساله اخیر خود را در معرض قضاوت جنبش چپ و دمکراتیک قرار دهیم.

خطوط اساسی مواضع فکری ما به هنگام جدایی از حزب‌توده

دستگیری رهبران حزب‌توده و شوهای تلویزیونی نقطه آغاز تردیدهای جدی ما درباره خط دفاع از خمینی و جمهوری‌اسلامی بود که مصرانه بوسیله رهبری حزب دنبال شده بود. تداوم انبوه سئوالهایی که در ذهن اعضا و گذرها شکل می‌گرفت به بحران سراسری حزب‌توده فراروید. جستجو در ریشه انحرافات مشی سیاسی حزب در بین بخشی از اعضا گذرها و رهبری حزب به نتایج تئوریک کم‌وبیش مشابهی در بخش‌های مختلف جنبش اعتراضی انجامید. فشرده این جمع‌بندی‌های تئوریک این چنین بود:

- انحراف اساسی حزب‌توده در چهارسال اول انقلاب، جدایی از مارکسیسم لنینیسم اصیل و دنباله‌روی از "مارکسیسم متداول" بود که بعد از سالهای ۱۹۶۰ بوسیله آکادمیسین‌های شوروی ترویج شده بود.

اکنون رابطه چندساله ما پیرامون وحدت و رفقای فدایی به ثمر نشسته و از این پس ما فعالیت سیاسی خود را همراه با سازمان فدایی دنبال می‌کنیم. ما از هنگام جدایی از حزب‌توده با اندیشه شرکت در دگرگونی و بازسازی جنبش‌چپ ایران سیاست وحدت در سطوح ایدئولوژیک و سیاسی را دنبال کرده و در مواردی هر چند محدود تأثیر مثبت بر این روند گذارده‌ایم. تصمیم نهایی به وحدت تشکیلاتی با رفقای فدایی هنگامی رخ می‌دهد که هرگونه جابجایی در جنبش چپ و وحدت و انشعاب ایدئولوژیک بدون طرح بحران کنونی جنبش کمونیستی تپی از اعتبار خواهد بود.

روندهای متناقض تحولات در سوسیالیسم واقعا موجود (بلوک شرق) منشا اصلی بحران کنونی جنبش کمونیستی جهانی است. هنگامیکه کشورهای اروپای شرقی از یک نظام بوروکراتیک بسبت پلورالیسم سیاسی حرکت می‌کنند، این روند با دگرگونی‌های اساسی در نظام سوسیالیستی همراه بوده و بدرجات مختلف گرایش به احیا سرمایه‌داری در میان آنها شکل می‌گیرد.

از این تگان بزرگ تاریخی طبعاً بورژوازی جهانی خود را در موقعیت پیروزند احساس میکند و سعی میکند در افکار عمومی بین‌المللی ایده‌های اساسی جنبش کمونیستی را بدون آینده و بی‌اعتبار نشان دهد. اگر زمان و زندگی لازم بود تا اندیشه‌های بنیان‌گذاران کمونیسم در بخش‌هایی از جهان بشکل نظام‌های سوسیالیستی تحقق یابند، ظاهراً اکنون با بحران‌ها و خیزش‌های توده‌ای علیه این نظام‌ها زندگی بطلان آنها را ثابت کرده است. آیا تئوری‌های سوسیالیستی اتوپیک بوده و اکنون کاپیتالیسم آلترناتیو سوسیالیسم است؟ این سئوالی است که در شعور عمومی انسانی شکل گرفته است. سئوالی این چنین بزرگ و نبرد با این اهمیت تاریخی بین دو نظام طبعاً با پاسخ‌های ساده قابل حل نیستند.

آیا بحران کشورهای سوسیالیستی بلوک شرق معادل بحران در ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی است؟ آیا بحران و دگرذیسی در احزاب مسلط این کشورها معادل بحران در احزاب و سازمانهای کمونیستی است که در اقصی نقاط جهان علیه دیکتاتوری و نظام‌های سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند؟ پاسخ بورژوازی مثبت است و امکانات عظیم سیاسی - ایدئولوژیک و مالی بوسیله بورژوازی جهانی بسیج شده‌اند تا علامت مساوی بین سئوالهای بالا گذاشته شوند. با توجه به امکانات عظیم بورژوازی جهانی و تکیه‌گاه عینی آنها که ناشی از مبارزات توده‌ای علیه سوسیالیسم واقعا موجود است تا هم‌اکنون به موفقیت عظیمی دست‌یافته‌اند. آنها (بورژوازی) حتی مرز پهلج بخش بزرگی از نیروهای چپ به اردوگاه خود شده و نیروهای وسیعی را خنثی کرده‌اند اکنون کم نیستند کمونیست‌های سابق که با اصرار ساده‌اندیشانه شکست سوسیالیسم عقب‌مانده در مقابل سرمایه‌داری پیشرفته را معادل شکست سوسیالیسم در مقابل کاپیتالیسم قرار می‌دهند.

فقر ایدئولوژی، فقدان مهارت سیاسی و فن تشکیلاتی که بیماری مزمن جنبش کمونیستی ایران

۵- ادامه کنز و وحدت و انشعاب غیرقابل انتظار جناحی از سازمان، آن شرایط نوینی بود که طبعاً از جانب ما بازنگری امر وحدت را می‌طلبد. تحت تاثیر انشعاب، آن بخش از بسوی وحدت که علیرغم پیشنهاد و فعالیت جنبی با سازمان بطور کلی با وحدت موافق بود، از ادامه امر وحدت با سازمان فدایی صرفنظر کرده و بسبب فعالیت فردی عقب‌نشینی کرد و بخش دیگر بسوی وحدت که از قبل فعالیت تشکیلاتی را در چارچوب سازمان فدایی در دستور کار خود قرار داده بود، اکنون در بین رفقای فدایی به مبارزه خود ادامه می‌دهند.

۶- انشعاب بخشی از سازمان فدایی؛ شیوه برخورد آنها بعد از انشعاب، در عین حال یک مسئله ایدئولوژیک - تشکیلاتی را در مقابل جنبش چپ قرار می‌دهد. جناح انشعابی هم از لحاظ شیوه برخورد تشکیلاتی و هم از لحاظ ایدئولوژیک خطوطی را مطرح می‌کند که بویژه از لحاظ ایدئولوژیک در بخش‌های دیگر جنبش چپ هم مطرح شده و برای آینده جنبش کمونیستی برخورد صریح و روشن با آن حایز اهمیت اساسی است. لحظه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم شاهد یک چرخش عمیق در مواضع ایدئولوژیک بخشی از جنبش چپ ایران است. اگر تا کنون در تاریخ بیست سال اخیر جنبش چپ تغییرها و برداشت مختلف از مارکسیسم لنینیسم اساس تنوع گروه‌ها و سازمان‌ها بوده اکنون بخش وسیعی از این جنبش دست از ادعای خود بنباه مارکسیست - لنینیست‌های اصیل برداشته و مواضع اساسی آنرا کهنه و منسوخ می‌دانند. با تحولات مشابه در برخی احزاب به اصطلاح کمونیست در بلوک شرق و بویژه حوادث خونین رومانی؛ این جریانها بتدریج جرئت بیشتری برای بیان "مکونات فکری" خود می‌یابند. اگر دیروز آنها مثلا رد دیکتاتوری پرولتاریا و انترناسیونالیسم کارگری را تهستی از جانب مخالفین خود قلمداد می‌کردند، امروز ظاهراً نقطه اتکای بیشتری یافته و نیاز به "مخفی‌کاری ایدئولوژیک" را کمتر احساس می‌کنند.

از لحاظ شیوه عمل تشکیلاتی آنها که هم‌اکنون نیز از ضرورت تحمل طیف‌های فکری در درون یک تشکیلات واحد سخن می‌رانند؛ در عمل نشان می‌دهند که هر جا اقلیت باشند یا انشعاب می‌کنند یا خواهان آنچنان "حق ویژه‌ای" می‌شوند که در سیاست تشکیلاتی هیچ حزب سیاسی راست و چپ ممکن و عملی نیست، در واقع چکیده حرف آنها این است؛ ما حاضر به تحمل طیف‌های مختلف هستیم ولی اگر طیف مارکسیست - لنینیست‌ها در تشکیلات اکثریت بوده و مشی سیاسی - ایدئولوژیک آنها پیش برود ما انشعاب خواهیم کرد.

اما جنبش کمونیستی ایران نمی‌تواند ساده‌اندیشانه تحت‌عنوان طیف‌نظری به ماهیت تحول ایدئولوژی عمیق جنبش چپ بی‌توجه و بدنبال وحدت با جریان‌هایی باشد که اکنون دیگر اعتقادی به همزیستی با کمونیست‌ها ندارند.

بنابراین شعار وحدت ما این چنین است: پیش بسوی وحدت کمونیست‌های ایران!



از انترناسیونالیسم پرولتری بود. این جنبش برای جلب بورژوازی داخلی می‌بایست با حمله به انترناسیونالیسم خود را منز و از هرگونه رابطه "خارجی" معرفی می‌کرد.

مشی وحدت "بسوی وحدت"

تلاش برای وحدت با سازمانهای موجود چپ بنبابه یکی از موارد تمایز ما با جنبش توده‌ایهای مبارز از آغاز فعالیت مستقل بسوی وحدت در دستور فعالیت ما قرار گرفت. نتیجه‌ی این تلاش (وحدت بخشی از بسوی وحدت با سازمان فدایی) حاصل پروسه‌های زیرین بود:

۱- طی این پروسه زمانی سازمانهای چپ با بحران ایدئولوژیک - سیاسی درونی روبرو بوده و از موقعیت برقراری رابطه جدی با نیروهای جدید برخوردار نبودند. سازمان اکثریت که مورد توجه بخشی از افراد بسوی وحدت بود (بخشی که در وحدت کنونی شرکت ندارد) با گرایشات درونی خود از یکطرف و خود محوری و برخورد غیردمکراتیک از طرف دیگر نمی‌توانست برخورد مسئولانه‌ای به امر وحدت داشته باشد. اکثریت که در گذشته در روند نزدیکی خود به حزب توده به وحدت غیردمکراتیک خو کرده بود در رابطه با ما نیز خواهان پیشبرد چنین روندی بود.

۲- رابطه جدی‌تر و دائمی‌تر ما در پروسه وحدت با سازمان آزادی‌گرا بود. این روند هنگامی رخ می‌داد که بطور موازی سازمان آزادی‌گرا وارد پروسه وحدت با سازمان فداییان خلق بود. پروسه وحدت سه‌جانبه که می‌توانست با تلاش و برخورد منطقی سازمان یابد. با برخورد منفی و غیرقابل فهم سازمان فداییان خلق از یکطرف و تمل و این دست‌و‌آند دست کردن برخی از نیروهای بسوی وحدت همواره از لحاظ پیشرفت وحدت تاخیر ایجاد کرده و امکان حرکت هماهنگ را از بین می‌برد. به این لحاظ ما طی یک‌دوره از تلاش فعال برای وحدت بدور بوده و منتظر نتیجه وحدت دو سازمان بودیم.

۳- ما جریانی بودیم که از ابتدا از وحدت سازمان آزادی‌گرا و فداییان خلق استقبال کردیم. پاره‌ای از جریانهای چپ اساساً با انگیزه‌های ناسالم مبتنی بر منافع حقیر فرقه‌ای در جهت تخریب وحدت این دو جریان حرکت می‌کردند. (بعدا آشکار شد که متأسفانه مخالفت با وحدت در درون سازمان فداییان خلق، گرچه بصورت اقلیت، طرفدار داشته و عمل می‌کرده است)، بسیار طبیعی بود که ما به استقبال در حرف بسنده نکرده و عملاً در جهت وحدت با سازمان نوپای فدایی حرکت کنیم. برپایه همین منطق بود که ما در نشست با نمایندگان رسمی سازمان جدید (بنا به درخواست ما ترکیب دو گرایش از سازمان بعنوان نماینده شرکت داشتند) تصمیم نهایی وحدت را اعلام کرده و بیانیه مقدماتی وحدت از جانب ما تهیه شد.

۴- در آخرین نشست (پیش از تشکیل دومین اجلاس کنز) با رفقای فدایی پیرامون حل مسئله تشکیلاتی وحدت برخی از افراد بسوی وحدت اعلام کردند که با تایید وحدت بایل به پذیرفتن تعهدات تشکیلاتی نبوده و می‌خواهند به شکل جنبی با سازمان همکاری و فعالیت داشته باشند و یا هنوز تصمیم معینی در مورد نوع فعالیت خود اتخاذ نکرده‌اند.

حزب دمکراتیک مردم ایران مورد تاکید قرار گرفته است. اگر حتی این اسناد که ظاهراً می‌بایست حداقل حاوی مشی سیاسی - ایدئولوژیک این جریان تا کنز آینده باشد؛ بسرعت در "راه‌ارانی" به سمت‌گیری سیاسی - ایدئولوژیک ماهیتا متفاوتی تبدیل شده‌ای تعجب نیست! رهبران این جریان از همان آغاز درگیری با هیئت‌سیاسی حزب توده به "پنهانکاری ایدئولوژیک" پرداخته و کوشش می‌کردند از طریق یک "کودتای خزنه" تایل (و نه مواضع فکری) خود را در جهت سوراخ‌سوراخ کردن سوسیالیسم بطور کلی پیش برند. در مبارزه با همین ترفندهای کهنه سبک توده‌ای بود که جریان "بسوی وحدت" شکل گرفت. فشرده خطوط اساسی فدایی "بسوی وحدت" که در اسناد این گروه و همچنین در نشریه "بسوی وحدت" منعکس است چنین بود:

۱- جنبش توده‌ایهای مبارز قبل از اینکه به مطالعه دقیق جنبش چپ مستقل از حزب توده بپردازند، شتابزده در تدارک اعلام موجودیت بود. جنبش توده‌ایهای مبارز که تحقیر چپ مستقل از حزب توده را از ریشه توده‌ای خود به ارث برده بود، خود را بنبابه نخبگانی میدید که از رسالت ویژه‌ای در درون جنبش ایران برخوردار است. در مقابل "بسوی وحدت" حرکت در جهت وحدت با سازمانهای موجود را بنبابه آلترناتیو حرکت مطرح می‌کرد. رفقای بسوی وحدت بخوبی از میزان توان کمی و کیفی جنبش توده‌ایهای مبارز آگاه بودند و رسالت‌طلبی این جنبش را خودفریبی و فریب جنبش انقلابی می‌دانستند.

۲- در حرکت عجولانه جنبش توده‌ایهای مبارز بیش از پیش روشن می‌شد که شعار دگرگسی درون تشکیلاتی برای رهبران این جنبش هنگامی معنادار بوده که خود در اپوزیسیون حزب توده قرارداشتند. جنبش توده‌ایهای مبارز درحالیکه هنوز فاقد اساسنامه و رهبری رسمی و قانونی بوده، اپوزیسیون درون خود (نیروهای "بسوی وحدت") را تحمل نمی‌کرد.

۳- رهبران جنبش توده‌ایهای مبارز که با شعار احیای حزب توده پیش‌آمده بودند در مقابل اعتراض کادرها و اعضای جنبش و سر آخر با پرتاب شدن به بیرون از حزب توده این شعارها را رها و بسادگی اعلام کردند که خود از نخست به چنین شعاری اعتقاد نداشتند و تنها برای جذب نیروهای حزبی به این اقدام فریبکارانه دست‌زده بودند! این روش فریبکارانه تنها به این شعار محدود نبوده و بتدریج در گوشه‌وکنار آشکار می‌گردید که نه تنها شعار احیای حزب توده، بلکه شعار "مارکسیسم لنینیسم اصیل" هم فریبکارانه بوده و این رهبران از آغاز چنین اعتقادی نداشتند.

۴- گرایش بسوی رفرمیسم در قالب‌نویین در نظریات این جنبش پیرامون مرحله انقلاب ایران مشخص می‌شد. جنبش توده‌ایهای مبارز می‌خواست (و هنوز هم می‌خواهد) که جنبش انقلابی و چپ ایران را به چرخ پنجم بورژوازی تبدیل کند. این گرایش رفرمیستی در مقاله "چگونه می‌توان انقلاب را به بورژوازی تقدیم کرد؟" در جزئیات خود نقد شده است.

۵- انعکاس ایدئولوژیک دنباله‌روی از بورژوازی داخلی از جمله دست‌شستن این جنبش

دیدگاه دمکراتیک و اتحاد عملها

اتحاد عملها وجود دارد و بر جنبش عمومی دمکراتیک کشورمان سنگینی میکند.

- سازمان مجاهدین جز با نیروهای متشکل در شورای ملی مقاومت، با هیچ نیروی دیگری حداقل رابطه و همکاری را ندارد.

- بین حزب دمکرات کردستان و حزب کمونیست (کومله) و حزب دمکرات کردستان (رهبری انقلابی) نه تنها همکاری و اتحاد عمل وجود ندارد بلکه حالت جنگ برقرار است.

- حزب دمکراتیک مردم ایران (بخشی از نیروهای جدا شده از حزب توده) و سازمان فدائیان خلق (نیروهای جدا شده از سازمان ما) از اتحاد عمل با حزب توده پرهیز می نمایند.

- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان چریکهای فدائی خلق (شورای عالی) حداقل با حزب توده، سازمان فدائیان خلق و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) اتحاد عمل نمی کنند.

- حزب کمونیست (کومله) و دیگر جریانهای طیف اقلیت بجز خودشان هیچ کس دیگری را شایسته همکاری نمی شناسند.....

براستی چرا چنین است؟ مگر مبنای مورد قبول این نیروها برای اتحاد عمل چیست؟ چرا حزب دمکرات کردستان با بخشی از نیروهای خود که تا دیروز متحداً در یک حزب علیه رژیم جمهوری اسلامی و برای آزادی مردم ایران و خود مختاری کردستان رزمیده اند، حداقل رابطه و همکاری را ندارد؟

چرا حزب دمکراتیک مردم که رهبران اصلی اش سالها در حزب توده بوده اند بحض جدایی از این حزب، یکشنبه سیاست بایکوت با آنها را پیشه می کنند؟ چرا سازمان راه کارگر علیرغم شکستن بایکوت "سازمان فدائیان خلق" حتی یکبار هم برای نمونه حاضر به اتحاد عمل با آنها نشده است؟ مبنای "سازمان فدائیان خلق" برای شکستن بایکوت سازمان "اکثریت" و ادامه سیاست بایکوت در رابطه با حزب توده چه میتواند باشد؟ اینها سئوالاتی است که ذهن فعالین جنبش را بخود مشغول می کند. پاسخ به این سئوالات و کندوکاو در علل پراکندگی های موجود وظیفه تک تک جریانهای ترقیخواه بیهن ماست که میتوانند راه را برای ایجاد یک تحول کیفی در مناسبات این جریانها باز کنند.

در رابطه با علت و ریشه این ضعفها میتوان به تنگ نظری ها، خود محور بینی ها و سکتاریسم کهنه ای که بدرجات مختلف در میان نیروهای اپوزیسیون حاکم است اشاره نمود. پیرامون این ضعفها تاکنون از جانب نیروهای مختلف مطالب زیادی نوشته شده است ولی علیرغم این، گام جدی و آیدوارکننده ای در این راستا برداشته نشده است. علاوه بر این عامل، به دو علت مهم دیگر میتوان اشاره نمود:

الف- یکی از مهمترین عوامل پراکندگی، ایدئولوژیک نبودن سیاست ناظر بر اتحاد عملها و یا به بیان دیگر گرایش به یکسان سازی امر وحدت حزبی با اتحاد عملهاست. واقعیت این است که درک حاملان این گرایش از اتحاد عملهای سیاسی بشدت مخدوش می باشد. این جریانها باید آلیزه کردن و ایدئولوژیک نمودن سیاست

ناظر بر اتحاد عملها، مانع جدی در راه همکاری نیروهای اپوزیسیون ایجاد نموده و می نمایند. تا زمانی که اتحاد عملها از ملاکهای ایدئولوژیک آزاد نگردند و معیارهای ناظر بر اتحاد عمل از وحدت حزبی تفکیک نشود، نمی توان بر تفرقه و پراکندگی نیروهای مترقی فائق آمد.

بنظر ما مبنای وحدت حزبی، اشتراک در برنامه و اساسنامه است. همین امر ما را مجاز می کند که برای تأمین وحدت حول عام ترین میانی تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی که در برنامه و اساسنامه متجلی می شود، به بیشترین حساسیت را نشان دهیم. در حالی که مبنای اتحاد عملها، اشتراک در سیاستهای مشخص حول اقدامات معین در راستای منافع مردم می باشد. به بیان دیگر مبنای اساس سیاست اتحاد عملها از دل نیازهای فوری مبارزه مردم و اهمیت سازماندهی و هماهنگ کردن آن در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بیرون می آید. بهمین خاطر ما از هماهنگ نمودن مبارزه کلیه نیروهای اپوزیسیون (بجز جریانها تسلط طلب) برای متحد کردن مبارزه مردم حول خواستهای دمکراتیک توده ها دفاع می کنیم و در همین رابطه است که برای اتحاد عمل نیروهای مترقی هیچ پیش شرطی قائل نمی شویم و هر پیش شرطی را برای اتحاد عمل مردود می شناسیم. اینکه میگوئیم بجز سلطنت طلبان بدین خاطر است که اولاً سلطنت به اعتبار موروثی بودنش اصولاً ناقض دمکراسی و نتیجتاً ناقض حق حاکمیت مردم است، ثانیاً حکومتهای شاهنشاهی در کشورمان نه تنها از منافع و خواستهای دمکراتیک مردم دفاع نکرده بلکه همواره به خشن ترین شکل ممکن سرکوب کننده آنها بوده اند و بنابراین برای دمکراسی اتحاد عمل با یک نیروی ضد دمکراسی نقض غرض بوده و بی معناست.

چادارد همین جاتکید کنیم که اگر همکاری جریانها سیاسی معطوف به بسیج نیرو و شرکت هماهنگ و مشترک در یک پراتیک سیاسی - مبارزاتی نشود، از هدف اصلی خود که عقب راندن رژیم و دستیابی به خواستهای مردم می باشد، دور شده و شربخشی اش را ضعیف می نماید. تأکید روی این مساله بدین خاطر اهمیت دارد که در میان برخی از نیروها تلاشهایی در جهت ایجاد اتحاد عملهای نمایشی به چشم می خورد. صرف امضای مشترک زیر اعلامیه ها نمیتواند اتحاد عمل واقعی و مبارزاتی تلقی گردد. اعلامیه مشترک و بیان مواضع مشترک زمانی می تواند مشر شر باشد که به پراتیک و حرکت مبارزاتی فراروید.

به بحث اصلی خود بازگردیم. متأسفانه ایدئولوژیک کردن اتحاد عملها از جانب بسیاری از نیروهای جنبش چه در گذشته و چه در حال حاضر دستخوش تغییر نشده است. جریانهای ناظر سازمان راه کارگر و "شورای عالی" از موضع "چپ" با چنین درک مخدوشی به اتحاد عملهایی نگردند. این سازمانها که صریح و روشن چنین ادعایی نمیکنند اما ایدئولوژیک کردن اتحاد عملها جزئی از سیستم فکری آنها شده است. ظاهر این رفتارها سازمان "اکثریت" به این دلیل همکاری نمی کنند که این سازمان هنوز دست به یک انتقاد از خود

رایگال نزده است (۱). - باین استدلال نادرست پائین تر خواهیم پرداخت. ولی حداقل سازمان راه کارگر در حرف پذیرفته است که حزب دمکراتیک و سازمان فدائیان خلق از خودشان انتقاد نموده اند بهمین خاطر نیز سیاست بایکوت را در موردشان شکسته است. اگر برای راه کارگر معیار ایدئولوژیک در رابطه با اتحاد عمل طرح نبوده، اگر راه کارگر توانسته بود بر درک سکتاریستی خود غلبه کند، میبایست تاکنون باین جریانها حول خواستهای دمکراتیک همکاریهایی انجام میداد. اما عملاً هیچ اقدام مشخص مشترکی با این نیروها نداشته است. اگر به جوهره استدلال راه کارگر در این مورد توجه شود می بینیم که بدلیل حاکم بودن تفکر سوسیال دمکراسی برای این جریانها بوده است که پای اتحاد عمل با آنها نیانداخته اند. رفتاری راه کارگر و "شورای عالی" باید مسؤلانه و بدور از منافع تنگ گروهی به جنبش پاسخ دهند که چرا در راستای خواستهای دمکراتیک توده ها تاکنون هیچ اقدام مشخصی با این نیروها انجام نداده اند؟ برآستی اگر معیار اتحاد عمل برای این رفتاری ایدئولوژیک نیست و اگر در اساس بر سکتاریسم و منافع تنگ گروهی غلبه کرده اند، پس مانع پیشرفت مبارزه آنها در این عرصه چیست؟

انادر مورد پاره ای دیگر از جریانهای جنبش نظیر حزب دمکراتیک و حزب جمهوری خواهان ملی، سازمان فدائیان خلق و... مساله ایدئولوژیک کردن اتحاد عملها یا مطرح کردن موانع مصنوعی در راه اتحاد عملها بصورت ظریفتری عمل میکند. این سازمانها که "دمکراسی" خواهی شان در حرف و شعار گوش فلک را کر کرده است، ظاهراً در سطح جنبش اعلام کرده اند که هیچ مانعی برای اتحاد عملهای گسترده ندارند و حاضرند با تمامی جریانها همکاری نمایند ادعای برخی از این نیروها از این هم فراتر رفته از "ائتلاف بزرگ ملی" و "حزب فراگیر چپ" صحبت میکنند اما همین نیروها در مناسبات رسمی خود اعلام کرده اند که نیروهای ناظر حزب دمکرات (رهبری انقلابی)، حزب کمونیست (کومله) و حزب توده شامل این فراخوان گسترده نمی شوند. سنگ اندازی برای همکاری گسترده حول خواسته های دمکراتیک به این سه نیرو محدود نمی شود. چنین بنظر می رسد که آنها با دیگر جریانها چپ نیز چندان تمایلی به همکاری نداشته باشند ولی از بیان صریح و علنی مساله خودداری مینمایند تا مسؤلیت عدم همکاری را صرفاً بدوش دیگران بیاندازند. (۲) برای نمونه در طی چهار ماهه گذشته ۵ جریان حزب جمهوری خواهان ملی، حزب دمکرات کردستان، حزب دمکراتیک مردم، سازمان فدائیان خلق و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) پیرامون سیاست ائتلافی جلسات بحثی را سازماندهی نموده بودند. از جانب یکی از این نیروها از سازمان م دعوت شد تا در این جلسات شرکت کند. از آنجا که شرکت در این جلسات و همکاری و اتحاد عمل با کلیه نیروهای اپوزیسیون بجز سلطنت طلبان پذیرفته شده بود، به دعوت آنها پاسخ مثبت داده شد. اعلام آحادگی ما برای شرکت در مباحث ۵ جریان حول سیاستهای ائتلافی، منجر به داغ شدن بحث های درونی خود آنها شد چرا که برخی از آنها بدلیل

نیروها منجر میشود.

ولی واقعیات عکس آنرا نشان میدهند. اگر پراتیک و تجربه معیار اصلی سنجش صحت و سقم یک تاکتیک باشد و اگر فقط بخواهیم از تجربه دوره بعد از انقلاب بیاموزیم، نزدیک به ده سال از بکارگیری این تاکتیک "بدیع" میگذرد حاصل آن در یک کلام چنین است: هر نیرویی که با حرارت بیشتری از آن دفاع کرده، بهمان میزان خود منزوی تر گشته و از تاثیر بخشی اش در جنبش گاسته شده است. همین نتیجه برای اثبات نادرستی این روش کافی بنظر میرسد. علاوه بر این باید اضافه کرد که اولاد راه ایزوله کردن یک خط انحرافی ایجاد مانع بر سر همکاری و اتحاد عمل و نهایتاً بایکوت نیست. طرد و بایکوت تنها جنبه مبارزه علیه رژیم را تضعیف میکند و در عمل در خدمت رژیم قرار میگیرد. خط انحرافی بیگ معنا از این زاویه مورد انتقاد است که در عمل به مبارزه مردم در راه رهایی شان کمک نمیکند. حال اگر در یک حوزه معین حاملین این خط بخواهند همراه با دیگران در جهت منافع مردم گامهایی ولو کوچک بجلو بردارند نه تنها نباید طرد شوند بلکه باید بسته به میزان فعالیت و تلاششان در راه آرمانهای مردم تقویت نیز گردند. ثانیاً - در عمل مشخص و

پراتیک مبارزاتی است که ما امکان می یابیم بطور ملموس تر ناپیکیری اینگونه جریانات را نشان دهیم. تحریم نه تنها این جریانات ناپیکیر را تضعیف نمی کند بلکه به آنها امکان میدهد که با استفاده از ضعف های اساسی تاکتیک بایکوت، در مواضع غیر اصولی شان تقویت شوند. ثالثاً باید دید این تاکتیک در عمل چه دستاوردی برای تحریم کنندگان داشته است. آیا آنها با استفاده از این تاکتیک به هدفهای تعیین شده رسیده اند یا نه؟ روشن است که پاسخ منفی است. جداز نیت خیر تحریم کنندگان، این تاکتیک بسهم خود جنبه مبارزه علیه رژیم را تضعیف و نتیجتاً در خدمت رژیم خونریز جمهوری اسلامی قرار گرفته است. بنظر ما تاکتیک تحریم، تاکتیکی انفعال زاء غیردمکراتیک و دفاعی است.

انفعال زاست برای اینکه بجای استفاده از توان و انرژی نیروهای جنبش، سعی در محدود کردن توان آنها دارد. بجای تکیه بر نقاط اشتراک در مبارزه علیه دشمن مشترک، ضعفها را یکجانبه برجسته می کند و بجای گاشتن نهال امید، یاس و سرخوردگی در دلها میگرد و نتیجتاً مروج انفعال و بی عملی خواهد بود.

غیر دمکراتیک است بخاطر اینکه بسهم خود برای مبارزه نیروی مورد تحریم مانع ایجاد میکند. این تاکتیک از حق ویژه برای خود آغاز میکند. طبیعی است نیرویی هم که خود را برتر بداند، مروج انحصار طلبی و تنگ نظری گروهی گردد. چنین نیرویی قادر نیست حق دیگران را برسیت بشناسد. این تاکتیک مسموم کننده فضا است. فضای مسموم نیز امکان قضاوت درست و بیطرفانه را دشوار می کند.

دفاعی است چون از یک واژه ناشی از عدم حقانیت سرچشمه می گیرد. معمولاً جریانی که اعتماد بنفس برای اثبات حقانیت خود ندارد قبل از آنکه از نزدیکی با دیگران امکان تاثیر گذاری برایش برجسته شود، تاثیر پذیری و مغلوب شدن مطرح می شود. نمونه های تاریخی متعددی در اثبات این مسئله وجود دارد. بایکوت نیروهای اپوزیسیون توسط سازمان مجاهدین متحد جلوگیری

میداد. این تفکر نادرست هم در رابطه با اتحاد عمل و هم در رابطه با جنبه خود را نشان میداد. فی المثل در جنبه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق (قبل از برگزاری کنگره وحدت) در نشریه فدائی چنین آمده است: "در جریان مباحث جنبه... این سؤال مطرح گردید که آیا جنبه را باید بر اساس برنامه تشکیل داد و هر نیرویی را که برنامه را... قبول نمود در جنبه پذیرفت یا اینکه باید ابتدا نیروهای جنبه را معین کرد و تهیه برنامه را به توافق آنها واگذار نمود. کمیته مرکزی سازمان در این رابطه از این نظر دفاع کرده است که مساله جنبه مساله همکاری و ائتلاف نیروهای معین بر اساس برنامه ای معین در یک شرایط مشخص است. بنابراین مانند هر مساله مشخصی در اینجا هم نباید انتظار داشت که پاسخ آن از فرمولهای عام بیرون آید... باید بر اساس ارزیابی مشخص تعیین نمود که ائتلاف کدام نیروها با کدام برنامه به هدف استراتژیک و مقطعی جنبش خدمت میکند. روشن است هر نیرویی در پرتو اصول ایدئولوژیک و اهداف استراتژیک خود به ارزیابی مشخص از شرایط مشخص می پردازد."

(فدائی شماره ۳۸ صفحه ۱۱)

تمام این توضیحات برای آن بود که بگوئیم در امر جنبه تعیین نیرو مقدم بر پلاتفرم است تا بجای تلاش در جهت تامین اتحاد مبارزاتی نیروهای هر چه وسیعتر، پیشاپیش دست خود را برای حذف پاره ای از نیروها باز بگذاریم. در نتیجه تداوم و سلطه همین شیوه برخورد است که منظره همکاری نیروهای مترقی و دموکراتیک با همدیگر همانگونه که در ابتدای این نوشته ذکر گردید بصورت تاسف باری درآمده است. در رابطه با این وضع مطابق منطق فوق دیگر نمیتوان به کسی ایراد گرفت چون "هر نیرویی در پرتو اصول ایدئولوژیک و اهداف استراتژیک خود به ارزیابی مشخص از شرایط مشخص" پرداخته است. با این منطق ظاهر جنبش ما محکوم به پراکندگی و تشتت است! در حالیکه واقعیت جز این است. اگر بپذیریم که دفاع از خواسته های عادلانه مردم مبارزه علیه رژیم و برای دمکراسی و طیفه مشترک کلیه نیروهای دموکراتیک جامعه ماست، هیچ نیرویی نه می تواند و نه حق دارد این وظیفه را در انحصار خود قرار دهد. ضرورت گسترش پایه اجتماعی جنبه دموکراسی ایجاب میکند که از کوچکترین ظرفیت اصلاح طلبانه و لو بلحاظ دموکراسی بسیار ناپیکیر برای عقب راندن حکومت از مواضع اش استفاده شود تا بتوان سرانجام در مبارزهای قطعی ارتجاع را سرنگون ساخت. تاکتیک بایکوت یا تحریم نیروها باین مبارزه لطمه میزند و در راه متمرکز نمودن کلیه انرژی ها و امکانات جنبش مانع ایجاد میکند.

کسانیکه بدلیل اختلاف شان با این یا آن نیرو به روش بایکوت متوسل میشوند باید باین سوال پاسخ دهند که این روش چگونه میتواند صف مبارزه مردم را تقویت نموده و رژیم سرکوبگر را تضعیف نماید؟ مگر محروم کردن یک جریان از شرکت در یک اقدام دموکراتیک مثلا آکسیونی بخاطر دفاع از زندانیان سیاسی میتواند بسود گاهش شکنجه و فشار بروی زندانیان تمام شود؟

در پاسخ ممکن است چنین گفته شود: همکاری و اتحاد عمل آنطور که مورد نظر شماست در خدمت تقویت برخی از نیروها با گرایش انحرافی قرار میگیرد. در حالیکه سیاست تحریم بانزوی این

دفاع قاطعانه سازمان از بنیادهای اساسی و علمی مارکسیسم-لنینیسم با شرکت ما مخالفت نموده اند. چنین مخالفتی هیچ مفهومی ندارد جز ایدئولوژیک کردن معیار حاکم بر سیاست اتحاد عمل. این معیار به روشنی در پیشنهاد تشکیلات این ۵ جریان در سوئد نیز منعکس گردیده است. نیروهای تشکیلات این جریانات در سوئد صریحاً اعلام کرده اند که اتحاد عمل حول خواستهای دمکراتیک مردم (یعنی برای گاستن فشار و شکنجه روی زندانیان سیاسی) مشروط به رد "تئوری دیکتاتوری پرولتاریا" می باشد!

ب. متد نادرست مربوط به تقدم نیرو بر پلاتفرم یعنی نخست انتخاب نیروهای شرکت کننده در اتحاد عمل و سپس تعیین برنامه آن، یکی دیگر از انحرافات است که به سهم خود در تفرقه و پراکندگی نیروهای مترقی نقش داشته است. این مساله بدین لحاظ اهمیت دارد که هر نیرو برای تعیین متحدین خود در هر ائتلاف سیاسی، بجای مبنای قرار دادن پلاتفرم، بر اساس مجموعه تالیات و دیدگاههای خود پیش شرط های زائد و مخدوشی را مبنای قرار میدهد. نتیجه این می شود که هر تشکیلات و حتی هر فرد تصمیم گیرنده در تشکیلات بتواند صف متحدین را بدلخواه تفسیر و تعیین نماید بعنوان مثال می بینیم سیاست ائتلافی رفقای راه کارگر در عرصه خارج کشور در کشورهای مختلف متفاوت است. بنظر ما متد درست در ائتلافهای سیاسی، اشتراک در اهداف، سیاست ها و برنامه است چرا که هر برنامه و پلاتفرم نیروی معین خود را گرد می آورد. یکی از دلایل رایج برای تقدم نیرو بر پلاتفرم از جانب جریانات مدافع این نظر چنین توضیح داده می شود: ممکن است یک نیرو در شرایطی بصورت تاکتیکی پلاتفرم یا برنامه ای را بپذیرد و در شرایط دیگری به همین پلاتفرم پای بندی نشان ندهد بهمین خاطر باید مقدم بر پلاتفرم روشن کنیم که با کدام نیروهای معین می خواهیم ائتلاف کنیم. از نظر ما این درک انحرافی است چون اولاً هویت هر نیروی سیاسی را برنامه اش روشن می نماید و نیروها بر اساس برنامه و پلاتفرم های سیاسی هویت پیدای می کنند. بی دلیل نیست که تاکنون حتی یک مورد نیز نمیتوانیم نشان دهیم که یک جریان سیاسی پای برنامه و یا پلاتفرمی روشن و مشخص متغیر با مبنای سیاسی - ایدئولوژیک اش را امضاء کرده باشد. ثانیاً بفرض وجود چنین موردی کسی که از آن آسیب می بیند همان جریان است، و کسی که در این میان تقویت می شود معتقدین به پلاتفرم و برنامه هستند چرا که بمحض عدول از پلاتفرم و برنامه، نیروهای آن جریان به مسئله خواهند نشست.

این متد نادرست، متدیست که در جنبش ما حاکم است. برای نمونه سازمان راه کارگر چه برای اتحاد عمل و چه برای ائتلافهای دراز مدت تر نظیر جنبه قبل از آنکه بفکر سیاست ناظر بر اقدامات معین باشد بفکر این است که سازبانهائی مشابه حزب دمکراتیک و "اکثریت" در کنارش قرار نگیرد. حزب دمکرات کردستان علیرغم اینکه خطوط کلی برنامه اش با جریان "رهبری انقلابی" در اساس یکی است ولی حاضر نیست حداقل از جنگ با آنها دست بردارد. (۳) سازمان ما نیز در گذشته سیاست نادرستی در این زمینه ارائه می نمود و بجای مبنای قرار دادن برنامه و پلاتفرم، تکیه خود را به بهانه "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" روی نیروهای شرکت کننده در اتحاد عملهای سیاسی قرار

استالینیسیم و بوروکراسی

" دشمن استالینیسیم، دشمن خلق "

خود را در شعور زحمتکشان به اندیشه‌های درستتر میدهند و دیدگاه‌های ناصحیح نسبت به شیوه‌های عمل توسط دیدگاه‌های بیش از پیش صحیح‌تر کنار زده میشوند، استالینیسیم بتدریج پیوند خود را با خلق از دست میدهد. توده‌ها با رشد خود در پی یک جنبش عینی تاریخی، به رقیب ابتدائاً خودبخودی، و سپس بیش از پیش آگاه استالینیسیم تبدیل میگردند. علاوه بر این امروزه، یکی از مشکلات احیای اشکال فوق‌العاده افراطی استالینیسیم در همین نهفته است یعنی در عدم امکان حساب کردن روی حمایت توده‌ها.

با اینوصف، هر قدر که جایگاه یکی از عناصر متشکله رژیم استالینیسیم محدود میگردد، نقش یکی دیگر از تکیه‌گاه‌های آن، بوروکراسی، بشدت افزایش می‌یابد که بر سر به پایه اجتماعی اصلی استالینیسیم تبدیل می‌شود. اینجاست که یک تغییر کیفی در رژیم استالینی بوقوع می‌پیوندد: در حدود سالهای سی و پنج، رژیم استالینی از یک رژیم اراده‌گرایانه، اداری و انوریترا، که هنوز در ضمن یک رابطه‌ای را از طریق اتکاء بر شوروشوق مردمی ناشی از انقلاب اکبر حفظ میکند، بیک دیکتاتوری ضد خلقی بوروکراسی تبدیل میگردد که بر نیروی ارگانهای سرکوب و بر نیروی ترس متکی است.

این تغییر کیفی در روابط سیاسی - اجتماعی، با یک تغییر کیفی در ایدئولوژی همراه است. البته با حفظ رنگ و لعاب ایده‌آلیستی و ذهنی‌اش زیرا بوروکراسی، همانند تکامل نیافته‌ترین بخش زحمتکشان که ما از آن صحبت کردیم، دارای دیدگاهی اراده‌گرایانه نسبت به پروسه تاریخی‌ست، وجود اجتماعی‌اش که بدون کنترل، ساختن جامعه را هدایت میکند، این شعور اراده‌گرایانه را در او ایجاب میکند، لکن بر خلاف اقشار اجتماعی مورد بحث، پیوند او با اراده‌گرایی و ذهنی‌گری نه بخاطر ناآگاهی بلکه آگاهانه است. در اینجا دیگر شعور انقلابی زودباور توده‌ها که در تعیین پاره‌ای از اهداف خویش و وسایل دستیابی به آنها دچار اشتباه میشود مطرح نیست، بلکه موضوع، انعکاس دقیق منافع عینی قشر بوروکراتیک، و آموزش ارتجاعی و محافظه‌کارانه ایست که بدقت تدوین گشته است. پیدایش و تکامل این پایه ثانوی استالینیسیم، که بر سر زمان اصلی شده، نه ناشی از اراده یک اهریمن یا یک نابغه - هر طور که در نظر بگیرید - بلکه گامی منطقی و طبیعی از نقطه نظر تاریخی است. در اینجا هیچ "مورد" (استثنایی) تاریخی مطرح نیست. در سالهای بعد از اکبر، دلایل مهمی برای آنکه بوروکراسی تقویت گردد و امواج دمکراسی و حاکمیت خلقی سد شوند، وجود داشت.

دلایل تاریخی تقویت بوروکراسی

از جنبه اقتصادی، در اوایل سالهای بیست، اقتصاد کشور چیزی جز مجموعه‌ای از حلقه‌های جدا از هم و ناهمگون نبود. سیستم اقتصادی وجود نداشت؛ فقط جزیره‌های اقتصادی با پیوندهائی ضعیف با یکدیگر وجود داشت. هم‌چنین، اهرمهای اقتصادی باین یا آن شکل ایجادکننده وجود نداشت. در مواقع عاجل، پیوندهای اقتصادی می‌بایست جای خود را به پیوندهای سیاسی و اداری میدادند. بواقع پایه این پیوند گارمندان دولت بودند که حلقه‌های ناهمگون اقتصادی را

بخشی از توده‌های خلق تغذیه میکرد. و باین معنا - و فقط باین معنا - یک جنبه "خلق" بخود گرفت، شاید دقیقتر باشد که گفته شود شبه خلقی. اما استالینیسیم باین جنبه پایان داد و بحض آنکه همین توده‌ها شروع بدرک وظایف حقیقی‌شان و متدهای مناسب برای تحقق‌شان کردند، وارد تقابل خشونت بار با آنان شد.

در نهایت، پایه اجتماعی واقعی و آبخشور اشکال تکامل یافته استالینیسیم با وضوح بیشتری شروع به ظهور میکند. استالینیسیم کم‌کم آنرا تجربه میکند، قبل از اینکه آنرا انکشاف دهد و در لحظات درگیریهای حاد اجتماعی بدفاع گرسختانه نه از آن برخیزد، این پایه کدامست مکانیسم عمومی مورد استفاده رژیمهای بنیپارتیستی (و رژیم استالینی در این شمار بوده است) برای زمینه‌یابی (و شکل دادن) پایه اجتماعی‌شان، بسیار خوب توسط مارکس در "۱۸ برور لویی بنیپارت" توصیف گشته است. مارکس نشان میداد که بنیپارتیسم نخستین منبع خویش را در یکی از اقشار توده‌های ستدیده باز یافت، و در اواخر سالهای چهل قرن نوزدهم، این قشر دهقانان بودند. او این جمله مهم را اضافه میکند که: "خاندان بنیپارت نه ترقی بلکه ایمن خرافی دهقانان نه دآوری بلکه پیشداوری‌شان و نه آینده بلکه گذشته‌شان را نمایندگی میکند...."

دیکتاتوری بوروکراسی

" استالینیسیم " را بجای " خاندان بنیپارت " و " پرولتاریا و فقیرترین دهقانان " را بجای " دهقانان " قرار دهیم آنوقت، خصوصیات دقیق وضعیت‌مان در اواخر سالهای بیست را (پیش‌رو) خواهیم داشت، و چنین است آنچه که بعد از فرانسه بنیپارتی رویداد: به میزانی که جریان حوادث تاریخی به دهقانان می‌آموخت و به آنان کیک میکرد که از " پیشداوری " به " دآوری " برسند، بتدریج تضادهای بین مردم که بیش از پیش به منافع‌شان آگاه میشدند، و حاکمیت شبه‌مردمی تشدید میشوند، اما در آن لحظه بنیپارتیسم دیگر به " توافق برادرانه " با اقشار خلقی تاکنون دوست نیازی نداشت، او پایه اجتماعی خاص خویش را که با اشکال بلوغ یافته‌اش انطباق داشت ایجاد کرده بود: بوروکراسی، ارتش و دستگاه سرکوبگری که قادر بود " متحد " دیروزی‌اش را بشدت گوشمالی دهد. " اعزام نظامیان علیه دهقانان "، " حبس کردن " و " کوچ‌های اجباری توده دهقانان " آغاز شد.

استالینیسیم تحول مشابهی بخود دید، و با بهره‌برداری از " پیشداوری " و " شعور موهوم " بخشی از توده‌های رنج‌دیده کم‌کم قوه مجریه را تقویت کرد و یک ارتش بوروکراتیک متناسب با خود ایجاد کرد، که قادر بود بیک دستگاه سرکوبگر، تمامی کسانی را که " دآوری " خویش را برانگیخته و خواستار حقوق خود بودند، در هم کوبد. همین بوروکراسی است که به پایه مناسب استالینیسیم تبدیل گردید.

به این دلیل است که استالینیسیم و خلق، که در مراحل اولیه تاریخ ما متحد بودند، بیش از پیش بر سر زمان از یکدیگر جدا میشوند، به میزانی که کشور در زمینه اقتصادی و فرهنگی توسعه می‌یابد، و اندیشه‌های غلط درباره اهداف مورد نظر جای

اولین عرصه ایدئولوژیکی که در آن آموزش استالینیسیم نضج یافت روانشناسی بخش معینی از توده‌های مردم بود، از این واقعیت انگارناپذیر، اغلب نتیجه‌گیری میشود که استالینیسیم یک ایدئولوژی مردمی است و استالین مبین منافع توده‌های وسیع خلق بوده است. و این فرمول "منطقی" ساخته شده است که: کسیکه با استالینیسیم مخالفت میکند علیه مردم است، یعنی هر گونه دشمنی با استالینیسیم، دشمنی با خلق نیز هست. این استدلال یک حد و مرز مهم را از میان برمیدارد و آن حد و مرزی است که از بین استالینیسیم و آگاهی مردم، و منافع مردم میگردد. محو این حد و مرز بانواع نتیجه‌گیریهای اشتباه‌آمیز منجر میگردد: برای پاره‌ای از پوبلیسیست‌ها با گرایشات لیبرالی، این دلیلی است دال بر اینکه مردم روسیه شایسته هیچ چیز بهتری جز استالینیسیم نبوده‌اند: " مردم حکومتی داشتند که شایسته‌اش بودند. " برای عده‌ای دیگر، که در حسرت دورانی هستند که در آن " نظم " حاکم بود، این فرمول وسیله‌ای برای دفاع از استالینیسیم است: استالین پیشوای مردم بوده و سیستی که او خلق کرد منعکس‌کننده اراده، نیازها و خواسته‌های توده‌ها بود. ما با این یکسان کردن استالینیسیم با منافع خلق مخالف هستیم.

آری، بیک معنا، استالینیسیم بر یک زمینه مردمی ظاهر گردید. اما استالینیسیم بیانگر نه منافع عمیق و واقعی مردم، بلکه فقط شعور و روانشناسی سطحی‌شان در یک دوره معین بود و آنهم نه تمام مردم، بلکه همانطور که قبلاً گفتیم، تکامل نیافته‌ترین و غیرمردمی‌ترین بخش آن، باید اضافه کرد که روانشناسی و روحیات این بخش از مردم شدیداً با منافع واقعی‌شان در تضاد قرار داشت. منافع حقیقی توده‌های ستدیده در روسیه بطور واقعی چه بود؟ این منافع عبارت بود از برقراری برابری اجتماعی انسانها بر این اساس تأمین پیشرفت مادی و فرهنگی‌شان، لکن، تصوراتی که آنان از روشها و وسایل دستیابی به این هدف داشتند غلط بود زیرا منجر به تحقق آن نمیشدند. بدین ترتیب تضادی اساسی بین منافع حقیقی مردم و روشهای پیشنهادی برای پاسخگویی به آنها، وجود داشت. شعوری موهوم به این ترتیب ایجاد شده بود که با مسائل تاریخی‌ایکه می‌بایست راه حل می‌یافتند، انطباق نداشت. بر خلاف لنینیسیم، استالینیسیم در پی روشن‌گری توده‌ها، آشکار کردن این تضاد بین هدفها و روشهای آنها، پیشنهاد میکردند و مطرح کردن طرق مناسب با اهداف نبود. استالینیسیم از جهل و پیشداوریهای آنان بهره‌برداری میکرد. بهین جهت من فکر میکنم هیچ دلیلی وجود ندارد که تأیید کنیم استالینیسیم بیانگر منافع اساسی و نیازهای توده‌ها یا حتی بخشی از مردم بوده است. استالینیسیم بواسطه ماهیت‌اش ضد مردمی است.

بنابراین، نه خلق و نه هیچیک از بخش‌ها و اقشارش نمیتوانند، بفهم دقیق گله، به‌تابه پایه اجتماعی اشکال تکامل یافته استالینیسیم، که در اواسط سالهای سی شکل گرفت، تلقی گردد. البته در ابتدا، استالینیسیم از ناآگاهی و رشد نیافتگی

دانشاظهار شده و از طریق آنها انسانها همواره به راه‌حلهایی میرسند. فهم این واقعیت در تحولات انقلابی کنونی، برای تضمین موفقیتها مطلقاً ضروریست.

"بهبول‌گرایی حکیمانه"؟

این محققان چه ارزشی دارند که، ضمن ارزیابی از نتایج یک مبارزه تاریخی مشخص، با قیافه‌ای حق‌بجانب اعلام میکنند که: اینها همه اجتناب‌ناپذیر بوده و جز این نمیتوانست باشد! از نظر آنان، پرس‌وجوها در باره سایر راه‌حلهای ممکنه به تاریخ مربوط نیست بلکه تلاش سراپا بی‌معنائی مانند پیشگویی با رمز و اسطراب است. برای آنان همه‌چیز اجتناب‌ناپذیر است، از پیروزی استالینیست‌ها در ۱۹۲۷ گرفته تا شکست‌شان در ۱۹۵۶، از تلافی‌گرایشات نئو استالینی بعد از ۱۹۶۴ تا چرخش بسوی پرئوسیپهای دموکراتیک در آوریل ۱۹۸۵. البته درست است که آنان در اینکه بنا بگویند مثلاً در ۱۹۹۵ چه چیز اجتناب‌ناپذیری در انتظار ماست، دچار معضل هستند. اما همینکه نبرد سرسختانه امروزی به آرامی‌گراید و همینکه نتیجه این مبارزه غیرمنتظره معلوم گردد، آنوقت این تاریخ نگاران بسیار محترم ما، با "جز این نمیتوانست باشد!" خیلی عمیق‌شان ظهور خواهند کرد. این "بهبول‌گرایی حکیمانه" چه ارزشی میتواند داشته باشد؟

ما از تزی که بوجوب آن در تاریخ، همه چیز ممکن است" و "همه چیز بستگی به انسان دارد" دفاع نمیکنیم، ما فقط توجه را به این واقعیت جلب میکنیم که روابط نیروهای اصلی اجتماعی در تاریخ کشورمان، اقشار رشد یافته و رشد نیافته زحمتکشان، نخبگان بوروکرات و الی آخره، همانقدر تحول دموکراتیک را ممکن کرده و هنوز هم ممکن میکنند که تحول اداری - اتوریتر را، و حاصل هر یک از نبردهای میان این نیروها پیشاپیش تعیین شده نیست، نتیجه به عوامل متعدد و مشخصی، بویژه ظرفیت طرفهای درگیر و هم‌چنین رهبرانشان و پیدا کردن استراتژی صحیح سیاسی و شکل سازمانگری مبارزه، بستگی دارد. در متدولوژی یک جنبه مهم وجود دارد که ما به آن پایبندیم: برای درک کردن نتایج این یا آن انتخاب، دیدن گرایش عمومی تاریخی بااهمیت است، بی‌بیزان رشد اقتصادی و فرهنگی کشور و توده زحمتکشان، پایه اجتماعی برنامه‌های سیاسی دموکراتیک و "لنینیستی" گسترش یافته و پایه اجتماعی استالینیسم محدود میگردد. اگر در نیه اول تاریخ" بعد از اکتبر" مابینانهای عمومی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایندوره برای پیروزی اصول استالینی مناسب بوده، هر چند که این پیروزی را اجتناب‌ناپذیر نیکرد، بعداً بتکار تاریخی توده‌ها - بطور عینی - شروع به گذار به اردوی نیروهای دموکراتیک و حقیقتاً لنینیستی کرد، گرچه این امر نیز تضمین کننده پیروزی آنان نبود (.....). لنینیسم منبع استالینیسم نیست که برنده‌ترین سلاح مبارزه علیه آنست، زیرا لنینیسم آموزشی است که هدفهایی را فرمولبندی میکند که تحقق آنها به نابودی پایه‌های اصلی و بنیان سیستم بوروکراتیک منجر میگردد. لنینیسم با رشد پیوندهای اقتصادی و نه اداری و اتوریتر در اقتصاد ملی موافقت دارد، لنینیسم با اصل توزیع بر اساس کار ارائه شده و ممنوعیت امتیازات بقیه در صفحه ۴

تریدور یا مرگ ما، و یا پیشرفت ما در یک راه رشد سوسیالیستی دیگر را در پی داشته باشد، وضعیتی بحرانی ایجاد گردید و میدانیم که انتخاب در جهت آلترناتیو دموکراتیک، آلترناتیو لنین صورت گرفت. وی برنامه‌ای مبنی بر محدود کردن بوروکراسی شورائی پیشنهاد کرد که به تضعیف آن منجر میشد. این برنامه متوقف کردن و سپس از بین بردن پایه‌هایی را که بوروکراسی بر روی آنها مستقر بود، پیش‌بینی میکرد. در این برنامه خصوصاً بازگشت به پیوندهای اقتصادی مدنظر قرار داشت، چیزیکه نیاز بداشتن مکانیزیمهای سنگین تنظیم (اقتصادی) را کمتر عاجل میکرد. این برنامه "نپ"، توسعه تعاونیها، تشویق حق امتیاز در صنایع و اشکال سرمایه‌داری دولتی تولید را مقرر میداشت. و روی انگیزه‌های اقتصادی جماعت حساب میکرد، چیزیکه عرصه را بر اجبار غیراقتصادی نظامی - کونیستی تنگ میساخت، و بالاخره، اخذ تدابیری را در جهت گسترش دموکراسی، مشارکت کارگران و دهقانان در عملکرد بالاترین ارگانهای اداری کشور، کنترل کردن فعالیتهای مراکز رهبری کننده حزب، از بین بردن بیسوادی و تأمین ارتقای فرهنگ عمومی مردم، مدنظر قرار میداد.

کجای این برنامه غیرواقعی یا اتویپائی بود؟ آیا این برنامه‌ای در عالم رویا بود؟ آیا این برنامه شروع به تحقق یافتن نکرده بود؟ و آیا تحقق اش یک موفقیت نبود؟ موفقیتهای "نپ" بخوبی شناخته شده‌اند. در آندوره، سیستم اداری - اتوریتر و بوروکراسی، در مسلط شدن بر حاکمیت موفقیتی کسب نکرد.

تلاشهای مبنی بر ایجاد یک سیستم اداری - اتوریتر بر پایه دیدگاه "انباشت اولیه سوسیالیستی" نیز، که به تروتسکی و پراورائسکی مربوط میشد، بعد از مرگ لنین نافرجام ماندند. مبارزه حزب علیه این دیدگاه، که در آن بوخارین نقش اصلی تئوریک را ایفا کرد، با تأیید اصول عمومی لنینیستی و دموکراتیک رشد کشور، در پانزدهمین کنفره حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در ۱۹۲۷ پایان پذیرفت. حزب در پانزدهمین کنفره اش، بجای برنامه رشد اقتصادی "در سایه دهقانان"، مبتنی بر انتقال اجباری - بوروکراتیک امکانات روستاها بسوی شهرها، پیشنهاد شده توسط تدوین کنندگان دیدگاه "انباشت اولیه سوسیالیستی"، و بجای طرحهای آنان در رابطه با راه اندازی کارخانه‌ها بر پایه اصول نظامی سربازخانه‌ای و ستایش تسریع کار از طریق خشونت سیاسی و حقوقی و بجای تمامی اینها، برنامه‌ای را بتصویب رساند که مبتنی بود بر حفظ برابری حقوق کارگران و دهقانان، تأمین همکاری آزاد و تأمین نرخ رشد صنعتی بالا اما واقعی، و ارتقاء پایه‌های دموکراتیک زندگی اجتماعی.

و کنفره‌های بیست و بیست و دوم حزب و تحول در شرایط بعد از آوریل ۱۹۸۵ چطور؟ آیا اینها هم فاکتورهای قانع کننده جدیدی دال بر واقعیت آلترناتیو غیر استالینی و ضد استالینی نیستند؟ این سؤال که آیا استالینیسم باید وجود داشته باشد یا خیر، پاسخ خود را نه در فضای دستورالعمل‌های "عینی" صادره از بالای سر انسانها، بلکه از ما، از مبارزه ما، از ظرفیت ما در سازماندهی و پیشبرد آن و از درک این واقعیت گرفته است که تاریخ عبارت از (مجموعه) حوادث اجتناب‌ناپذیر و بی‌چندوچون نیست، بلکه مشکل از نقاط عطف آلترناتیوهایست که

بیکدیگر متصل میکردند، آنان عبارتی "عصای" سیاسی و اداری بودند که با اقتصاد اجازه میدادند زنده باشد و عملکرد داشته باشد.

اگر جنبه سیاسی - اجتماعی یا اجتماعی - فرهنگی را در نظر بگیریم، می‌بینیم تحکیم اجتناب‌ناپذیر قشر اداری و بوروکراتیک مربوط به عدم امکان عینی مشارکت یک بخش قابل توجه و یا حتی اکثریت زحمتکشان - بخاطر رشد فرهنگی ضعیف‌شان - در اداره امور و در کنترل واقعی فعالیت دستگاه اقتصادی و اداری بوده است. در ابتدا، آنان در اداره امور و کنترل شرکت نیکردند، نه باین دلیل که عده‌ای با سوءنیت اجازه این کار را به آنان ندادند، بلکه باین دلیل که آنان صاف و ساده قادر بانجام آن نبودند.

باز ممکنست تلاش کنند از اینجا به نتیجه‌گیری‌ای برسند که پاره‌ای از ژورنالیست‌ها در نوشتجات خود به آن میرسند: از آنزمان که تحکیم بوروکراسی اجتناب‌ناپذیر شده، بدلائل فوق‌الذکر - و این، از نقطه نظر تکامل اقتصادی کشور، واقعیتیست که تاندازه‌ای قابل توجهیه می‌باشد - استالینیسم ناشی از آن نیز یک پدیده اجتناب‌ناپذیر بود که آلترناتیوی نداشت و از این نقطه نظر، تیک حدود معین پدیده قابل توجهیه بود.

من فکر میکنم که این غلط است. من فکر میکنم که این تلاشها برای اثبات خصلت اجتناب‌ناپذیر استالینیسم نیز، این بار نه بصورت مردمی بلکه بوروکراتیک، پایدار نیستند.

حقیقتاً چه چیزی در رشد و تکامل ما، بعد از انقلاب اکتبر اجتناب‌ناپذیر نبود؟ آری تحکیم بوروکراسی اجتناب‌ناپذیر بود. در این حرفی نیست. اما تحکیم بوروکراسی هنوز استالینیسم نیست. استالینیسم، دیکتاتوریت، یعنی سلطه بی‌قید و شرط و کامل بوروکراسی، آنهم بشکل تروریستی، و درست همین گذار از پدیده ساده "تحکیم بوروکراسی" به دیکتاتوری تروریستی اش است که، به عقیده من، اجتناب‌ناپذیر نبود. من مطمئنم که انکشاف حوادث بنحوی دیگر یعنی محدود شدن و تضعیف تدریجی بوروکراسی و برآمد پایه‌های دموکراتیک، امکان‌پذیر بود.

آیا این امکان دیگری واقعی بوده؟ آیا واقعا انتخابی وجود داشته؟ من فکر میکنم که این امکان واقعی و این انتخاب واقعی وجود داشته است.

"انتخاب" بین مبنای اداری - اتوریتر و مبنای دموکراتیک، بارهادر تاریخ کشور ما مطرح بوده است، آنهم نه فقط در ۱۹۲۹ بلکه همچنین در قبل و بعد از آن. راه‌حل آن همواره استالینیستی نبود. گاهی، اصول لنینی و دموکراتیک مسلط بوده است. مثلاً، در شرایط اوائل سالهای بیست، در آستانه "نپ"، در ۱۹۲۷ طی پانزدهمین کنفره حزب، در ۱۹۵۶ (بیستین کنفره) و شرایط آوریل ۱۹۸۵ را بیاد آورید. در این سالها مشخصاً شرایطی وجود داشت که در آن یک چنین انتخابی مطرح بود. در اوائل سالهای بیست، لنین با مشاهده برآمد نیرومند گرایشات نظامی - کونیستی و بوروکراتیک - اتوریتر با نگرانی می‌نوشت که، اگر قرار باشد می‌یریم، ما از بوروکراسی خواهیم مرد. در همین دوره، او بطور جدی به خطر یک "تریدور" می‌اندیشید. عبارت دیگر، زمانی که این یا آن تصمیم میتواند یک

بقیه فلسطین در راه آزادی، صلح و استقلال: انتفاضه، استقامه

اکنون" (جنبشی مرکب از نیروهای مترقی اسرائیل)، در اعتراض به قتل عام هفت گارگر، به تظاهرات بسیار وسیع و کم نظیری با حضور پنجاه هزار نفر انجامید. در این تظاهرات بر برابری مردم اسرائیل و فلسطین برای برخورداری از استقلال و بر ضرورت فوری مذاکره بین دو طرف پافشاری شد. دولت‌ها، شخصیت‌های سیاسی، سازمان‌های بین‌المللی و جمعیت‌های دموکراتیک هریک به نوعی کشتار ۷ گارگر در شهر ریزهون لوزیون را محکوم کرده‌اند. گروه کشورهای عرب سازمان ملل متحد خواستار تشکیل اجلاس فوق‌العاده شورای امنیت سازمان ملل با حضور یاسر عرفات و هیات نمایندگی سازمان آزادیبخش فلسطین شد. جمعه ۴ خرداد جلسه فوق‌العاده شورای امنیت سازمان ملل با حضور هیات نمایندگی سازمان آزادیبخش فلسطین، بمثابة یک دولت در ژنو برگزار شد. یاسر عرفات طی نطق خود پنج درخواست را برای تصویب توسط شورای امنیت سازمان ملل مطرح نمود. میان این خواستها، اعزام فوری نیروهای سازمان ملل بمنظور حمایت از خلق فلسطین، دارائی و اباکن مقدس و پایان دادن قطعی به اشغال دولت اسرائیل، مهمترین مورد بود. دولت ایالات متحده پیش از اجلاس فوق‌العاده، آمادگی خود برای گفتگو در شورای امنیت در باره استقرار نیروهای سازمان ملل در سرزمین‌های اشغالی را اعلام داشت. دولت اسرائیل این پیشنهاد را شدیداً رد کرد، آنرا دخالت در امور داخلی خود نامید و پیشاپیش عدم پایبندی به چنین مصوبه‌ای را اعلام داشت. سرانجام در نتیجه وتوی امریکا شورای امنیت از اتخاذ تصمیم تعیین کننده‌ای بازماند.

اسرائیلی‌ها میگویند کشتار هفت‌گارگر توسط فردی روانی و غیر متعادل انجام شده‌است. احتیاجی به رد این ادعانیست. این ادعا خود سند حکومتی سیستمی است که چنین روانشناسی را تولید مینماید. از سوی دیگر اگر مناطق فلسطینی بدانگونه مشتعل میشوند، اگر کشتار ریزهون لوزیون نقش یک جرقه به انبار باروت را ایفا میکند، این هم نتیجه نقض استقلال و آزادی یک خلق، سرکوب خونین و تبعیضات روزافزون است. فرمانده نظامی منطقه غزه ناگامیش را در کنترل مردم غزه علیرغم حکومت نظامی اینگونه توجیه میکند: "تعداد فلسطینی‌هایی که با ما (اسرائیلی‌ها)، بعلت از دست دادن یا آسیب دیدن افرادی از فامیل و اطرافیانشان حسابی برای تصفیه دارند، افزایش می‌یابد. در این تردیدی نیست. و بنابراین بنحو روزافزونی افراد به مبارزه روی می‌آورند." کشتار ریزهون لوزیون ابعاد جدیدی به جنبش توده‌ای سی‌ماه اخیر در سرزمین‌های اشغالی داده‌است. برخی پیش‌بینی میکنند این کشتار، جنبش آزادیبخش مردم فلسطین را از دایره سرزمین‌های اشغالی فراتر میبرد: "اگر واقعه ۷ دسامبر ۸۷ (آذر ۶۶) که در آن چهارتن فلسطینی کشته شد، انتفاضه (جنبش توده‌ای سرزمین‌های اشغالی) را مشتعل کرد، کشتار ریزهون لوزیون نسیم دیگری به آتش زیرخاکستر مبارزه آزادیبخش مردم فلسطین بود. با این اتفاق مبارزه توده‌ای

فلسطینی‌های دو طرف "خط سبز" متحد میشود."

"انتفاضه" عامل تعیین‌کننده

حل مسئله خاورمیانه، هیچ راهی جز آزادی سرزمین فلسطین از اشغال دولت اسرائیل و تشکیل دولت مستقل فلسطین ندارد. اما بدون جنبش توده‌ای سرزمین‌های اشغالی و رهبری آن سازمان آزادیبخش فلسطین، "راه حل"‌هایی بر پایه محو فلسطین از نقشه جغرافیا نیز ارائه شده و میشود. مطابق قطعنامه ۱۸۱، نوامبر ۱۹۴۷ (آذر ۱۳۲۶) سازمان ملل، در پی لغو حضور استعماری انگلیس در منطقه، ایجاد دو دولت مستقل اسرائیل و فلسطین تصویب شده‌است. قطعنامه ۱۸۱، سرزمین دولت فلسطین را مرکب از کناره غربی رود اردن، یک قسمت از جلیله، نوار غزه و یک قسمت از ننگو پیش بینی کرده و بیت‌المقدس (اورشلیم) را منطقه مستقل از دو طرف و شهری بین‌المللی دانسته‌است. این طرح در زمان تصویب از طرف دولت‌های وقت عرب رد شد و با استقرار دولت اسرائیل و آغاز جنگ اول اعراب و اسرائیل، مهاجرت توده‌ای فلسطینی‌ها آغاز شد. مهاجرتی که با قول بازگشت فوری همراه بود. جنگ ۱۵ مه ۱۹۴۸ اسرائیل و دولت‌های عربی، به توافق‌هایی در سال بعد انجامید که فلسطین را از نقشه جغرافیا پاک کرد و "اورشلیم" را بدو قسمت تقسیم نمود. شاه وقت اردن کناره غربی را به خاک خود ملحق کرد و حتی فلسطین نامیدن آنرا نیز ممنوع کرد. بقیه خاک فلسطین میان اسرائیل و مصر تقسیم شد. اردوگاه‌های آوارگان نیز تحت سرپرستی سازمان ملل قرار گرفت. مناطق اشغالی سال ۱۹۴۸، که اسرائیل از همان‌زمان با عدم پذیرش قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل، آنها را جزء خاک خود میدانند، مناطق و شهرهایی هستند که اکثر در شمال اسرائیل قرار دارند و هم‌اکنون در حدود هشتصد و پنجاه هزار نفر جمعیت دارند. جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ (خرداد ۱۳۴۶) بین دولت‌های عرب و اسرائیل، به اشغال نوار غزه و کناره غربی انجامید و دومین مهاجرت وسیع فلسطینیان را باعث شد. جمعیت سرزمین‌های اشغالی در ۱۹۶۷، هم اکنون



نزدیک جمعیت اسرائیل است. بدین ترتیب تمام خاک فلسطین در اشغال اسرائیل قرار دارد. برای جناح راست افراطی اسرائیل یعنی احزاب مذهبی و حزب لیگود، اسرائیل بزرگ تاریخی یک هدف بوده‌است. بطور روشن علاوه بر ادغام کناره غربی رود اردن، طرف دیگر آن و تا عمان (پایتخت اردن) سرزمین اسرائیل تاریخی فرض میشود. اسرائیل که با سرکوب و تبعیضات وحشیانه علیه مردم فلسطین و با نقض و زیر پا گذاشتن قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل سرزمین‌های اشغالی را از ژوئن ۱۹۶۷ تا کنون در چنگ خود نگه داشته، هم‌زمان سیاست‌های دیگری را برای محو فلسطین پیش برده‌است. اسرائیلی کردن سرزمین‌های اشغالی از طریق سکونت یهودیان در شهرک‌های ویژه، جمعیت کنونی این یهودیان که غالباً حامل گرایش‌های سیاسی راست افراطی هستند بیش از ششصد و پنجاه هزار نفر است. صلح جداگانه با کشورهای عربی مطابق الگوی صلح کمپ دیوید با مصر که عملاً مسئله استقلال فلسطین را نفی میکند، جنبه دیگری از سیاست اسرائیل بوده‌است. سرکوب و نابودی پایگاه‌های مبارزاتی سازمان آزادیبخش فلسطین در مرزهای فلسطین اشغالی، که سرانجام در نتیجه تناقضات و دشمنی دولت‌های عربی منطقه با جنبش فلسطین، از سال ۱۹۸۲ روز بروز امکان فعالیت سازمان آزادیبخش فلسطین را محدودتر کرده‌است. این سیاستها بر زمینه تایلات روبرشد دولت‌های عربی باصطلاح "خط مقدم جبهه" بست حل و فصل مسائل خود با دولت امریکا (که طبعاً مشروط به نحوه برخورد با دولت اسرائیل بوده‌است)، پیش برده شده‌اند.

بر تمام عوامل بالا، تکیه زیاد جنبش فلسطین بر مناقشات دولت‌های عربی و اسرائیل، همراهی آن با سیاست نفی حق یهودیان برای تشکیل دولت مستقل و روش‌های مبارزه مسلحانه که مورد سوء استفاده دشمنان خلق فلسطین قرار میگرفتند، عملاً فرصت‌های مناسبی را برای پیشبرد سیاست اشغال‌گرانه و تسلط راست‌ترین و مرتجع‌ترین گرایش‌ها در دولت اسرائیل فراهم میساخت.

بر پایه چنین شرایطی، نقشه امریکا برای حل مسئله فلسطین، که در سپتامبر ۱۹۸۲ (شهریور ۱۳۶۱) توسط ریگان، و با آغاز و رشد جنبش توده‌ای سرزمین‌های اشغالی با جرح و تعدیلهایی توسط شولتر وزیر امور خارجه دولت ریگان ارائه شد، مبتنی بر حذف فلسطین بود. مطابق این طرح که گویا اسرائیل "سرزمین‌های اشغالی را با صلح عوض میکند"، نوار غزه و کناره غربی اصطلاحاً با اردن حکومت فدراسیونی تشکیل و در واقع به اردن واگذار میشدند. متقابلاً اردن با اسرائیل وارد صلح میکردید و بدین طریق با زیر پا گذاشتن قطعنامه‌های سازمان ملل خاک فلسطین میان اسرائیل و دول عربی تقسیم میشد. اردن علیرغم مشکلات صلح یک‌جانبه، با تغییر شرایط بیش از پیش آمادگی اجرای یکطرفه نقشه امریکارا می‌یافت. اما انتفاضه عادل جدیدی در صحنه سیاست خاورمیانه میشود و روز بروز نقش بیشتری مییابد.

اگر در یک‌دوره مناقشات دولت‌های عرب با اسرائیل و در دوره دیگر مبارزات سازمان‌های

بقیه "آزادیخواهی" لیبرالهای نیمه قانونی

سرکوبگرانه بعضی از نهادها" مربوط میگردند! در عوض باید کمونیسم را با فاشیسم یکسان جلوه داد تا با این موضع گیری خیال "جناب آقای رئیس جمهور" دو قبضه راحت باشد که "اپوزیسیون قانونی" را با نیروهای چپ گاری نیست و میتوان با همکاری یکدیگر اساس نظامی را که در آن مستی کلان سرمایه دار و بزرگ صاحب منصبان دولتی به غارت مردم مشغولند" از گزند اغیار مصون نگه داشت. در رابطه با آزادی فعالیت های سیاسی نیز استمداد لیبرالها از رفسنجانی، مشحون از روح سازشگری و پشت کردن به دموکراسی است. آنان در نامه خود نه تنها درباره آزادی سندیکاها، اتحادیه ها و سایر تشکل های اجتماعی و توده های لب تر نگردانند بلکه صرفاً "خواستار" آزاد گذاردن و تامین فعالیت احزاب و جمعیت های سیاسی و مطبوعات که فعالیت قانونی و علنی دارند" شده اند. به بیان دیگر از دیدگاه آقایان تنها احزاب و مطبوعاتی حق دارند آزاد باشند که مورد تأیید وزارت کشور جمهوری اسلامی (ژولاید این ارگان در شمار "بعضی از نهادها" که سیاست های سرکوبگرانه را اعمال میکنند، نیست) قرار گیرند. اما کدام احزاب و کدام مطبوعات جز نهضت آزادی و پاره های جریانات همدیاف و مطبوعاتی که در چهارچوب خط سیاسی این طیف قرار دارند میتوانند بدریافت چنین "تأییدیه" ای ناظر گردند؟ این حالت شاید از نظر لیبرالهای نیمه علنی همان آزادی احزاب و مطبوعات تلقی شود اما از دیدگاه کمونیستها و گلیه نیروهای پایبند به دموکراسی انقلابی و از نظر توده های وسیع مردم این چیزی نیست مگر کاریکاتوری از آزادی احزاب و مطبوعات. لیبرالها همچنین حاکمیت ملی را به شعار پوچ و بی محتوایی تبدیل کرده اند. اینان از "استقرار حاکمیت قانونی ملت" صحبت میکنند اما در عین حال از قانون اساسی جمهوری اسلامی که سنگ بنایش بر "اصل ولایت فقیه" یعنی استبداد مطلقه ولی فقیه و تلفیق دین و دولت نهاده شده و طرفداری میکنند، طالب استقرار دموکراسی در جامعه اند اما از اساس نظام ارتجاعی حاکم پشتیبانی میکنند. در واقع بورژوازی لیبرال در پی ایجاد صلح و مصالحه های بین استبداد و دموکراسی، بین مردم و رژیم جمهوری اسلامی و به عبارتی بین انقلاب و ضد انقلاب است. آنان در رویای بازگشت مجدد به قدرت و همزیستی با جناح با اصطلاح "معقول و غیر مستبد" بسر میبرند و باین اتوبی هم خود و هم مردم را فریب میدهند.

اما لیبرالها در تبلیغ و ترویج ایده های اتوبیاشی تنها نیستند؛ بخشی از جنبش چپ ما نیز ترویج همین ایده ها را وظیفه خود یافته است. بعنوان یک نمونه تیبیک، سازمان "اکثریت" در ادامه "باز کردن دیالوگ با رضا پهلوی" اخیراً مقاله ای از دکتر رضاجوشنی تحت عنوان "وفاق همگانی" در نشریه کار (شماره ۷۵) انتشار داده است که در آن از رژیم و گلیه نیروهای اپوزیسیون درخواست شده که "بجای سرکوب و اختناق و بجای شعارها و اقدامات بی شر" به وفاق همگانی روی آورند و دست در دست هم برای خروج جامعه از بحران چاره جویی کنند! مزاج تاریخ جنبش ما گویی چنین است که آنانکه قرار بود بخاطر پایمال کردن خواست دموکراسی و پشتیبانی از رژیم ارتجاعی در گذشته، بطور جدی از خود انتقاد کنند، بعد از زدن یک دور طولانی شمسی اکنون ظاهراً به نقطه اول برمیگردند و با صغرا و کبرا چیدنهای بی مقدار میخواهند همه را قانع کنند که بجای سرنگون کردن ارتجاع و فاق با آن اجتناب ناپذیر گردیده است. منطقی که اگر بی سروسره بودن آن برای کودکان هم خنده آور باشد، در عین حال برای جنبش ما واقعیتی است تراژیک و تلخ.

اشغالی (کناره غربی) توسط ملک حسین پادشاه اردن در ماه مرداد ۶۷ (اوت ۸۸) است. ملک حسین با رد این ادعا به شناسائی حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین در کناره غربی و نقش سازمان آزادیبخش فلسطین در این امر، اقدام نمود. بدین ترتیب نقشه آمریکا و طرح توسعه طلبانه اسرائیل یکی از مهمترین عوامل خارجی خود را از دست داد. بدنبال این تصمیم اردن، اجلاس فوق العاده شورای ملی فلسطین در آبان ۶۷ (۱۵-۱۲ نوامبر ۱۹۸۸) در الجزیره برگزار میشود. طی این اجلاس تاریخی، سازمان آزادیبخش فلسطین، استقلال فلسطین را اعلام میکند، تشکیل دولت در تبعید میدهد، خواستار اداره سرزمینهای اشغالی توسط سازمان ملل متحد میشود و بالاخره قطعنامه های ۱۸۱، ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل را که از جمله شامل حق اسرائیل در تشکیل دولت مستقل است، می پذیرد. ۱۵ نوامبر ۸۸ در جریان نوزدهمین اجلاس شورای ملی فلسطین بیانیه تشکیل دولت فلسطین تصویب شد. این رویداد فوق العاده با اهمیتی برای خلق فلسطین بود. این اقدام بانظار یک خلق، خلقی که از اینپه سال آوارگی درد کشیده، خلقی که برای زندگی در اردوگاههای لبنان مبارزه کرده، خلقی که از سی ماه پیش هرروزه مواجه با سرنیزه و مسلسل اشغالگران در نواره غزه و کناره غربی بوده، پاسخ میدهد.

انتفاضه مبتکر صلح در خاورمیانه براساس قراردادهای بین المللی، با پذیرش حق برابر دو دولت فلسطین و اسرائیل در منطقه است. طرح صلح انتفاضه یگانه آلترناتیو عادلانه و عملی موجود است. بی جهت نیست که در اجلاس ویژه مجمع عمومی در ژنو تأیید شده و بر اساس این ابتکار صلح، سازمان ملل قطعنامه ۱۷۶ را تصویب کرده است. قطعنامه ای که ۱۳۸ دولت، یعنی تمام جهان بجز آمریکا و اسرائیل به آن رای دادند. بدنبال موفقیت چشمگیر جنبش توده ای و ابتکار صلح فلسطین، آمریکا مذاکره با سازمان آزادیبخش فلسطین را پذیرفته است. جیبی کارت بعد از ملاقات با یاسر عرفات در پاریس در فروردین ۶۹ (آوریل ۱۹۹۰)، معتقد شده که "ایالات متحده میبایست نه تنها با فشار بلکه با بکاربردن نفوذش روی اسرائیل و دیگر کشورها" بن بست صلح خاورمیانه را باز کند. موضع آمریکا بدلیل موقعیت بین المللی و بخصوص نقش ویژه آن در اسرائیل، در حل بن بست خاورمیانه بسیار مهم است. آمریکا متحد پایدار و یگانه دولت اسرائیل است. نصف کمک مالی آمریکا به کشورهای خارجی، به اسرائیل اختصاص دارد. این کمک بالغ به سه میلیارد و نیم دلار، یعنی نصف بودجه سالانه اسرائیل را تأمین میکند. عملاً تمام نیازهایی که اسرائیل خود نمیتواند تولید کند، از آمریکا فرستاده میشوند؛ همکاری استراتژیک بنامند همکاری بین آمریکا و اعضای پیمان ناتو، بین اسرائیل و آمریکا وجود دارد. آمریکا، اسرائیل را بمثابه بازوی مسلح خود در منطقه میداند. اما منطق عینی سیاست از هر اراده ای قویتر است. چشم انداز امید بخش صلح و استقلال در فلسطین را انتفاضه نشان میدهد. سازمان آزادیبخش فلسطین و تمامی نیروی مترقی و صلحدوست، خواستار مذاکره برای حل و فصل مسئله فلسطین و اسرائیل با برگزاری یک کنفرانس بین المللی با حضور تمامی طرفهای درگیر هستند. مقاومت ارتجاعی دولت اسرائیل در مقابل جنبش آزادیبخش فلسطین و حمایت های امپریالیسم آمریکا از آن دولت، راه به جایی نخواهد برد.

فلسطینی علیه اشغالگران نقش عمده ای داشته و در کنار آنها مبارزات توده ای استقلال طلبانه در سرزمینهای اشغالی نیز جریان داشته؛ انتفاضه در واقع عاملی شد که بقول سلیمان نجیب نایبند حزب کمونیست فلسطین در کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین، "موتور اصلی تحول اوضاع است".

ارتش اسرائیل طی سی ماه اخیر در سرزمینهای اشغالی بیش از ۷۳۰ نفر (حدود ۱۶۰ نفرشان کودک) را کشته است، تا انتفاضه را بخواباند، دهها هزار نفر زخمی و بیش از این تعداد به زندان و شکنجه گاهها کشیده شده اند. اما سی ماه است که انتفاضه تحت رهبری ملی و متحد جنبش برای استقلال و آزادی، به مبارزه عادلانه خود ادامه داده است. انتفاضه جنبش وسیع ترین اقشار و طبقات خلق فلسطین است که در حول آن مبارزه تمامی نیروهای طرفدار صلح و استقلال فلسطین شکل گرفته، بزرگترین حمایت بین المللی را برانگیخته و دشمنان فلسطین را خلع سلاح و دچار دشواری نموده است.

جنبش توده ای برای استقلال فلسطین تأثیرات سیاسی بسیار مهمی داشته است. راست افراطی حاکم در اسرائیل، در مقابل تردیدهایی که نسبت به چشم انداز اشغال سرزمینهای فلسطینی از بدو اشغال وجود داشته، سرکوب و نظریه تحلیل تدریجی مقاومت فلسطین را بیان کشیده است. تا پیش از انتفاضه، ارتش مجهز اسرائیل متکی به حمایت های بی قید و شرط آمریکا، حرف نهایی را در مواجهه با هر جلوه مسئله فلسطین میرزده است. انتفاضه اولاً از طریق ارتش اسرائیل، بانامی اقدامات ضد انسانی آن، خاموش نشده است. ثانیاً سرکوبهای وحشیانه، موضع اسرائیل را در انتظار و افکار عمومی بین المللی افشاء نموده است. ارتش اسرائیل برای اقدامات خود علیه خلقی که به مبارزه سیاسی پرداخته، هیچ توجیهی ندارد. و ثالثاً از تمام اینها مهمتر، موجودیت، گسترش و رادیکالیسم خود جنبش توده ای است. این واقعیت مسلم میسازد که برخلاف نظر رژیم اسرائیل، مقاومت فلسطین تحلیل نرفته و مسئله فلسطین موضوعی واقعی است که شامل مرور زمان نمیشود. جنبش توده ای، بی چشم اندازی اشغال سرزمینهای فلسطین را درون اسرائیل و در عالیترین سطوح دولت اسرائیل دامن زده، رشد داده و جستجوی راه حل برای مسئله فلسطین را بار دیگر برای تمام جهانیان و از جمله اسرائیلی ها بیان کشیده است. مقاومت شوونیستی راست افراطی در اسرائیل به شکاف در جامعه، ارتش و حکومت اسرائیل و به بحران حادی انجامیده که تا کنون دو بار "دولت وحدت ملی" سقوط کرده و هم اکنون دولتی موقتی در اسرائیل سلطه دارد. برای دولت اسرائیل دو راه بیشتر وجود ندارد. سرکوب و تبعیض رو به تشدید در سرزمینهای اشغالی یا عقب نشینی از سرزمینهای اشغالی و پذیرش دولت مستقل فلسطین که ناگزیر سازمان آزادیبخش فلسطین در آن نقش محوری را خواهد داشت. از نظر بسیاری از سیاستمداران راه حل اول طی دوره سی ماهه جنبش توده ای دیرزمانی است که شکست خورده است.

انتفاضه مبتکر جدی صلح در خاورمیانه میشود

یکی از مهمترین شرارت جنبش توده ای خلق فلسطین، رد ادعای قیومت اردن بر سرزمینهای



اخبار و گزارشهای جهانی

نخستین انتخابات آزاد در رومانی

حدود ۵ ماه بعد از سرنگونی رژیم دیکتاتوری چاوشسکو، نخستین انتخابات آزاد با حضور ناظران بین‌المللی در بیستم ماه مه در رومانی برگزار گردید و در آن ایوان ایلیسکو کاندیدای جبهه نجات ملی برای ریاست جمهوری با کسب حدود ۸۵٪ آرا بطور چشمگیری بر رقبای خود رادوگابینو (حدود ۱۰٪) و ایوان راتیو (۳۷٪) از نیروهای راست و محافظه‌کار پیروز گردید. همچنین در این انتخابات، که بیش از ۹۰٪ افراد حاضر شرایط به پای صندوقهای رای رفتند، جبهه نجات ملی حدود دو سوم از کرسی‌های نمایندگان مجلس ملی و مجلس سنا را بخود اختصاص داد و بقیه کرسی‌ها میان چهار حزب اپوزیسیون تقسیم گردیدند. بعد از پایان انتخابات، نیروهای اپوزیسیون سعی کردند با تقلبی جلوه دادن انتخابات شکست فاحش خود را در برابر جبهه نجات ملی توجیه کرده و انتخابات را باطل اعلام کنند اما بعد از آنکه گزارش ناظران بین‌المللی بر دموکراتیک بودن آن مهر تأیید زده، آنان مجبور به پذیرش نتایج آرای مردم شدند. این انتخابات، باتوجه به تلاشهای غرب در کک به نیروهای اپوزیسیون بویژه در برهه انداختن موج تبلیغات ضدکمونیستی پیروزی بزرگی برای جبهه نجات ملی و رهبرش ایوان ایلیسکو که هدف خود را ساختمان سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی در جامعه رومانی اعلام کرده‌است بشمار میرود. اینک مهمترین مسئله در رومانی، مسئله تشکیل چگونگی ترکیب حکومت آتی است. ایلیسکو تشکیل یک حکومت ائتلافی بر اساس نسبت نمایندگان پارلمان را مطرح ساخته است اما این پیشنهاد تا کنون توسط نیروهای اپوزیسیون رد شده است.

اجلاس فوق‌العاده سران عرب در بغداد

اجلاس فوق‌العاده سران عرب روز ۲۸ ماه مه در بغداد تشکیل شد. مساله فلسطین در صدر موضوعات مورد بحث قرار داشت. یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین در سخنرانی خود در این اجلاس سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا که مشوق بی‌اعتنائی اسرائیل نسبت به صلح میباشد محکوم کرد و گفت: «ما از آمریکا میخواهیم که بجای پیشنهادات مبهم و مغشوش که فقط اسرائیل را به ادامه اشغالگری تشویق میکند، صراحتاً تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی برای صلح را مورد تأیید قرار دهد». عرفات همچنین مهاجرت دستجمعی یهودیان شوروی به اسرائیل را «تهدیدی برای امنیت ملی اعراب» اعلام داشت.

در بیانیه پایانی اجلاس، سران کشورهای عربی (بجز سوریه و لبنان) اعلام کردند که «ایالات متحده قدرت نظامی، کمک مالی و پوشش سیاسی به اسرائیل میدهد که بدون آنها اسرائیل نمیتواند

یک چنین سیاستی را دنبال کرده و با اراده جامعه بین‌المللی به مقابله بپردازد». در این بیانیه، در رابطه با مذاکرات صلح ایران و عراق بر مبادله اسرای جنگی بعنوان نخستین اقدام و نیز بر «حق حاکمیت عراق بر شط العرب» تأکید شده و بزبان دیگر موضع عراق در مذاکرات صلح مورد تأیید قرار گرفته است. بلافاصله بعد از انتشار این بیانیه، جمهوری اسلامی آنرا محکوم کرد. و رفسنجانی طی مصاحبه‌ای فسن اعلام آمادگی برای ملاقات باصدام حسین با اشاره به بیانیه ژرژور نسبت به نتایج دور جدید مذاکرات صلح اظهار نگرانی کرد.

سالگرد میدان "تین‌آن‌من"

روز سوم ژوئن یادآور سرکوب خونین جنبش دانشجویی در میدان "تین‌آن‌من" پکن است. این جنبش دموکراتیک نخست از مراکز دانشگاهی پایتخت چنین آغاز شد و سپس در مدتی کوتاه به سایر دانشگاههای کشور گسترش یافت و پشتیبانی بخشهای وسیعی از کارگران و توده‌های مردم رابخود جلب نمود. خواستهای اساسی این جنبش رفرمهای سیاسی دموکراتیک و مبارزه علیه ارتشاء و فساد مالی در دستگاه مالی دولت بود. در حالی که شرایط برای انجام رفرمهای دموکراتیک در تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی بلوغ یافته و به نیاز مبرم سوسیالیسم در چین مبدل شده بود، دولت چین بجای پاسخگویی به آن با اعزام تانک و زره‌پوش به سرکوب جنبش دموکراتیک در بهار ۸۹ دست زد. امسال نیز در سالروز بهار پکن، پلیس و نیروهای انتظامی برای جلوگیری از هرگونه حرکت اعتراضی، به تمرکز نیرو پرداخته و مراقبتهای ویژه‌ای را خصوصاً در میدان "تین‌آن‌من" بعمل آوردند. با این وجود نتوانستند بطور کامل از حرکتهای دانشجویی مانع کنند. تظاهرات پراکنده متعددی در دانشگاههای پکن و شانگهای صورت گرفت که مهمترین آنها در دانشگاه "بیدا" بوقوع پیوست و چند صد دانشجو در آن شرکت داشتند. (جنبش دانشجویی سال قبل از همین دانشگاه آغاز شده بود). همچنین دانشجویان بعنوان یک اقدام اعتراضی سبولیک بطریهبانی را از سالنهای دانشگاه به بیرون پرتاب کردند. اگر چه حوادث بهار سال گذشته با غلبه نیروهای محافظه‌کار بر نیروهای انقلابی پایان یافت اما تجربه چین نیز موبد این حقیقت است که سوسیالیسم جز از طریق انجام رفرمهای عمیق دموکراتیک نمیتواند بطور موثر تکامل یافته، ظرفیتهای خود را دربرآورده ساختن نیازهای مادی و معنوی انسان آشکار کرده و برتری خود را بر نظام سرمایه‌داری به ثبوت برساند.

اجلاس روسای جمهور آمریکا و شوروی

اجلاس جورج بوش و میخائیل گورباچف که در دهه اول خرداد ماه امسال در واشنگتن صورت گرفت علیرغم وجود اختلافات جدی بین طرفین بر سر موقعیت نظامی آلمان واحد (پیوستن آلمان واحد به پیمان نظامی ناتو یا بی طرف شدن آن از لحاظ نظامی) توافقات مهمی بین آنان در مورد پیشبرد روند خلع سلاح اتنی و نیز گسترش روابط اقتصادی و مبادلات تجاری صورت گرفت که به امضای قراردادهایی منجر شد. در مورد سلاحهای شیمیایی طرفین قراردادی را امضاء کردند که بر


اساس آن تا سال ۱۹۹۹، ۵۰٪ و تا سال ۲۰۰۲، ۸۰٪ سلاحهای موجود را با رعایت مقررات مربوط به حفظ محیط زیست نابود کنند. همچنین بین آنان قراردادی درباره کاهش آزمایشهای هسته‌ای به امضاء رسید. اما مهمترین توافق بین بوش و گورباچف مربوط به کاهش سلاحهای استراتژیک یعنی سلاحهای هسته‌ای با برد بلند (بین قاره‌ای) می‌شود. این نخستین بار است که دو قدرت اصلی اتنی به چنین توافقی با یکدیگر دست می‌یابند و قرارداد مربوط به آن که در ۵۰ صفحه تهیه گردیده بعد از نهایی شدن توسط کارشناسان دو طرف در پایان سال جاری میلادی امضاء خواهد رسید. در مذاکرات واشنگتن، گورباچف بایوستن آلمان واحد به پیمان نظامی ناتو، با توجه به نظر اکثریت مردم آلمان که خواهان بی‌طرف شدن آن هستند و با توجه باینکه این امر به تمامی ملل اروپا مربوط میشود، بشدت مخالفت ورزید در حالیکه جرج بوش هم اکنون آلمان واحد را جزئی از پیمان ناتو تلقی میکند.

آفریقا برای پاره کردن زنجیرهای بردگی نواستعمار بیامیخیزد

طی یک ماه گذشته ۵ کشور آفریقایی صحنه خیزشهای انقلابی توده‌ای بوده است. در گابون، لیبی، ساحل عاج، گامرون و سنغال وضعیت مشابهی ایجاد شده است. توده‌های لگدمال شده دیگر حاضر نیستند حاکمیت ارتجاع وابسته به امپریالیسم را بپذیرند. حرکتهای اعتراضی مردم در این کشورها سرعت گسترش یافته و در اکثر آنها به قیام مسلحانه توده‌ای فراروئیده و پایه‌های نظم نواستعماری موجود را بلرزه درآورده است. خواستهای توده مردم که در ابتدا قانونی شدن احزاب اپوزیسیون و اصلاحاتی در جهت مبارزه علیه ارتشاء و بوروکراسی و فساد در دستگاههای دولتی بود سریعاً رادیکال تر شده و اکنون سرنگونی رژیمهای موجود به شعار اصلی مردم تبدیل شده است. شکل‌گیری این خیزشهای توده‌ای بر زمینه وجود بحرانهای عمیق اقتصادی،

در لیبی، علاوه بر اعتصابات توده‌ای فرودگاه پایتخت به محاصره میلیشای توده‌ای درآمده است و آخرین اخبار حاکی از آنست که آمریکاییها، فرانسویها و انگلیسی‌ها چندانی خود را بسته و در حال ترک این کشور هستند. آمریکا به درخواست کک نظامی رئیس‌جمهور این کشور پاسخ منفی داده است. در گابون وضعیت انقلابی و گسترش تظاهرات و قیام مسلحانه توده‌ای در پایتخت و شهرهای اصلی که در پی به قتل رسیدن "جوزف رانجامبه" رهبر ترقی‌خواه ملی توسط مزدوران رژیم گابون فوراً کرد. "عمر بنکو" رئیس‌جمهور هیات حاکمه این کشور را در آستانه سرنگونی قرار داد. توده‌های عظیم تظاهرکننده علیرغم اعلام حکومت نظامی در کوچه و خیابان فریاد میزدند: "بنکو بیرون!"; "بنکو قاتل!"; "بنکو عروسک خیمه‌شب بازی فرانسویهاست".

بدنبال این وضع دولت فرانسه تحت پوشش "حفظ امنیت فرانسویهای مقیم گابون" در چند نوبت واحدهای گماندوشی برای کک به نیروهای نظامی خود که در گابون مستقر هستند اعزام کرد ولی کیست که نداند این چیزی جز لشکرکشی به گابون به منظور حفظ منافع انحصارات و سرپا نگهداشتن رژیم "بنکو" نیست؟



"از کوزه همان تراود که دراوست"

جمهوری نمونه پرور!

جمهوری اسلامی، بطور واقعی، جمهوری "نمونه" در تاریخ بشری است این جمهوری، در عین حال، عرضه کننده انواع و اقسام "نمونه" ها در عرصه سیاست و اقتصاد و... است. از جنگ و جنایت نمونه گرفته تا شکنجه و زندان نمونه، و از فقر و فلاکت بیسابقه تا جهل نمونه.

اخیرا این جمهوری "نمونه" پرور اعلام کرده است که "کارگر نمونه بدون گذراندن کنکور به دانشگاه راه می یابد". علاوه بر این "کارگر نمونه مبتکر پول تولید انبوه ابتکار خود را هم میگیرد". (حال بماند که "تولید انبوه" را کارگر نمونه می کند یا سرمایه دار نمونه!؟)

در دانشگاه نمونه جمهوری اسلامی، فقط جای کارگر "نمونه" خالیست! چرا که از خانواده های شهید زنده یا مرده، رزمنده، مفقودالاثرو پاسدار و کمیته چپی و بچه مکتبی حزب الهی، انواع نمونه ها، با درصد بالا، در صحنه دانشگاه حضور دارند. هم از این روست که جمهوری نمونه پرور که در برخورد با کارگران نمونه ای کم نظیر است، این "لطف" را در حق کارگران به عنوان نمونه فرموده است!

اما کارگر "نمونه" کیست؟ در جمهوری اسلامی کارگر نمونه کسی است که با کمترین دستمزد بیشترین وقت و نیروی خود را برای استثماری واقعا نمونه در اختیار دولت و سرمایه داران قرار دهد، شکل مستقل نخواهد، شورای اسلامی نمونه را دوست بدارد، افزایش تولید را شعار بدهد، قانون کار اسلامی نمونه را اثر مجلس و شورای نگهبان به کمک مجمع تشخیص مصلحت نظام تصویب کردند، قبول کرده و احترام بگذارد، اعتراض و امتصاب نکند، و بالاخره در تحمل سختی و فشار کارنمونه، و در لب فرو بستن و سکوت نمونه باشد.

چنین کارگری، به عنوان نمونه، در هیچ کجای ایران وجود ندارد، فقط مزدوری مثل حسین کمالی وجود دارد که او هم وزیر نمونه دولت رفسنجانی است و کارگر نمونه نمی تواند باشد!

توضیح

همانطور که در "اتحادگار" شماره ۴ نوشتیم، "ستون آزاد" اختصاص به درج مقالات و نوشته های همه خوانندگان نشریه دارد. این نوشته ها می تواند در نقد مطالب نشریه، در رد یا تأیید سیاستهای سازمان و یا حاوی نظرات و پیشنهادهای تازه ای پیرامون مسائل گریبانگیر جنبش و جامعه ما باشد. درج مقالات "ستون آزاد" الزاما به معنی مطابقت یا مغایرت مضمون آنها با مواضع سازمان نیست. همراه با این توضیح، باردیگر همه خوانندگان را به همکاری بیشتر با "اتحادگار" دعوت می کنیم.

بی زبانی همان الگوها را تکرار می کنند. این را می گویند هوش و استعداد محاسباتی، یعنی یک با یک برابر است پس زنده باد کپی برداری.

از آنجا که تحلیل از وضعیت سلطنت طلبان و نقد نزدیکی به این جریان و توهم پراکنی پیرامون آن در نشریه شماره ۸ اتحادگار بدرستی بررسی گردیده، لذا ضرورتی به تکرار آن فلاکت ها نی بینم و فقط با ذکر نکاتی دروغین بودن ادعای "چپ نوینی" در حمایت از عدالت اجتماعی و دفاع از آزادی و دموکراسی را نشان می دهم.

اگر دموکراسی و آزادی را به مثابه شیوه حکومتی که متکی به آرای مردم است و به نتیجه این آراء در یک فضای واقعا دموکراتیک احترام می گذارد، در نظر بگیریم، بی شک نمی توان خود را دموکرات و آزادی خواه دانست بدون اینکه به عدالت اجتماعی به مثابه حق همگان در استفاده از درمان، مسکن، کار، محدود کردن چپاولی بی حدومرز سرمایه داران، یعنی همان چپاولی که در دوران سلطنت خاندان پهلوی رواج داشت و در دوران جمهوری اسلامی شدت بیشتری یافته است و... بی اعتنا ماند. دموکراسی و آزادی با حکومت بی بندوبار سرمایه و با ارزش گذاری صرف روی سرمایه و نادیده گرفتن حقوق توده بی شمار بی چیزان، توده بی شمار بی خانمان و توده بی شمار فاقد کار و درمان اساسا تناقض داشته و آشتی ناپذیر است. اگر شیوه های استالینی، فعالیت سرمایه دارانه را تحت عنوان دشمن با سوسیالیسم شدیداً سرکوب می کرد و در این راه حتی از سرمایه های خرد نیز نگذشت، مخالفت با روش های استالینی توجیه گر ستایش از سرمایه داری نیست.

اگر تا دیروز سازمان اکثریت به نادرست از رژیم جمهوری اسلامی حمایت می کرد و الان نیز همان عدالت اجتماعی را از رضاپهلوی تقاضا می کند. نشانگر آن است که سازمان مزبور نه تنها کماکان درک غلطی از عدالت اجتماعی دارد بلکه در حد یک واسطه سیاسی برای به قدرت رساندن رضاپهلوی تنزل کرده است.

دفاع از آزادی و دموکراسی و مبارزه برای بنای ایرانی آباد و آزاد و دموکراتیک یک چیز است و تکرار انحرافات و اشتباهات گذشته در شکل نوینی و دست همگاری دراز نمودن به سوی سلطنت طلبان و طرفداران جمهوری اسلامی که هر یک دستشان تا مرفق به خون مردم ایران آلوده است، یک چیز دیگر. تالیلی که مبلغ نزدیکی به دو گروه سلطنت طلب و طرفدار جمهوری اسلامی باشد، علاوه بر تمامی سبایل، بی اعتقادی عمیق خود به آرمانهای دموکراسی، عدالت اجتماعی را نیز به نمایش می گذارد.

مقاله کار شماره ۷۳ سازمان اکثریت نشان بارز این بی اعتقادی به دموکراسی و عدالت اجتماعی است. این مقاله بوضوح نشان می دهد که این سازمان نه تنها هیچگونه درسی از گذشته نگرفته بلکه مایل است همان شیوه ها و روش های گذشته را در قالبی جدیدتر ارائه نماید. بی خود نیست که بلافاصله انسان به یاد ضرب المثل قدیمی "از کوزه همان برون تراود که در اوست" بی افتد.

کریم، س

مدتی است که تعریف و تمجیدهای بی بختوا از خود و مدال دادن های مستر به خود در میان پاره ای از جریانات، حامل و عناصر چپ نیز شدت و حدت خاصی پیدا کرده است. آنان غالباً با چشم فرو بستن به تمامی واقعیات گذشته و کنونی شان، با الگوبرداری صرف از جریانات متعلق به کشورهای دیگر، القاب و صفات نوینی را بخود نسبت داده و بعضاً در این مسیر به مسابقه با یکدیگر پرداخته اند. از جمله این القاب و صفات، واژه "چپ نوین" است که اینجا و آنجا، با مناسبت و بی مناسبت، این جریانات و محافل بخود نسبت می دهند. اما واقعیت مسئله از چه قرار است و رابطه آن با سیاست ها و تاکتیک های روز - از جمله در قبال سلطنت طلبان) - به چه ترتیبی است؟ ایده اصلی "چپ نوینی" که این ها، آنرا به خود منتسب می کنند باید اثبات آنرا "راست نوین" نام نهاد مانند هر ایده دیگر ضمن استفاده از فاکت های واقعی و مسائلی که در دنیای حاضر میگذرد تلاش دارد که از این فلاکت ها اولاً درستی ایده اصلی خود یعنی بی اعتقادی به مردم و مبارزات آنان و ثانیاً بت سازی دیگری را نتیجه گیری نماید. اگر تا دیروز همین نیروها تلاش و مبارزات سازمان های سیاسی، شخصیت های ترقی خواه و مردمی را تلاش ضد انقلابی می خواندند امروز با همان ایده هرگونه تلاشی که جوهره ای انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی را دربر داشته باشد تلاشی عقب افتاده، مربوط به گذشته، استالینی و... می خوانند.

این گروه از روشنفکران که مایلند تمام مسائل طبق زمانبندی و ساعت مشخص شده خودشان پیش برود وقتی که می بینند این زمان بطول می انجامد و حوصله یک کار دراز مدت و پر تلاش را هم ندارند هواسنج خود را می چرخانند تا ورزش بادی را انتخاب کنند که با سرعت معین و لذا زمانی معین آنرا نوازش دهد. موضع سازمان اکثریت نسبت به رضاپهلوی از این هواسنجی (که صد البته این هواسنجی در فرهنگ سیاسی سازمان اکثریت و همفکرانش درایت سیاسی در تحلیل از شرایط داخلی و بین المللی نام دارد) سرچشمه می گیرد.

البته در این روش سیاسی، ظاهراً نباید فقط به سازمان اکثریت انتقاد داشت چرا که همفکران آقای بابک خسروی - و با کمی فاصله همفکران آقای کشتگر نیز حدوداً همسو و هم نظر این جریان می باشند، منتها فرق سازمان اکثریت با این دو در این است که سازمان مزبور وقتی به بتی می چسبد "شهابت" لازم در طرح ایده های اصلی خود را پیدا می کند، ولی دیگران از این خصیصه برخوردار نبوده و یا هنوز از قافله "چپ نوین" عقب هستند. اگر قدری به واقعیات جهانی مورد نظر آقایان نزدیک شویم می بینیم که تقریباً همزمان با فراخوان دولت افغانستان از محمد ظاهر شاه جهت تشکیل یک حکومت ائتلافی و همزمان با فراخوان دولت گامبوج از شاهزاده سیهانوک برای همین موضوع آقایان "تئوریسین" نیز که طبق قاعده احزاب برادر نباید از قافله عقب بمانند تا عملاً این برابری احزاب برادر رعایت گردد، می چسبند به رضاپهلوی، و به زبان

بقیه از صفحه ۱۵
غیرقانونی، گاستی و بوروکراتیک موافقت دارد، لنینیسم با تبدیل زحمتکشان به صاحبان عملی و واقعی از طریق مگانیزم پلورالیسم و وسیع‌ترین دموکراسی موافقت دارد، و بالاخره لنینیسم نه فقط در حوزه ایده‌ها و برنامه‌ها با استالینیسم مخالف است بلکه در عمل و از لحاظ سیاسی قادر به پیروزی بر استالینیسم است. آری، در اواخر سالهای بیست، استالینیسم بر لنینیسم تفوق یافت. اما حاصل نبرد بهیچوجه مقدر نبود. درست نخواهد بود اگر گفته شود که نیروهای لنینیستی یعنی دموکراتیک در (درون) حزب و مردم "اصولا" نمی‌توانستند پیروز شوند، واقعیت اینست که آنان نتوانستند و بلد نبودند پیروز شوند. آنان نتوانستند طرحهای استراتژیک مدلی تدوین کرده و تاکتیک صحیحی را تعریف کنند. آنان رهبران نیرومند و توانانداشتند. رهبرانشان اشتباهات بسیار فاحش در مبارزه مرتکب شدند. اشتباه اصلی عبارت بود از تلاش برای حذف تکامل گرایشات کمونیستی سربازخانه‌ای، بوروکراتیک و اداری - که در نخستین سالهای بعد از برگ لنین در برنامه‌های تروتسکی - پراورازنسکی مجدداً بازتاب یافته بود - از طریق همان متدهای بوروکراتیک و اداری - اتوریتر، زینوویف، گامف و بسیاری دیگر که در راس مبارزه علیه نسخه تروتسکیستی سیستم اداری -

مبارزه دوگرایش

اتوریتر قرار داشتند، بیش از آنکه به فکر رقابت دموکراتیک برنامه‌ها و ایده‌ها باشند، بیش از آنکه به فکر نیروی باور و ادله‌های خویش باشند، در اندیشه روشی بودند که بر سر آن میتوانستند با خود تروتسکی بعنوان شخصیت کنار آیند. در واقع آنان تروتسکی و یاران سیاسی‌اش را از امکانات بیان آشکار نظراتشان در برابر حزب و مردم محروم ساختند. آنان، شاید با استثنای بوخارین، تروتسکی را بنحوی خشن مورد انتقاد قرار میدادند، بی‌آنکه در پی استدلال‌های قانع‌کننده‌ای باشند. آنان خصائصی را از تروتسکی نقل میکردند که توسط لنین در مکاتبات دوستانه‌اش مطرح شده بود و هیچ ربطی به پلیمکی که در آن دوره جاری بوده، نداشت.

مبارزه دوگرایش

بهنگام مباحثات در بالاترین ارگانها، آنان دستجاتی از افراد تشکیل میدادند که به سازماندهی آبستراکسیون علیه طرفداران تروتسکی دست میزدند، به آنان اجازه حرف زدن نمیدادند، سخنانشان را با پاسخهای اهانت‌آمیز قطع میکردند، از آنان میخواستند که "اظهار ندامت" کنند، "خلع سلاح" کردند و "در برابر حزب" بخوان در برابر گروه رهبری) زانو بزنند". در این مبارزه غیردموکراتیک که آنان

علیه سیستم اداری و اتوریتر تروتسکی پیش میبردند، در واقعیت امر آنان خود این سیستم را خلق میکردند. اندیشه‌های بوروکراتیک نمیتوانند بوسیله خشونت اداری و بوروکراتیک مغلوب شوند. وسایل نسبت به هدف و نتیجه، علی‌السویه نیستند، وسایل بد، حتی اگر بنام یک "هدف خوب" بکار گرفته شوند، نتیجه‌ای بد بیار می‌آورند. (.....)

تاریخ کشورمان در تاریخ استالینیسم خلاصه نمی‌شود. محتوای آن، مبارزه دو گرایش است؛ یکی بوروکراتیک و توتالیتر علیه دیگری که دموکراتیک و سوسیالیستی است؛ و باین جهت وضعیت واقعی جامعه ما در هر دوره‌ای نتیجه مبارزه آنان بود، نتیجه‌ای که نمیتوان با مقولات و مفاهیم خاص یکی از این دو گرایش توضیح داد. بعلاوه همانطور که قبلاً آنرا نشان دادیم، استالینیسم (هواره) گرایش مسلط در زندگی ما نبوده است. بین ۱۹۱۷ و ۱۹۲۷، اصول دموکراتیک و سوسیالیستی، اصول لنینیستی بویژه نیرومند بودند، از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، وقتیکه جهش مبینی جنگ و احساس مسئولیت هرکس در قبال سرنوشت کشور پاره‌ای روندهای استالین‌زدائی را در زندگی اجتماعی ایجاد کردند، از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۴، و بالاخره از ۱۹۸۵ تا با امروز، چندین دهه، زمان زیاد است! (.....)

تریگوری وُدلوزوف

بقیه از صفحه ۱۴

از مطالعه نشریات چپ، یکی از برجسته‌ترین آنهاست. خلاصه کنیم، سخن گفتن از دموکراسی و اتحاد عملی وسیع به تنهایی کافی نیست، باید شکاف عمیق میان حرف و عمل را از بین برد. باید شجاعانه با عادات قدیمی و روشهای کهنه در مبارزه سیاسی تصفیه حساب کرد. باید روشهای دموکراتیک به مبنای مناسبات میان نیروی جنبش ما تبدیل گردد. بدون برخورد دموکراتیک با دیگر نیروها نمیتوان مدعی طرفداری از دموکراسی در جامعه بود. در تاریخ هیچ کشوری بدون اتحاد نیروهای دموکراتیک و بدون مبارزه مشترک آنان و از اینطریق سازماندهی هماهنگ نیروهای مردم پیروزی بر ارتجاع ممکن نگردیده است، و طبیعی است که وقتی از اتحاد عمل صحبت میکنیم این امر بهیچوجه نافی مبارزه نظری و سیاسی - ایدئولوژیک میان نیروهای یاد شده نیست. اهمیت این مبارزه نیز کمتر از اهمیت اتحاد عملی نیست و درک دیالکتیک رابطه میان این دو نقشی کلیدی در پیشبرد سیاست انقلابی دارد، بادرک صحیح این رابطه است که هم میتوان جنبه مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی را بیش از پیش تقویت نمود و هم با احتراز از دنباله‌روی، مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک را از موضع مارکسیسم انقلابی در درون نیروهای اپوزیسیون بطور موثر به پیش برد. البته ما که از ضرورت اتحاد عملی بدون قید و شرط بر سر مطالبات دموکراتیک صحبت میکنیم و از آن بمتابه سیاست سازمان خود دفاع میکنیم دچار پندارگرائی نشده و واقعیات تلخ موجود در جنبش‌مان را نادیده نمی‌گیریم. ما به این امر واقفیم که پیشبرد سیاست دموکراتیک در این جنبش گاریک امروز و فردا نیست، این درست است که پراگندگی و تشتت موجود در صفوف اپوزیسیون سرنوشت ابدی آن نیست و جنبش ما بالقوه ظرفیت خروج از این حالت را داراست. این درست است که ضرورت زمان تثبیت مناسبات

دشمنان جنبش کردستان میداند. از همین رو حق استفاده از نام پرافتخار حزب دمکرات کردستان ایران را برای آنان نمی‌شناسد، و وظیفه حزب میداند که تا هنگامیکه دست از این نام برنداشته‌اند از همه امکانات نظامی و سیاسی و تشکیلاتی و تبلیغاتی در برابر آنان استفاده به عمل آورد. "براستی چرا باید بر اساس اختلاف بر سر نام حزب جریانی را "خائن" و "مزدور دشمنان جنبش کردستان" خواند و همچنان بر جنگ و استفاده از "همه امکانات نظامی و سیاسی" در برابر آنان "اصرار و پافشاری کرد؟ این موضع را چگونه میتوان با تلاش حزب دمکرات در جهت برقراری دمکراسی در ایران قابل انطباق دانست؟ ما این موضع ضددمکراتیک را محکوم کرده و هواره خواستار نفی آن از سوی حزب دمکرات بوده‌ایم.

کمکهای مالی خود را به حسابهای

زیرواریز نمایید.

Deutsche Bank
B.L.Z. 50570018
6050 Offenbach
W. Germany
Konto Nr. 0503664
Weldie

BRDD
شماره حساب
Nr. 311. 33. 7868
H. Rasol
صندوق ویژه
Agence : Paris Diderot

کمکهای مالی رسیده به "صندوق ویژه" داخل

فرانز - آلمان ۷۰ مارک
محمد - آلمان ۵۵۵ مارک
س - ۱۰۰ مارک
ن - ۱۰۰ مارک
رضاد معادل ۵۰۰ فرانک

دموکراتیک میان نیروهای اپوزیسیون را ایجاد میکند، اما در عین حال این امر خود بخود و بطور اتوماتیک انجام‌شدنی نیست. بلکه به میزان تلاش انسانها و مبارزه نیروهای پیشرو و بالنده بستگی دارد. ما بسهم خود در این راستا به تلاش خود ادامه خواهیم داد و از طریق شرکت فعال در اتحاد عملی مختلف سعی خواهیم کرد مجموعه‌های جدا از هم در حال شکل‌گیری را بیکدیگر نزدیک کرده و متحد سازیم. باید دیوارهای مصنوعی پراگندگی را فرو بریزیم و روشهای نوین دموکراتیک را برای پیشبرد مبارزه تثبیت کنیم.

زیر نویس:

(۱) نادرست بودن استدلال رفقای راه گارگر به این معنی نیست که خواست راه گارگر و سایر جریانات جنبش کمونیستی از سازمان "اکثریت" ناحق است. این خواست بسیار اصولی مورد مطالبه ما نیز هست. آنچه که اشتباه است استفاده از تاکتیک تحریم برای رسیدن به این هدف می‌باشد.

(۲) مواضع روشن ما در رابطه با اتحاد عمل از جانب برخی از مدعیان دمکراسی وارونه جلوه داده شده است. در این رابطه سازمان اکثریت در سرمقاله کار شماره ۷۴ نوشته است "در طیف نیروهای چپ کشور جز سازمانهایی نظیر راه گارگر، فدائی و اقلیت که هنوز انزواطلبی میکنند اکنون سازمان ما با عموم جریانهای مهم و مسؤل دارای مناسبات و همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه است". تا آنجا که به سازمان ما مربوط می‌شود، علیرغم مواضع بنیاد انحرافی سازمان اکثریت، ما همچنان که اعلام کرده‌ایم منعی برای اتحاد عمل با "اکثریت" نداریم.

(۳) پیرامون این موضع جنگ طلبانه در اطلاعیه دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان درباره پلنوم اخیر کمیته مرکزی حزب چنین منعکس شده است: "در این رابطه پلنوم به اتفاق آراء اعلام نمود که گروه منحرف از مشی حزب را خائن و مزدور

بقیه افشاگری تازه ای از معامله پنهانی ریگان و بوش با خمینی بر سر گروگانهای امریکائی

روی میز من هست که در آن ادعای برهنه در باره این که شخصی موسوم به دریدار " پویندکستر " اجازه فروش موشک به ایران را صادر می نماید، درج شده است. تاریخ این یادداشت، قبل از افشای فروش موشکهای " تاو " به نمایندگان آیتاله، از جانب کاخ سفید است. من بعد از صدور حکم دادگاه با خود برهنه صحبت کردم و او گفت:

حقیقت آنچنان که من میدانم اینست که من با " آژانس اطلاعاتی مرکزی " (سیا) ارتباط داشتم. که ملاقاتی در پاریس در اکتبر ۱۹۸۰ صورت گرفت، که بیل (ویلیام) کیسی و دونالد گرهگ در این ملاقات حضور داشتند و موضوع این ملاقات عبارت بود از تاخیر در آزادسازی گروگانها در ازای تحویل سلاحهای امریکایی.

بیانیه فوق اینک در یک دادگاه علنی هم مورد بررسی و امتحان واقع شده است و دولت هم نتوانسته است خلاف آن را اثبات نماید. علاوه بر این، برهنه اکنون آزاد است که اظهارات فوق را بدون واژه از تعقیب قضائی تکرار نماید. سؤال اینجاست که بالاخره کی این بیانیه، جدا از ستونهای روزنامه و مجلات، توجه مرجعی را به خود جلب خواهد کرد؟

ایالت اورگون برگزار گردید. دادگاه پس از استماع شهود از جانب دولت، و از جمله خود گرهگ، و پس از دفاعیات برهنه، به اتفاق آراء حکم برائت وی را صادر و با این حکم، در واقع دروغگوئی خود دولت را اثبات کرد....

در جریان این محاکمه، دو مسئله بیش از همه جالب توجه بود. یکی این که طرف شاکی (دولت) نتوانست نشان بدهد که بالاخره ویلیام کیسی، دونالد گرهگ و جرج بوش در آن تاریخ معین در اکتبر ۱۹۸۰ اگر نه در پاریس در کجا بودند. دیگر این که طرف شاکی تلاش بسیار کرد که ثابت نماید ریچارد برهنه اصلا هیچ سابقه کاری با " سیا " ندارد. همانطور که خود ویلیام کیسی بهتر از همه میدانست، برای کار کردن با " سیا " راههای گوناگونی وجود دارد و علاوه بر این برهنه که چیزهایی می داند که جز از طریق ارتباط با " سیا " از راه دیگری نمیتوانسته بدانها آگاهی یابد، چنان که گزارشگران متعددی تأیید کرده اند، برهنه منبع اطلاعاتی بسیار موثقی در مورد شبکه کمپانیهای " املاک " متعلق به " سیا " و سازمانها و موسسات ساختگی و ظاهری وابسته به آن، است. هم اکنون یک یادداشت داخلی مربوط به " آژانس اطلاعاتی دفاع " (دیا)، مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۸۶،

لوله اش خارج می شود، کامل می گردد. بالاخره می بایست یک ملاقات، یک لحظه ای که طرفین معامله دستهای همدیگر را می فشارند، وجود داشته باشد. سالها سپری شد و هیچ برهه ای در این مورد پدیدار نگردید. پیش خود فکر میکردم که بایستی صبر کنیم تا خاطرات کسی منتشر شود، و این که با بالاخره از این مسئله آنگاه سر در خواهیم آورد که دیگر فرصت به محاکمه کشیدن کسی به جرم خیانت سپری شده باشد.

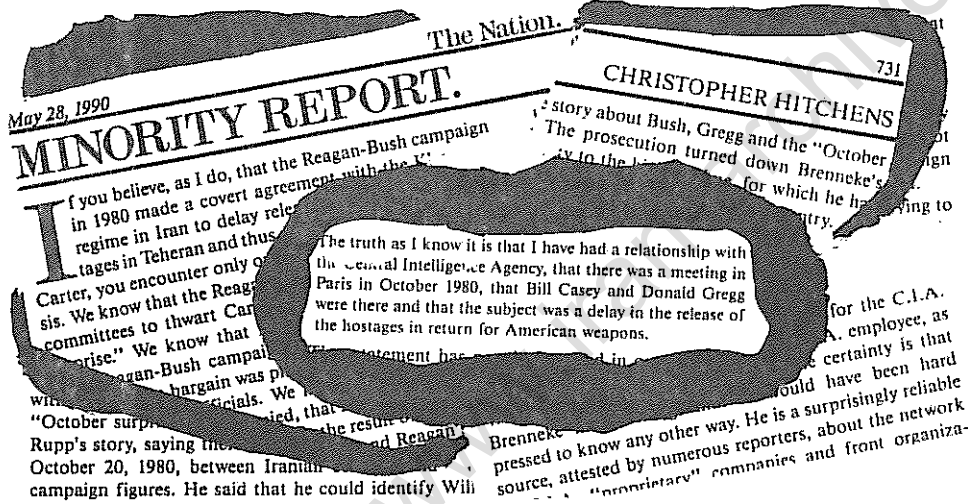
تا این که در سپتامبر سال ۱۹۸۸، شهادت ریچارد برهنه " در دادگاهی در " دنور " ایالت کلرادو مطرح گردید. او که خود را به عنوان شخصی با سابقه کار در " سیا " معرفی می نمود، در این دادگاه، به قید سوگند شهادت داد که متهم، فردی بنام " هاینریش روپ " به دلیل اطلاع از قضیه معامله " سورپریز اکتبر "، از جانب دستگاه حکومتی دچار دردرس شده است. " برهنه " خود حاضر شد که اظهارات " روپ " را تأیید و تکمیل نماید و گفت که روز ۲۰ اکتبر ۱۹۸۰ ملاقاتی بین ماوران ایرانی و برخی از مسئولان ستاد انتخاباتی ریگان، در پاریس، صورت گرفته است. او گفت که از میان مسئولان مذکور می تواند ویلیام کیسی " و " دونالد گرهگ " را شناسایی کند و همچنین به او گفته شده است که جرج بوش نیز در جلسه ملاقات مشابهی در پاریس در همان تاریخ حضور داشته است ولی این نکته را نمی تواند اثبات نماید. (ویلیام کیسی بعد از زمان ریاست جمهوری ریگان به ریاست " سیا " منصوب گردید و نقش او در ماجرای " ایران کیت " هم بعدها افشاء گردید، دونالد گرهگ نیز بعد از سفیر امریکادر کره جنوبی شد.)

" در ۱۲ مه ۱۹۸۹ دولت امریکا دادخواستی علیه ریچارد برهنه به خاطر اظهارات افترآئیز صادر و او را متهم کرد که در برابر قاضی فدرال، در پنج نوبت، دروغ گفته است. معلوم نیست که چرا دولت برای صدور این دادخواست اینهمه مدت صبر کرد.... اما نکته عجیب، به عقیده وکیل برهنه، این بود که دولت تلاش کرد وارد معامله ای با برهنه شود و به او قول داد که هیچگونه حبس و جریمه ای در کار نخواهد بود هرگاه او فقط بپذیرد که آنچه در باره بوش، گرهگ و معامله " سورپریز اکتبر " بیان کرده ساختگی بوده است.

با آن که برهنه دچار بیماری قلبی شدید و مشکل مالی بود از قبول معامله پیشنهادی دولت امتناع کرد و محاکمه وی در پی دادخواست دولت، در فاصله ۲۴ آوریل تا ۴ مه (۱۹۹۰) در " پرتلند " در

بقیه " زخمی ترین گوزن فلات " عکس سعید را، برعکس روی دیوار سنجاق کرد و نشست. ولی من هنوز نگاه خندان او را می دیدم و می دانستم که سعید نخواهد مرد و روزگاری، بر دیوار تنامی شهرها، به این جهان لیخند خواهد زد و من روزی، دور از وطن، دوباره او را در دخمه مترو می بینم و خودم را و نم را از یاد می برم. با سعید بودم که آن دست زخمت سیاه از بالای شانهم سر خورده، تصویر او را از روی دیوار جر داد و بنددلم پاره شد. برگشتم، به خودم آدمم و مانند برگ خشکی در باد رفتم.

حسین آهنتاب
زیر نویس
(۱) شعری از سعید
(۲) شعری از اسماعیل خوئی نقل به معنی
(۳) شعری منتشر نشده از سعید سلطانپور



یاد و خاطره‌ای از فدائی خلق سعید سلطانیپور

که در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ تیرباران شد

زخمی تو بن گوزن فلات (۱)

کتاب‌فروشی‌ها غلغله بود و همه هیچ‌آنزده، فضای باز سیاسی که در اثر فشار مردم بوجود آمده بود، بهانه‌ای شد تا گانون، شب‌های شعر انستیتو کوتاه را که بعدها به "ده شب" معروف شد برگزار کند. سعید که از اروپا برگشته بود در یکی از همین شبها، شعرهایی خواند که جو محافظه‌کارانه آنرا شکست. ناگفته نماند که باقر مومنی نیز تنها کسی بود که با صراحت درباره سانسور و عوارض آن سخنرانی کرد. دیگران هنوز از "میزی" حرف می‌زدند و دست به عصا راه می‌رفتند. باری، در تمام مدتی که سعید پشت توپخانه ایستاده بود و شلیک می‌کرد، یکی از مسئولین گانون خودش را می‌جوید و تهدید می‌کرد "اگر این مردکو متوقف نکنی، من استعفا میدم" اما کسی نمیتوانست این آتشفشان خروشان را خاموش کند. زیر باران، شش هفت هزار نفر، در سکوتی، مثل سکوت گورستان، گوش ایستاده بودند و بعد، دیوار بلند خاموشی ملتی در یکدم فرو ریخت و چنان هرائی از سینه سوخته مردم برخاست که طاق آسمان و تحت سلطان لرزید و سعید، به عنوان شاعری انقلابی، قبول عام یافت. جنبشی که سعید سالها چشم بر راهش مانده بود و برایش سروده بود، کم‌کم پاک‌رفته، راه می‌افتاد و قاصدک این بهار، سعید میرفت تا بتامی خودش را وقف آن کند. همه ما، شب‌های تحصن دانشکده فنی را بیاد داریم و از نقش سعید در سازماندهی آن آگاهیم. ما، از کمترین امکان و کوچکترین فرصت برای سامان دادن حرکت‌های اعتراضی علیه رژیم سود می‌جست. صمیمی، پرشور، بی‌تاب و شتابزده بود و درنگ کردن را نمی‌پذیرفت. شاعری حساس بود که بی‌تردید، شعر بزرگش، زندگی اوست. مردی که خودش و شعرش را صادقانه در طبق اخلاص گذاشت و در راه آرمانش که همانا مردم و سامان مردم بود جان باخت. شاید اگر او هم مانند بسیاری، فقط به هنر خدمت کرده بود، امروز یکی از بزرگترین شعرای معاصر ما می‌بود. اما سعید، جز آنکه بود، نمی‌توانست باشد؛ راهی که برگزیده بود، سرنوشت هنر و شعرش را هم رقم می‌زد. کارهای هنری بعد از انقلاب او، کاملا باور و درکش را از هنر نشان می‌دهد. قضاوت درباره کارهای هنری سعید، به عنوان گیتی مستقل از شخصیت اجتماعی و سیاسی او، بی‌انصافی است. سعید فرزند دورانی از تاریخ وطن ماست که آدمک‌های مفلوک و کور و کچل زیادی از خودش به یادگار گذاشت. در قیاس با آنهاست که سعید همیشه سروی بلند قامت در حافظه تاریخی ما خواهد ماند. سعید، هنرش را مانند سلاجی آخته به کار میگرفت و همین سبب شد تا با چریکها که با زبان سلاح سخن می‌گفتند هم‌آواز شد و چنان عریان و عاشقانه و بی‌پروا سینه سپر کرد که قلبش آماج اولین تیرهای ترکش ملایان شد. خیرش را، در خومه تهران شنیدم و تادم‌دم‌های غروب در تاکستانهای خزان‌زده، مانند دیوانه‌ها پرسه زدم. سرانجام تاب نیاوردم و به تهران رفتم. برادرم، آن عزیز خاموش پرکار، در گوشه اطاقش چندک زده بود و چشم‌های سبز درشتش پر بود و می‌خواند:

"برگ خشکی را بیاد آر" ۳

که در بادها می‌رود

و بگو: تو هرگز بادها را شناختی

تو عاشق بادها بودی.

بقیه در صفحه ۲۱

مشت به دیواره سربی سکوت می‌کوبید و خود را به آتش می‌زد تا یخ‌ها را ذوب کند. او جان شیفته‌ای بود که از اصل خودش دور افتاده بوده. شاید به همین خاطر، وقتی آن جانهای شریفی که از تبار او بودند، در جنگ‌های سیاهل فریاد خود را باز یافت و شور و شوق را به سوی محمود دوید. تا آن زمان سعید هنوز در جستجوی راه بود و از توده‌های دل‌نکنده بود. روزی که خشم کونیست‌های جوان در سکوت ملال‌انگیز شهر ترکید و شلیک گلوله‌ها، رخوت چندین ساله را از تن‌ها زدود، نه تنها سعید، بلکه همه روشنفکران مترقی دریافتند که سکوت جزیره آرامش شاه ترک برداشته است و همه آرام آرام جان تازه‌ای گرفتند و مجاهدین پایه میدان گذاشتند و ساواک به تگاپو افتاد و فعالیتش شد و زندانها انباشته‌تر و میدان‌های اعدام خونین‌تر. در این دوران، سعید، هنوز با عشق و علاقه کار تئاترش را دنبال می‌کرد و شعر می‌گفت و مستقیا با سیاست کاری نداشت. سعید که جسارت و صراحت او در بیان عقایدش، تلقی‌اش از هنر مترقی و به‌کارگیری آن، هراز گاهی گذارش را به زندان می‌انداخت. باری، حاصل تلاش چندین ساله هنری او، تا قبل از انقلاب کتاب‌های شعری است به نام "صدای میرا" و "آوازهای بند" و "کشتارگاه" و چند نمایشنامه خوب که با کمک دوستانش، یعنی "انجمن تئاتر ایران" در آن بلبشوی هنری آریامهری به روی صحنه آوردند. "آموزگاران" اثر یلفانی، "دشن مردم" از ایبسن "چهره‌های سیمون ماسار" از برشت "انگل" از گورکی و "حادثه درویشی" و

"بیدار"

در کشوری که دامن زنده‌ان‌ها
از شبنم و شقایق سرشار است
ملکت در آن گران‌ترین مرغ آباد
چون آتش نهفته به خاکستر
میله‌های از آسار است بیدار است.

غیره..... منتها این حرکت مترقی تئاتر، مانند هر جریان مترقی دیگر در نیمه راه متوقف ماند و ساواک تیشه به ریشه‌اش زد و سعید و سایر دوستانش به زندان افتادند. اینبار او را زیر شلاق و شکنجه پیر کرده بودند. روزی که در زندان قصر تصادفی دیدمش قاف نی بود و موهایش تقریبا سفید مقاومت و جسارت او در برابر مزدوران ورد زبان‌هاست و نیازی به تکرار نیست. باری، پس از دوران سه ساله زندان به اروپا رفت و در تمام مدت سفرش یکدم از مبارزه علیه رژیم پهلوی غافل نماند. در آن سالها، گرایش سیاسی سعید روشن بود و آشکارا از چریک‌ها دفاع می‌کرد. کم‌کم، عمر خاندان پهلوی به سر می‌رسید و می‌رفت که "ویرانی جنوب شمال را نیز ویران کند" (۲) جامعه متلاطم شده بود و اعتراض‌های هگانی و همه‌جائی، گانون نویسندگان هم به جنب‌وجوش افتاده بود و بیانیه صادر می‌کرد. روزنامه‌ها جسته‌وگرفته مطالبی بودار چاپ می‌کردند و کتاب‌های ممنوعه به بازار راه می‌یافت و جلو

منگوب دنیای بیگانه، تنها و مضطرب، در راهروهای پیچ‌پیچ مترو پرسه می‌زد که دوباره او را در برابر دیدم که از پشت میله‌ها به جهان لبخند می‌زد. به یادم نمانده تا کی رویرویش ایستادم و از ورای لمل نازک پرده‌های اشک نگاهش کردم. حتی نمی‌توانم گوشه‌ای از آنسبه را که در یکدم از ذهنم گذشت در اینجا بیاورم. آری ذهن و خیال آدمی، چراغ جادوی شگفت‌انگیزی است که با کمترین نشانه‌ای، جهان مرده‌ای را دوباره زنده می‌کند. تو را تا دور دستهای خاطره می‌ببرد تا صدایی که سالها پیش خاموش شده، بشنوی: "دوست دارم روزی که این قندون پوک می‌شکند باشم تا صدایش را بشنوم." قندان ظریف و دو جداره‌ای را که پدرم از عشق آباد روسیه خریده بود، برداشته بود و با شیفته‌ای کودکی نگاهش می‌کرد و هر بار به آن تلنگری می‌زد و از گوشه چشم به مادرم نگاه می‌کرد. مادرم گفت: "انشاءالله وقتی زن گرفت، این قندونو برات چشم‌روشنی می‌آرم." سعید هنوز می‌خندید و مدام مژه می‌زد. هر بار که به هیجان می‌آمد تندتر مژه می‌زد و پلک‌هایش را محکم‌تر بر هم می‌فرد و چه زود به هیجان می‌آمد و منقلب می‌شد. نازک خیال و نازک دل بود، انگار سیم تازی که با کمترین زخمه‌ای به لرزش در می‌آمد و می‌نالید. مهربان، خونگرم و صمیمی بود و به زندگی با شیفته‌ای و حیرت‌ناکه می‌کرد و زیبایی‌ها را در این جا و آنجا، حتی در بوی نان گرمی که از تنور زن روستائی بیرون آمده بود می‌جست. در برابر نیکی و زیبایی بی‌تاب میشد و با چنان لحنی در وصفش حرف می‌زد که نفسش در سینه میگرفت و شادی در چشم‌هایش می‌درخشید. زودخشم، حساس و ناآرام بود و قامت بلند و استخوانی هرگز تاب آن روح بی‌قرارش را که مدام طغیان می‌کرد، نداشت. زود برمی‌آشت، رنگش می‌پرید و به عزیزانش حتی پرخاص می‌کرد و آنها را می‌آزرد. حرفی اگر داشت، بی‌پروا و صریح رودررو می‌گفت و این صراحت و جسارت در کلامش و در شعرش نیز هست. کمتر شاعری در آن سالهای نکت با صراحت و گستاخی سعید شعر گفته است. سعید که چنین لحنی در شعر به مذاق خیلی‌ها خوش نمی‌آمد و نمی‌آید. اما سعید صادق بود وقتی می‌خواند "برکشورم چه رفته است." و این را در آن شب هول شجاعانه از بالای بلندترین بام‌ها فریاد می‌کرد و عقوبت می‌دید و باز از پای نمی‌نشست. اعتراض و صراحت کلام در بیان اعتراض از ویژگی‌های سعید و شعر سعید و تئاتر سعید بود. در آن زمانه خوش می‌درخشید و نام او را به عنوان شاعری انقلابی و معترض بر سر زبانها می‌انداخت. یادم هست، شبی شعر "ایران من" را می‌خواند. فضای شاعرانه و روشنفکرانه که سایه ساواک را روی سرش داشت. چنین شعری را بر نمی‌تافت. چند بار از پشت صحنه به او تذکر دادند و صدایش زدند و بالاخره با زور او را بردند. سعید یکدم بعد برگشت و گفت: "ببخشید، نیذارن شعرمو بخونم" ولی ما می‌دانستیم که او علیرغم همه بازی‌ها، شعرش را به تمام و کمال خوانده بوده. باید زمانه را به یاد بیاوریم تا بتوانیم روحیه پرخاصتر و رام‌نشدنی سعید را بشناسیم. تا بفهمیم سعید با چه شهابتی

مبارزه برای صلح مبارزه برای زندگیست

در ماه آوریل هر ساله مراسمی در آلمان به نام " جشن صلح " برگزار میگردد که نشانه مبارزه مردم انساندوست و صلحدوست علیه جنگ و جنگ‌افروزان است. راهپیمایان خود را به مرکز شهرهای مهم می‌رسانند تا با حضور وسیع و گسترده خود سنت‌های مبارزات دمکراتیک را حفظ نمایند.

در این مراسم نیروهای سیاسی مختلفی نیز از کشورهای گوناگون حضور دارند که با افشای گریه‌های گسترده علیه حاکمیت‌های سیاه و رژیم‌های دیکتاتوری حاکم بر کشورشان، فضای همبستگی و رزم مشترک تمامی خلقها را به نمایش می‌گذارند. رژیم جمهوری اسلامی، دیکتاتوری حاکم در ترکیه، کشتار و جنایات در کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا، آسیایفشاء می‌گردد و خشم و نفرت هر چه بیشتر مردم را به دنبال می‌آورد.

هواداران سازمان در آلمان در بخشی از اعلامیه خود بناسبت " جشن صلح " آورده‌اند که:

"... با آنکه رژیم جمهوری اسلامی همچنان از طرف سازمان عفو بین‌الملل، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و دیگر مجامع بین‌الملل به خاطر نقض خشن حقوق بشر در ایران محکوم میگردد و انسانهای ترقیخواه جهان از ماهیت ارتجاعی و ضد انسانی این رژیم بخوبی آگاهند، برخی رسانه‌های گروهی و مخافل سیاسی چنین وانمود میکنند که رژیم جمهوری اسلامی بعد از برگ خینی تغییر ماهیت داده و قصد دارد آزادی و دمکراسی را در ایران مستقر نماید. دولت آلمان فدرال نیز با عنوان تقویت این گرایش، همچنان سیاست گسترش مناسبات اقتصادی و تحکیم روابط سیاسی با جمهوری اسلامی را به پیش می‌برد. در طی یک ماه گذشته تظاهرات توده‌ای گسترده در شهرهای مختلف ایران بر علیه حکومت جمهوری اسلامی صورت گرفته که به دلیل همین سیاست دولت آلمان، در رسانه‌های گروهی آلمان فدرال انعکاسی نداشته است. سرکوب تظاهرات مردم، تیراندازی به سوی آنان و دستگیری تعداد زیادی از تظاهرکنندگان، خود موید آن است که حکومت جمهوری اسلامی تغییر ماهیت نداده و تحقق آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی در ایران جز با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومتی مترقی و دمکراتیک امکان‌پذیر نخواهد بود. ما از همه انسانهای مترقی و آزادیخواه می‌خواهیم که با افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی و تحت فشار قرار دادن دولت و مجامع بین‌الملل در جهت قطع رابطه با حکومت حاکم بر ایران، مردم ایران را در مبارزه علیه جمهوری اسلامی یاری رسانند."



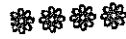
تظاهرات در فرانکفورت

به دعوت بیش از یکصد گروه و سازمان از جمله حزب کمونیست آلمان، حزب سبزها، اتحادیه‌های کارگری آلمان احزاب آلترناتیو و سازمانها و گروههای صلح و ضدفاشیستی در آلمان غربی و شرقی، روز ۱۲ ماه به تظاهراتی در فرانکفورت برگزار گردید. در این تظاهرات که بین ۷ تا ده‌هزار نفر در آن شرکت داشتند، تظاهراتکنندگان در اعتراض به سیاست‌های جاری بین دو آلمان و علیه یکپارچه شدن دو آلمان در میدان اپرای قدیمی فرانکفورت تجمع کردند و پس از استماع سخنان سخنرانان در خیابانهای مرکزی شهر به سمت میدان رومر، پارلمان شهر فرانکفورت راهپیمائی کردند. در میدان رومر بین تظاهرکنندگان و پلیس درگیری پیش آمد و پلیس با ماشین‌های آب‌پاش به تظاهرکنندگان حمله کرد. در درگیری بین پلیس و تظاهرکنندگان که پلیس با باتوم و ماشین آب‌پاش و تظاهرکنندگان با پرتاب سنگ و بطری

باور کن!

نشست سازمانی آنها در اوین!

محدود بازمانده‌های قتل عام زندانیان سیاسی، شاهدان این رویداد پراهمیت در تاریخ میهنمان، از آنچه دیده‌اند می‌گویند. از کابوس‌های واقعی، از حماسه‌ها و ... گزارش کوتاه زیر، گفتهای یکی از شاهدان این قتل‌عام جنایتکارانه است در توضیح گوشه‌هایی از جریان مبارزه و مقاومت در سیاه‌چالهای رژیم.



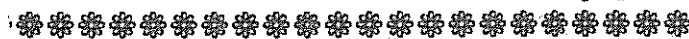
برای جمع شدن، حتی جنج ذونفره، به هر امکانی چنگ می‌انداختیم. هیچ چیز به اندازه تنها ماندن و انفرادی کشیدن زخم بر روح و جسم زندانی نمی‌نشانند و شخصیت روانی و رفتاری‌اش را داغان نمی‌کند. اما زندانی نه فقط برای رهایی از زخم روح و جسم، به امید حرکتی، تشنه نزدیکی و جمع شدن بود. مناسبت‌ها بهترین فرصت بودند و انگیزه‌هایی جاندار و محرک. اول ماه به نوزده بهمن، سالگرد تاسیس سازمانها و گروهها و احزاب، انجاء و جشن‌های ملی پراهمیت‌ترین مناسبت‌ها بودند و وقتی فقط جشن مدنظر بود، همه آنان که می‌توانستند در آن شرکت میکردند. بعضی از ما - کمنیست‌ها - حتی در برخی از جشن‌های مذهبی مجاهدین، مثل عیدفطر، شرکت میکردیم. برای جشن‌هایمان هم تدارک می‌دیدیم، با کار دست‌هایمان، آذوقه‌هایمان، عکس‌های یادگاری از بچه‌هایمان، و خلاصه هر آنچه بگار جشن می‌آمدو داشتیم، رومی کردیم!

اگر شرایط زندان اجازه میداد، جشن‌ها و مراسم را علنی برگزار میکردیم، اما در شرایط نامناسب، گاه مخفی و به بهانه برگزاری جشن تولد کودکانمان، یا جشن سالگرد ازدواجمان، و بهانه‌های شبیه به آن‌ها مراسم را برپا می‌کردیم. گاه شرایط زندان به گونه‌ای بود که همه می‌دانستیم هر کس به تنهایی، و شاید دونفره مراسم را برگزار میکنند، تازه در چنان شرایط، جبهتی‌ای، اگر زندانیان و پاسداران دور افتاده از انسانیت، بومی‌بردنگان و انفرادی، و در قزل حصار، اتاق بخار و بعد با تنی زنجور و خیس کابل خوردن و یا افتادن به " قبر حاج داود رحمانی یا طویله‌ی حاج داود "، در انتظارمان بود.

سالهای ۶۴ و ۶۵، اما فضای زندان عوض شده بود و به اصطلاح نوعی " فضای باز " - بویژه سال ۶۵ - در زندان بوجود آمده بود. دیگر سایه‌ی شوم جلاذ لاچوردی و حاج داود رحمانی و جانوران انسان‌گونه‌ی دیگر بالای سر زندان نبود. ورزش دسته‌جمعی و برگزاری مناسبت‌ها چندان مشکل نبود. در همین دوره به بهانه‌ی برگزاری جشن تولد کودکان یا سالگرد ازدواجها، جمع‌هایی شکل می‌گرفتند که چیزی شبیه کنفرانس و سینیار و کنگره از آب درمی‌آمدند. کاری که زندانیان وابسته به بسیاری از سازمانها و گروه‌ها و احزاب می‌کردند، در واقع " کنفرانس " و " سینیار " و کنگره " سازمانی و حزبی برپا میکردند.

و به همت همیون، رفیق هبت‌الله معینی، در بند ۳ زندان اوین، نشست سازمانی در این ردیف برگزار شده، و خبر آن مثل انفجار توپ توی زندان اوین و در سطح زندانیان مبارز پیچید، حدود سی تن از اعضای سازمان در این بند، در شکلی متناسب با شرایط و امکانات زندان، شرکت‌کنندگان در این نشست سازمانی بودند. این نشست که در شرایط دشوار برگزار گردیده بود، در مجموع خویش سه روز طول کشید. مبارزین یا به عبارتی نایندگان، از سازمانها و احزاب دیگر هم در مباحث این نشست شرکت کردند. در حد امکان و در محدوده شرایط تلاش شده بود که پیش از برگزاری مباحث این نشست در محدوده‌های میان بچه‌های آن بند، یا بندهای دیگر مورد گفتگو قرار گیرد. در رابطه با جنبش و وضعیت جامعه‌ی ایران، اوضاع جهانی، وضعیت نیروهای سیاسی و مساله‌ی اتحاد عمل‌ها و جبهه بحث‌هایی جاندار پیش رفت. همایون، خود بیش از دیگران بر ضرورت و اهمیت اتحاد عمل‌ها و برپائی جبهه علیه رژیم تأکید می‌ورزید، آنها هم به دیده‌ای که با سکتاریسم فاصله داشت.

اواخر سال ۶۶ و اوایل سال ۶۷ که فضای زندان روبه دگرگونی نهاده بود، آنان که در برپایی این نشست‌ها نقش ایفا کرده یا در آن شرکت کرده بودند به سختی " تاوان " چنان " گناه‌گیره " ای را یا بر چوبه‌های دار یا به ضربه‌ی کابل و انفرادی کشیدن دادند. فضای زندان بستی رفت که یادآور روزه‌های خرداد و تیر و شهریور سال ۱۳۶۰ بود، اما به گونه‌ی دیگر، چنین فضایی اجازه نداد تا آنچه در نشست‌های بند ۳ اوین گذشته بود، به گونه‌ای کامل به بندها و زندانیان دیگر منتقل شود. فقط خبر برپائی نشست آمد و انتقال محورهای مورد بحث و پاره‌ای از نظرات همایون و رهبران دیگر سازمان‌های سیاسی، رژیم جنایتکار امان نداد تا آنچه که در این بند گذشته بود به بیرون از بند منتقل شود.



دولت مستقل!

به رسیت شناختن مرز غربی لهستان
لغو قوانین تبعیض‌گرا نه برای غیر
آلمانی‌ها

عمل می‌کردند ۲۷ نفر زخمی و
۱۶ نفر توسط پلیس بازداشت شدند. درگیری
قریب یکساعت بطول انجامید و پس از آن
قطعه‌نامه تظاهرات قرائت شد.

شعارهای تظاهرکنندگان:

آلمان بزرگ، دیگر باز هرگز!
یکپارچه شدن دو آلمان، هرگز!
اشناسائی، آلمان شرقی و برابری بین‌دو

سیاست امریکا

وستیز "کله گردها و کله تیزها"

باردیگر، تیر رفسنجانی و پیرامونیانش به سنگ خورد و جریان آزادی گروگانها و عادیسازی مناسبات رژیم با غرب از پیشروی بازماند. تب آزادی گروگانها و تحول در سیاست خارجی رژیم، با اظهارات رفسنجانی و پاره‌ای از مقامات دولتی درباره‌ی آزادی بی‌قید و شرط گروگانهای غربی آغاز شد، با آزادی دو گروگان آمریکایی در لبنان بالا گرفت و با انتشار مقاله‌ی "مذاکرات مستقیم" مهاجرانی معاون رئیس‌جمهور در روزنامه‌ی اطلاعات به اوج خود رسید. اما دوره‌ی لرز بسرعت فرارسید و با عکس‌العمل‌های "منفی" کاخ سفید و جرج بوش که هرگونه معامله با ایران را منتفی دانسته و برقراری رابطه با ایران را موکول به آزادی بدون قید و شرط تمامی گروگانها اعلام میکردند، بازار پر رونق رئیس‌جمهور کلا به کساد می‌گرایید. و آنگاه ضد حمله سراسری "کله‌تیزها" علیه کله‌گردها" آغاز شد که تا محکوم کردن لاریجانی و مهاجرانی به حد شرعی و ضربات شلاق در سخنان پیش از دستور پاره‌ای از نمایندگان مجلس شورای اسلامی پیش رفت.

چرا آمریکا برخلاف گذشته، آنطور که باید و شاید، به رفسنجانی چراغ سبز نشان نداد؟

در رابطه با اوضاع بین‌المللی، با توجه به بحران در اتحاد شوروی و خصلت تحولات و نتایج برگزاری نخستین انتخابات آزاد در شماری از کشورهای اروپای شرقی و شکست ساندنیستها در انتخابات اخیر نیکاراگوئه، آمریکا امروز خود را فاتح و یکه‌تاز میدان یافته است و در برخورد به جمهوری اسلامی دیگر حاضر نیست (هر قدر هم که ایران در نظر آمریکا از لحاظ ژئوپلیتیک اهمیت استراتژیک داشته باشد) مانند گذشته رفتار نماید. اگر در گذشته، گرم شدن روابط ایران با شوروی و "بلوک شرق" نگرانیهای زیادی را در میان سران کاخ سفید و پنتاگون موجب میشد، در شرایط کنونی بقیه در صفحه ۳

فلسطین در راه آزادی ، صلح و استقلال : انتفاضه ، استقامه

روز یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ۶۹ (۲۰ مه ۹۰)، هفت گارگر ساکن نوار غزه که برای گار به شهر ریزهون لوزیون نزدیک تل‌آویو رفته بودند، بارگبار مسلسل فردی که سابقا جزء پرسنل ارتش اسرائیل بود، بیرحمانه قتل‌عام شدند. شخصیت‌های سیاسی عرب بخشی از فلسطین که دولت اسرائیل آنها را "اعراب اسرائیلی" میخواند دست باعصاب زدند. بدنبال آن، تمام فلسطینی‌های مقیم این مناطق اعتصاب نموده و با تظاهرات و طومار مطالبات خود را مطرح کردند. در سرزمینهای اشغالی، مرکز جنبش سراسری توده‌ای مردم (انتفاضه)، جنبش اعتراضی شدید و سرکوبیهای خونین ارتش اسرائیل رویداد. در اعتراضات شدید سرزمینهای اشغالی (کناره غربی رود اردن و نوار غزه)، تا روز بعد از کشتار هفت گارگر، دوازده نفر بشهادت رسیدند. در اردن (کشوری که بیش از ۶۰ درصد جمعیت آن منشاء فلسطینی دارند)، اعتراض به کشتار وحشیانه شهر ریزهون لوزیون بنحو کم سابقه‌ای بروز کرد و مردم از تمام مناطق، بخصوص از اردوگاههای آوارگان به عمان پایتخت اردن سرازیر شدند. در شهرهای دیگر اردن نیز تظاهرات اعتراضی بدعوت سندیگاها و سازمانهای فلسطینی برگزار شد. تظاهرات با سرکوب پلیس اردن روبرو شد و بنا باطلاع خبرگزاریها دونفر کشته شده‌اند. شنبه ۵ خرداد ۶۹ (۲۶ مه)، فراخوان "جنبش صلح هم بقیه در صفحه ۱۶

افشاگری تازه ای از معامله پنهانی

ریگان و بوش با خمینی بر سر گروگانهای امریکایی

مجله معتبر امریکایی " نیشن " در شماره ۲۸ مه خود مقاله‌ای پیرامون توافق پنهانی میان خمینی و ریگان در مورد گروگانهای امریکایی در تهران در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) منتشر کرده که حاوی نکات تازه‌ای در این رابطه، از زبان یکی از شاهدان قضیه است. ذیلا ترجمه خلاصه‌ای از این مقاله را برای آگاهی خوانندگان درج می‌کنیم.

" اگر شما هم مثل من باور دارید که ریگان - بوش در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۰، با رژیم خمینی در ایران، در مورد تأخیر در آزادسازی گروگانهای امریکایی در تهران محرمانه توافق نمودند تا بدین ترتیب از انتخاب مجدد گارتز به ریاست جمهوری جلوگیری کنند، فقط با یک مشکل در رابطه با این فرضیه مواجه می‌شوید. می‌دانیم که ستاد انتخاباتی ریگان - بوش برای مانعیت از آزادسازی گروگانها در آخرین لحظات (سورپریز اکتبر) بوسیله گارتز ، کمیته‌های اختصاص ایجاد کردند. می‌دانیم که فرستاده‌های ایران و مسئولان ستاد انتخاباتی ریگان - بوش انجام معامله‌ای را در این زمینه مورد بحث قرار دادند، میدانم که ایده چنین معامله‌ای در اذهان مأموران اطلاعاتی جاسوسی طرفدار ریگان مطرح بود می‌دانیم که در مذاکرات گارتز در این رابطه مکررا به مانع برخورد کرده و این امر، چنان که رئیس جمهور بنی‌صدر و برخی دیگر از ایرانی‌ها باور دارند، نتیجه تفاهم محرمانه‌ای بین دارودسته خمینی و ریگان بود، و بلاخره هم گروگان‌ها به نحوی آزاد گردیدند که بیشترین تحقیر را برای گارتز وارد و بالاترین اعتبار را برای ریگان منعکس نماید. نهایتاً می‌دانیم که بعد از ۱۹۸۰ نیز واشنگتن و تهران طوری رفتار میکردند که کویا معامله‌ای را انجام داده‌اند. واشنگتن از آن به بعد تا موقعی که هیچ گروگان امریکایی در ایران یا در لبنان وجود نداشت، به فروش مقادیر زیادی اسلحه به مدت طولانی ادامه می‌داد (رجوع شود به ...) این فرضیه ، تنها یک چیز کسری داشت، همچنان که یک صحنه " جنایت " با تفنگی که دود از بقیه در صفحه ۲۱

نام‌های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج پست کنید.

ETEHAD KAR
BOX 3039
14503 Norsborg
Sweden

POST BOKS 6505
Rodeløkka
0501 Oslo 5
Norway

B.P. No. 270
75624 Paris Cedex 13
France

برای اشتراک نشریه "اتحاد کار" آدرس کامل خود را به همراه حواله پستی یا رسید بانکی پرداخت بهای اشتراک، به آدرس زیر یا یکی از آدرسهای دیگر سازمان ارسال نمایید.

آدرس : شماره حساب بانکی :

اروپای غربی	دیگر نقاط
۲۷ مارک	۳۳ مارک
۵۲ مارک	۶۲ مارک

Deutsche Bank
B.L.Z. 50570018
6050 Offenbach
W. Germany
Konto Nr. 0503664
Mehdie

FEDAI
Pf. Nr. 1771
5340 Bad Honnerf
W. Germany

○ مارک یا معادل آن

پیش به سوی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران